يفت رساله

تقويم البلدان

قریب سیصد سال ست که حجازت اهالی فرنگ به جابجا رسیده و بتفحص
حالش پرداخته و کتب بها در انساب تصنیف نموده برقومی از اقوام فرنگ
بقدر حالت خود دران سرزمین احداث آبادی و عمارت نموده
و دنیای دیگر موجود شده موسوم به ینگی دنیا یعنی نوشده والعلم عندالله

تمت تمام شد دویم شهر
شوال سنه ۱۱۹۱ الهجری المقدسه
باتمام رسیده





و تمم بسم الله الرحمن الرحیم بالخیر

مجمل تواریخ خواقین ماوراء النهر منقول

از همین کتاب مستطاب

در سنه ثمانین و ثلثمایه بغراخان که اول ملوک آل خاقان است قصد ماوراء النهر

کرده و تسخیر نموده و باز گشت و علی تکین و ایلک خان در ترکستان

بجای بغراخان بسلطنت رسید و در سنه تسع و ثمانین و ثلاثمایه ایلک

خان از ترکستان رسیده عبدالملک بن نوح سامانی را محبوس ساخته

فرستاد و بر ماوراء النهر استیلا یافت و دولت سامانیان سپری شد

در سنه سبع و تسعین و ثلاثمایه سلطان محمود غزنوی ایلک خان را در جبار

فرنج

فرسخی بلخ رزمی صعب دست داد و بغراخان بهزیمت رفت

در سنهٔ ثلاث وعشرین واربعمایه ایلک خان صاحب

ماوراء النهر درگذشت و برادرش طغانخان جانشین شد در سنهٔ تسع

وثلاثین واربعمایه بغراخان صاحب توران وفات یافت در سنهٔ ستین

واربعمایه بشمس الملک خاقان در توران بسلطنت رسید

در سنهٔ احدی وسبعین واربعمایه سلطان سلجوقی بسمرقند رفت و خاقان

سلیمان را بگرفت وامر کرد تا پیاده بخش او جنیبت کشید

در سنهٔ اثنین وسبعین واربعمایه سلیمان خان خاقان درگذشت و برادرش

خضرخان بفرمان سلطان ملکشاه بحکومت نشست

در سنهٔ خمس وتسعین واربعمایه سلطان سنجر سلجوقی در ترمذ با قدرخان

خاقان مصاف داده او را بکشت و ارسلانخان را بجای او نشاند

بر تخت سلطنت جلوس داد در سنهٔ اثنی عشر وخمسمایه

سلطان سنجر بماوراء النهر رفت و محمدخان خاقان را حبس فرمود و

ابو المعالی حسین تکین را حکومت داد   در سنه ست وعشرین
وخمسمایه حسین تکین وفات یافت ومحمود خاقان خواهرزاده سلطان سنجر
بفرمان خال بسلطنت نشست   در سنه اثنی عشر کورخان قراخطای
بر بلاساغون استیلا یافت   در سنه ست وثلثین وخمسمایه سلطان سنجر
سلجوقی با کورخان قراخطای مصاف داد ومنهزم گشت علاء الدوله قرا مرز
کاکوئی صاحب یزد وابرقوه درآن معرکه بقتل رسید   در سنه
احدی وخمسین وخمسمایه سلطان سنجر سلجوقی بمرور درگذشت ومحمود خاقان
جان نشین شد   در سنه ست وخمسین و خمسمایه موید الدین اینه
خاقان محمود خان را میل کشیده ودر خراسان مستقل گردید
در سنه اثنین وستین وخمسمایه بیوکا بهادر پدر چنگیز خان درگذشت طلوع
کوکب دولت واقبال وظهور نیر سطوت وجلال خان اعظم وخاقان معظم
چنگیز خان درعرصه عالم در سنه تسع وتسعین وخمسمایه چنگیز خان بر اونگ خان
ظفر یافته مستقل گشت   در سنه ست ستمایه سلطان محمد خوارزمشاه

با تاینکو طراز سپهدار قراختای مصاف داد و ظفر یافت

در سنه سبع عشر و ستمایه چنگیز خان بمملکت خوارزم شاه درآمد و خوارزم شاه

بجزیره ابسکون رفته درگذشت و پسرش جلال الدین منکبرنی بغزنین شتافت

در سنه ثمان عشر و ستمایه چنگیز خان قصد غزنین کرد

در سنه سبع عشر و ستمایه جلال الدین منکبرنی از غزنه تکهبا زآب سند رفت

و رزم کرده منهزم بهند رفت و چنگیز خان بلاد ایغور و کاشغر و ماوراء النهر و

بلخ بجغتای داد و بوطن اصلی بازگشت و جبه نویان از امرای او که بایران

شتافته بود بمراغه و آذربایجان رسید معاودت نمودن سلطان جلال الدین

از هند بایران و عراق در سنه احدی و عشرین و ستمایه چنگیز خان بموطن اصلی رسید

جلال الدین منکبرنی از هند بایران بازگشت در سنه ثلاث و عشرین

و ستمایه جوجی بن چنگیز خان صاحب دشت قبچاق درگذشت و پسرش باتو بحکومت نشست

در سنه اربع و عشرین و ستمایه چنگیز خان بعالم دیگر رفت و جلال الدین

در حدود اصفهان با امیر بایان مغول جنگ کرد و بهزیمت رفت و در آن

واقعه علاالدوله اتابک یزد شهادت یافت　　　　در سنه خمسین و عشرین

بجای پدر
وستمایه سپاه مغول سیستان بگرفتند جلوس نمودن سلطان اوکتای در واقع یورت :

در سنه ست و عشرین وستمایه اوکدری قاآن بن چنگیز خان بجای پدر بر تخت نشست

و جرماغون نویان را بتسخیر عراق و آذربایجان فرستاد رزم سلطان جلال الدین

منکبرنی با جرماغون نویان دمرون داد در سنه ثمان و عشرین وستمایه جرماغون

نویان بآذربایجان رسید و جلال الدین منکبرنی با او رزم کرده ناپدید شد مدت

سلطنت کیوک خان بن اوکتای قاآن ابن چنگیز خان در یورت خانه کو پنجسال

در سنه تسع و عشرین وستمایه اوکتای قاآن لشکر بخطای کشید

در سنه احدی و ثلثین وستمایه جرماغون نویان قصد بغداد کرد از شرف الدین

اقبال خادم شرابی باز گشت　　　　در سنه ثلاث و ثلثین وستمایه اوکتای

قاآن پسر خود کیوک خان را به فتح بلغار و چرکس فرستاد در سنه تسع و ثلثین

وستمایه اوکتای قاآن درگذشت و پسرش کیوک خان بجکو نشست

پنجسال
مدت سلطنت کیوک خان بن اوکتای قاآن بن چنگیز خان در یورت خانه کوز

در سنه اربعین وستمایه جغتای خان بن چنگیز خان بعالم دیگر رفت
ونبیره اش قرا هلاکو خان پادشاه شد در سنه احدی واربعین وستمایه
کیخسرو سلجوقی صاحب روم با بانجو نویان سپهدار مغول رزم کرده
منهزم گشت وباج وخراج پذیرفته ایل ومطیع شد
در سنه ثلث واربعین وستمایه قرا هلاکو خان بفرمان کیوک خان معزول شد
وبیسو منکو بن جغتای خان بن چنگیز خان منصوب گشت وشمس الدین کرت که اول
ملوک کرت ست اطاعت مغول کرده حکومت هرات وغور یافت جلوس
منکو قاآن بن تولی خان بن چنگیز خان انغ یورت یعنی تخت چنگیز خان در سنه اربع و
اربعین وستمایه کیوک خان بار دو منکو قاآن بجای او در یورت چنگیز خان پادشاه
شد واو پسر تولی خان بن چنگیز خان ست در سنه تسع واربعین
وستمایه بیسو منکو صاحب الوس جغتای خان بن چنگیز خان که بفرمان کیوک خان
در یورت خود از عزل قرا هلاکو خان منصوب شده بود در گذشت وبار دیگر
قرا هلاکو خان بفرمان منکو قاآن که بر تخت چنگیز خان جلوس نموده بود پادشاه شد

متوجه شدن هلاکو خان بن تولیخان بفرمان برادرش منکو قاآن از توران

به تسخیر ایران وغیره در سنه احدی وخمسین وستمایه هلاکو خان مشهور بن تولیخان
بن چنگیزخان بفرمان برادرش منکو قاآن صاحب یورت چنگیزخان به تسخیر ایران
وقلع وقمع ملاحده واستیصال خلفای بنی عباس از جیحون عبور نموده روی
بجانب ایران آورد وهم درین سال قرا هلاکو خان بمرد و برادرش مبارک شاه
والی شده مسلمان گشت

در سنه ثلث وخمسین وستمایه باتو خان
صاحب دشت از اولوس جوجی خان بن چنگیزخان درگذشت و برادرش
برکه خان حاکم الوس وپادشاه اوزبک شد

باطاعت ملازمت نمودن خورشاه
رئیس ملاحده الموت وقهستان هلاکو خان را

در سنه اربع وخمسین وستمایه
خورشاه صاحب الموت وقهستان رئیس ملاحده باطاعت ملازمت هلاکو خان

فوت شدن منکو قاآن در الغ یورت وجلوس نمودن برادرش قوبیلا قاآن
بجای او

در سنه خمس وخمسین وستمایه منکو قاآن در الغ یورت یعنی پای تخت
چنگیزخان که عبارت از قراقرم است درگذشت وبرادرش قوبیلا قاآن پادشاه

یورت چنگیز خان شد فتح نمودن هلاکو خان بغداد را و قتل عام فرمودن و در انقراض خلافت

و استیصال خلفای بنی عباس در سنه ست و خمسین و ستمایه هلاکو خان بغداد را

فتح نمود و قتل عام فرمود و دولت خلفای بنی عباس سپری شد دستگیر شدن

کیتبوقا نویان داماد هلاکو خان و بحکم ملک مظفر پادشاه مصر و شام بقتل رسیدن او

در سنه سبع و خمسین و ستمایه قیدو خان نبیره اوکتای قاآن بن چنگیز خان پادشاه

با برکه خان پادشاه دشت قبچاق بر بلاد ایغور استیلا یافت و هم درین

سال هلاکو خان فتح شام نمود و بازگشت و ملک مظفر پادشاه مصر و شام

با کیتبوقا نویان داماد هلاکو خان که در شام مانده بود رزم کرد و ظفر یافت و کیتبوقا

قا نویان دستگیر شده بحکم ملک مظفر بقتل رسید سلطنت یافتن الغو بن بایدر

بن جغتای خان و نشستن او بر تخت ماوراءالنهر در سنه ثمان و خمسین و ستمایه

الغو بن بایدر بن جغتای خان در ماوراءالنهر سلطنت یافت جنگ اباقا خان

بن هلاکو خان با برکه خان پادشاه دشت قبچاق و شکسته و منهزم شدن اباقا خان

در سنه احدی و ستین و ستمایه اباقا خان بن هلاکو خان بفرمان پدر از راه دربند

بدشت قبچاق باز رفت و باز برکه خان پادشاه دشت [illegible] رم بازگشت و برکه خان
مظفر و منصور شد بر تخت سلطنت نشستن مبارکشاه و وفات یافتن الغو صاحب الوس
جغتای خان در سنه اثنین و ستین و ستمایه الغو صاحب الوس جغتای خان بمرد و
دیگر بار مبارکشاه پادشاه شد فوت شدن هلاکو خان و جلوس اباقا خان پسرش
در ایران بر تخت او در سنه ثلث و ستین و ستمایه هلاکو خان در مراغه تبریز در حینی که
متوجه قشلاق بود درگذشت و بجای او پسرش اباقا خان پادشاه شد و هم درین سال
براق خان بحکم قوبیلای قاآن الغ یورت در الوس جغتای خان سلطنت یافت
و مبارکشاه ملازم او گشت رحلت نمودن برکه خان ازین جهان و نشستن پسرش
منکوتمور بجای آن در سنه اربع و ستین و ستمایه برکه خان صاحب دشت قبچاق
بمرد و پسرش منکوتمور حاکم گشت جنگ اباقا خان بن هلاکو خان با براق خان
پادشاه الوس جغتای و شکست خوردن براق خان و این معرکه از جنگهای عظیم است
در سنه ثمان و ستین و ستمایه اباقا خان و براق که از توران بعزم تسخیر ایران متوجه شده
و از جیحون عبور نموده داخل خراسان شده بود در حدود هرات مصاف کرده

وجنگ صعب رویداده آخر همین پایداری امیر سنتای نویان بهادر که در معرکه
کارزار پشت زین بر روی زمین غاشیه انداخته نشست و نوجنس خان
در جنگ کوشیده لشکر عراق را از جای برداشته هزیمت داد و اباقا آن
بفتح و ظفر مخصوص گشت وفات یافتن نبکی اغول صاحب الوس جغتای خان
در سنه تسع و سبعین و ستمایه نبکی اغول صاحب الوس جغتای خان بقتل
رسید و توقیمور خان بفرمان قندوخان حکومت یافت بحکومت نشستن
جیجن خان و هلاک شدن توقیمور در سنه خمس و سبعین و ستمایه اباقا
قاآن بروم رفت و معین الدین پروانه را بکشت و هم درین سال توقتیمور خان
بفرمان قضا در الوس جغتای فوت شد و دوا جیجن خان بفرمان قندو خان
بحکومت رسید ظفر یافتن ملک منصور سیف الدین قلاون پادشاه مصر
بر افواج مغول در سنه سبع و سبعین و ستمایه ملک منصور قلادون پادشاه مصر
با سپاه اباقا خان در ابلستان مصاف داده ظفر یافت فوت اباقا خان و پادشاه
شدن ارغون خان و شهادت رسیدن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

در سنه تسع وسبعین وستمایه ملک منصور سیف الدین قلاوون با منکو تیمور بن هلاکو خان

در حدود حمص مصاف کرده ظفر یافت

در سنه ثمانین وستمایه اباقا خان

بمرد و بسعی خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان احمد خان پادشاه شده

مسلمان گشت وفات یافتن خواجه شمس الدین محمد وبقتل رسیدن احمد خان

و پادشاه شدن ارغون خان در سنه ثلث وثمانین وستمایه احمد خان بقتل رسید

وارغون خان بن اباقا خان پادشاه شد و خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را

بکشت فوت قوبیلا قاآن در النغ یورت وجلوس تیمور قاآن بر جای او

در سنه تسعین وستمایه قوبیلا قاآن درگذشت ونبیره اش تیمور قاآن جانشین گشت

و ارغون خان بعالم دیگر رفت وکیخاتو خان بحکومت نشست وسعد الدوله

بقتل رسید داخل شدن افواج بلا امواج مغول در الغوس جغتای در هندوستان و

جنگ سلطان جلال الدین خلجی با ایشان وظفر یافتن بر مغولان در سنه احدی وتسعین

وستمایه سلطان جلال الدین خلجی صاحب دهلی وپادشاه هندوستان

رده بودند جنگ کرده ظفر یافت پادشاه شدن غازان خان ابن ارغون خان
بن اباقا خان بسعی امیر نوروز وکشته شدن امیر مذکور در حاجدوی پادشاه
در سنه اربع وتسعین وستمایه کیخاتو خان کشته شد و بایدو خان بحکومت
نشست و در آواخر سال بقتل رسید و غازان خان پادشاه شد
در سنه ست وتسعین وستمایه امیر نوروز بقتل رسید
شدن قتلغ خواجه بن دوا خان بر هند وستان وجنگ علاء الدین خلجی با او ومراد
خلجی ومنهزم شدن فوج مغول در سنه سبع وتسعین وستمایه قتلغ خواجه بن
دوا خان صاحب الوس جغتای با دویست هزار سوار قصد هند کرد وسلطان
علاء الدین خلجی با او رزم کرده ظفر یافت وهم درین سال صدر جهان
زنجانی وزیر غازان خان بقتل رسید
در سنه تسع وتسعین وستمایه کیقباد سلجوقی بفرمان غازان خان بقتل رسید
دولت سلاجقه روم سپری شد در سنه سبعمایه قندوخان ودوا خان با سپاه
بیورقا آن که هزار هزار سوار بود رزم کردند وظفر یافتند در سنه

اثنین و سبعمایه قیدو خان درگذشت و پسرش جبر خان حاکم شد و تیمور قاآن

در الغ یورت نماند و خیاق قاآن پادشاه شده کلوخان لقب یافت و ملک

و ملک ناصر صاحب مصر و شام با سپاه غازانخان مصاف داده مظفر گشت

در سنه ثلث و سبعمایه غازانخان درگذشت

و برادرش اولجایتو سلطان جانشین گشت

در سنه ثلث و ستمایه اربع و سبعمایه غازی ملک والی پنجاب از امرای سلطان

علاءالدین خلجی بر سپاه مغول ظفر یافت

در سنه ست و سبعمایه دوا خان صاحب اولوس جغتای وفات یافت

و پسرش کیجک خان والی شده مغولستان را از اولاد و فرزندان قیدو خان

اولوس جغتای شالله انتزاع نمود

در سنه ثمان و سبعمایه بالتقو خان کشته شد و ایسن بوقا خان پادشاه شده

عنقریب کبک خان بسلطنت رسید در سنه و سبعمایه کیجک خان

بقتل رسید و بالتقو خان پادشاه اولوس جغتای شد

در سنه عشر و سبعمایه جکو خان بمرد و ما بانو خان حاکم شد و طغرل

بعد از پدر در دشت قبجاق بسلطنت رسید سنه عشر و سبعمایه خواجه

رشید الدین طبیب وزیر بفرمان امیر جوپان بقتل رسید

در سنه احدی و عشرین و سبعمایه کبک خان صاحب ما ورالنهر درگذشت

و عنقریب ترمه شرین خان بحکومت نشست در سنه ثلث و عشرین

و سبعمایه خواجه تاج الدین علیشاه وزیر ایران درگذشت

در سنه سبع و عشرین و سبعمایه امیر جوپان سلدوز بفرمان سلطان

ابو سعید بهادر خان به قتل رسید و هم درین سال ترمه شرین خان جغتای لشکر

بهند کشید و از سلطان محمد تغلق باج گرفته بازگشت

در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه ترمه شرین خان بقتل رسید و در

اولوس جغتای دو پادشاه دو اتیمور خان در جته و جنکو خان در

ما وراالنهر در سنه تسع و عشرین و سبعمایه

طغرل خان صاحب دشت قبجاق فوت شد و پسرش اوزبکخان که اولوس

اورنک باومنو بند بحکومت نشست

درسنه ثلثین وسبعمایه جنکوخان صاحب ماوراالنهر بقتل رسید ودران دیار

فتنه وفساد پدید آمد وعنقریب قزان سلطان حکومت یافت

درسنه ست ثلثین وسبعمایه سلطان ابوسعید بهادرخان درکذشت

وارپاخان بحکومت نشست وباخواجه غیاث الدین محمد بن رشید وزیر

بردست موسی خان بقتل رسید ودولت فرزندان هلاکوخان درایران

ضعیف کشت درسنه ست واربعین وسبعمایه

تغلقتیمور خان درجته پادشاه شد وبر مغولستان نیز حکم او جاری کشت

درسنه سبع واربعین وسبعمایه اوزبکخان صاحب دشت قبچاق درکذشت

وبسرش جانی بیک خان حاکم شد وامیر قزغن باقزان سلطان رزم کرد

واورا بکشت وصاحب اختیار ماوراالنهر کشت

درسنه احدی وخمسین وسبعمایه جانی بیک خان از دشت قبچاق دررسید

وملک اشرف جوپانی که مشهور به خرتود بکشت وبازکشت این بیت در رهردو

قاتل مقتول مشهور است دیدی که چه کرد اشرف خر او مظلمه برد و

جانی بک زر در سنه تسع وخمسین وسبعمایه امیر قزغن بقتل رسید

و بسرش امیر عبدالله در ماوراالنهر صاحب اختیار گشت در سنه ستین

وسبعمایه امیر بیان سلدوز و امرای جغتای امیر عبدالله بن امیر قزغن را

بکشتند و در ماوراالنهر فساد برخاست فتنه تغلق تیمور خان بادشاه

مغولستان و ماوراالنهر در سنه احدی وستین وسبعمایه تغلق تیمور خان

روی بماوراالنهر نهاد و آن را مسخر نمود و بگرفت

در سنه ثلث وستین وسبعمایه ارس خان در دشت قبچاق بسلطنت رسید

مسلط شدن امیر حسین و فوت شدن تغلق تیمور در خمس وستین وسبعمایه امیر

حسین بن امیر مسلای بن امیر قزغن در ماوراالنهر استقلال یافت و کابلشاه

و اغلان را انجا نیز بر داشت و تغلق تیمور خان در مغولستان در گذشت

طلوع آفتاب دولت و اقبال حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورکان

در عرصه آفاق و سپهر تسلط و اقتدار بقتل رسیدن امیر حسین غدار و خواهر

امیر حسین مذکور در حبالهٔ نکاح که حضرت صاحبقران بود در سنه احدی

وسبعین وسبعمایه امیر حسین بعد از آنکه چند سال بمعاونت و امداد حضرت

صاحب قران امیر تمور کورکان حکومت و کامرانی نمود بشامت نفاق

او با صاحبقران آخر بجنگ و جدال انجامیده و مغلوب آنجناب شده بقتل رسید

و امیر صاحب قران تمور کورکان بسلطنت بر تخت حکومت ماوراالنهر

بلکه تمام عالم جلوس فرمود اسم خانی بمقتضای عهد وثیقهٔ اسلاف بر سیورغتمش

غتمش خان جغتای دودمان نهاد مسخر کردن صاحب قران دیار مغولستان

در سنه سبع وسبعین وسبعمایه صاحبقران گیتی ستان روی بتسخیر مغولستان

نهاد و با قمر الدین سپهدار حبتهٔ مصاف داده مظفر و منصور مراجعت نمود

پناه آوردن توغتمش خان بصاحبقران و با عانت آن جناب پادشاه شدن دشت

در دشت در سنه ثمان وسبعین وسبعمایه ارس خان صاحب دشت

قبچاق بر دولت سرای تمور ملک خان جانشین پدر گشت و توقتمش خان

از خانان چنگیزی نژاد دینا به صاحبقران آورده عنقریب بامداد و اعانت

آنجناب در دشت قپچاق بسلطنت الوس جوجی خان رسید باغی شدن

توغتمش خان بماوراالنهر و لشکر کشیدن و مصاف میرزا عمر شیخ بن صاحبقران

با او و منهزم شدن و خرابی نمودن لشکر دشت در ماوراالنهر در سنه

تسع و ثمانین و سبعمایه توقتمش خان حقوق صاحبقران را بعقوق مبدل

ساخته از دشت قپچاق لشکر بتسخیر ماوراالنهر کشید و میرزا عمر شیخ ابن صاحب

قران حاکم اندجان با او مصاف داده بهزیمت رفت و سپاه دشت در

ماوراالنهر خرابی بسیار کرده دقیقه از دقایق غارت و یغما و تالان فرو نگذاشت

در سنه تسعین و سبعمایه سیورغتمش خان در الوس جغتای درگذشت و پسرش

سلطان محمود خان بفرمان صاحبقران نام خان یافت

در سنه سبع و اربعین و اربعمایه بغراخان صاحبقران وفات یافت

در سنه ستین و اربعمایه سلطان ملکشاه سلجوقی سمرقند

در سنه ستین و اربعمایه شمس الملک خاقان در توران بسلطنت رسید

در سنه احدی وسبعین واربعمایه سلطان ملکشاه سلجوقی بسمرقندی رفت
وخاقان سلیمان خان رابگرفت وامر کرد تا پیاده پیش از جنیبت کشید
در سنه اثنین وسبعین واربعمایه سلیمان خان خاقان درگذشت و
برادرش جعفر خان بفرمان سلطان ملکشاه به حکومت نشست مصاف اول
صاحبقران با توقتمش خان در سنه ثلث وتسعین وسبعمایه حضرت صاحبقران
روی بدشت قبچاق نهاد و با توقتمش خان مصاف کرده واو را شکسته ومنهزم
کرده مظفر ومنصور بدار الملک خود مراجعت فرمود مصاف دوم صاحبقران
با توقتمش خان در سرحد ظلمات وشکسته ومنهزم شدن و نابدید گشتن از خرابه
روس وفرنگ و در تعاقبش مسخر نمودن صاحبقران اکثر اقالیم وبلاد یمین
وشمال دشت را با بعضی از ممالک روس وصقلاب وآلان وخزر وچرکس
وفرنگ وسالم وغانم مراجعت بسمرقند در سنه سبع وتسع وسبعمایه حضرت
صاحبقران از راه دربند شروان بدشت قبچاق درآمده وتوقتمش خان
در حدود ظلمات با آنجناب مصاف داده وبعد از جنگ مغلوب شکسته وریخته

در دست از ملک و مال در جزایر روس و فرنگ مفقود الاثر معدوم الخبر گشت

و حضرت صاحبقران در تعاقبش بر ممالک یمین و شمال دشت تا روس و

صقلاب و چرکس و آلان و خزر و مسکو و اکثر جزایر و بلاد فرنگ ترکتاز نموده

دقیقه از دقایق نهب و اسر فرو نگذاشته مظفر و منصور سالم و غانم مراجعت

بدار السلطنت سمرقند فرموده و این لب ان از جمله از کارنامهای آنجناب است

که از آغاز آفرینش عالم هیچ یکی از سلاطین آفاق مصدر اقدام بر چنین

یورشی نشده و در یک سفر تسخیر اینهمه عرصه دنیا نموده و هو مؤید من عند الله

در سنه احدی عشر و ثمانیه شادی بیک خان

دشت درگذشت و برادرش پولاد خان حاکم شد

در سنه خمس عشر و ثمانمایه شمع جهان پادشاه مغولستان بمرد و برادرش نقش جهان

والی شد   در سنه اثنین و عشرین و ثمانمایه

براق خان از شاهزاده اوزبک پناه بمیرزا الغ بیک بن میرزا شاهرخ

بن صاحبقران التماس آورد   سنه ثمان و عشرین و

تمانمایه براق خان اوزبک با مداد میرزا الغ بیک گورکان با محمد خان پادشاه

دشت مصاف داده ظفر یافت قبچاق بسلطنت رسید

در سنه تسع وعشرین وثمانمایه براق خان مذکور با وصف اینهمه حقوق با میرزا

الغ بیک موصوف یاغی شده ورماوراء النهر لشکر کشیده وبا میرزا الغ بیک

مصاف داده ظفر یافت   در سنه اثنین وثلاثین وثمانمایه

براق خان مذکور بقتل رسید ومحمد خان سلطنت یافت

در سنه تسع وثلثین وثمانمایه ابوالخیر خان از شاهزادگان دشت قبچاق بخوارزم

رسید ووالی آنجا ابراهیم شاه ملک را بکشت واو اول اوزبکانست از

ملوک خوارزم   در سنه اثنین وتسعین وثمانمایه یونس خان

صاحب مغولستان درگذشت وپسرش سلطان محمود خان حاکم شد وابن یونس

نیای محمد بابر بادشاه ومیرزا محمد حیدر دوغلات میشود که والدهای این دو

بزرگوار سلطنت مدار دختران صلبی آن بادشاه چنگیزی تبار اند

سلطان شاهی بیک خان اوزبک در ممالک توران   در سنه خمس وتسعمایه سلطان

احمد خان صاحب مغولستان که پسر سلطان یونس خان ملک اگور بابر شد کاشغر را فتح کرد

در سنه ست وتسعمایه شیبک خان اوزبک سمرقند را

از سلطان علی میرزا انتزاع نمود در سنه ثمان وتسعمایه بابر

بادشاه از تسلط شیبک خان اوزبک اندجان بگذاشت

در سنه تسع وتسعمایه سلطان احمد خان صاحب اقسوی مغولستان بمرد و پسرش منصور خان

والی شد در سنه ثلث عشر وتسعمایه شیبک خان بر ماوراءالنهر

متسلط شده و از جیحون عبور نموده و داخل و قابض خراسان شده با پسران

سلطان حسین میرزا مصاف داده ظفر یافت و امیر ذوالنون ارغون امیر الامرای

میرزایان بقتل رسید و خراسان تمام و کمال بتصرف شیبک خان ~~بقتل رسید~~ در آید

در سنه اربع عشر وتسعمایه سلطان محمود خان

صاحب مغولستان بر دست شیبک خان بقتل رسید کو با جلاد اولاد چنگیز خان

و خاندان صاحبقران شیبک خان شد که یکان یکان را بهر حیله و بهانه و تدبیر

از جا بدست آورده بصحرای جامعان و نهاخانه عدم فرستاد و غیر از بابر بادشاه

که ازین خاندان بذات خود و جان خود از تیغ خونریز شیبک خان نجات یافته دار الملک
مورثی بعد هزار تلاش دست بر داشته متوجه کابل و فاتح هندوستان شد
و تمامی موروث سلطانی و امیری از دست شیبک خان سلامت نه جست در عین تسلط
و اقتدار کشته شدن شاهی بیک خان ظالم بر دست شاه اسمعیل صفوی بتقدیر الهی
بنزای ظلمهای شاهی در سنه ست عشر و تسعمایه شاه اسمعیل صفوی در حدود مرو
با شیبک خان مصاف داده و او را بتقدیر الهی کشت و خراسان را بدست آورد
و کوچکونجی خان در ماوراء النهر بحکومت نشست و بلبارس خان از شاهزادگان
دشت قبچاق بر خوارزم استیلا یافت در سنه سبع و عشر و
تسعمایه شاه اسمعیل بر بلخ مستولی شد کشته شدن امیر نجم ثانی سپهدار مدار المهام
ایران در جنگ غجدوان بر دست عبید خان و شکست خوردن بابر پادشاه از اوزبکان
در سنه ثمان عشر و تسعمایه بابر پادشاه سمرقند بگذاشت و امیر نجم ثانی باتفاق
بابر پادشاه روی بماوراء النهر آورد و با عبید خان مصاف داده بقتل رسید مصاف
سلاطین اوزبک در جام با شاه طهماسب صفوی و شکست خوردن در سنه خمس

و ثلثه

وثلاثین وتسعمایه کوچکونجی خان و خانان توران باتفاق یکدیگر در حدود جام باشاه

طهماسب صفوی مصاف دادند و شاه طهماسب ظفر یافت و کوچکونجی خان منهزم گشته

محمد تیمور سلطان بقتل رسید و عبید الله خان ضرب گرز بر سر خورده در میدان

افتاده ماند و زنده بر داشته بردند و   در سنه تسع وثلثین وتسعمایه

سلطان سعید خان صاحب کاشغر و مغولستان سپاه بکشمیر فرستاد تا در آن دیار خطبه

بنام خوانند و فتح کشمیر شد در همان سال در مرض ضیق النفس در گذشت

و پسرش عبد الرشید خان حاکم شد

در سنه خمسین وتسعمایه عبد اللطیف خان صاحب بلخ و ماوراء النهر درگذشت و کستن

قرا سلطان بر بلخ و براق خان بر سمرقند و بخارا مستولی گشتند

در سنه اثنین وستین وتسعمایه براق خان صاحب ماوراء النهر درگذشت و پسرانش

درتاشکند و جوانمرد خان در سمرقند و برهان در بخارا بسلطنت رسیدند و کستن

قرا صاحب بلخ فوت شد و برادرش پیر محمد خان جانشین گشت

در سنه اثنین وخمسین تسعمایه همایون پادشاه لشکر ببلخ کشید و فتح ناکرده باز گشت

در سنه خمس وستین وتسعمایه همایون پادشاه لشکر بلخ کشید و فتح ناکرده باز گشت

در سنه اثنین وخمسین وتسعمایه برهان صاحب بخارا بقتل رسید

بخروج مستولی شدن عبدالله خان بر ماوراالنهر در سنه ست وستین وتسعمایه

عبدالله خان در ماوراالنهر خروج کرده استیلا یافت و نام سلطنت بر پدر خود اسکندر خان

نهاد   در سنه احدی وسبعین وتسعمایه عبدالرشید خان صاحب

کاشغر درگذشت و پسر عبدالکریم خان حاکم شد

در سنه اربع وسبعین وتسعمایه پیر محمد خان صاحب بلخ مرد و پسرش یتیم خان

والی شد   در سنه احدی وثمانین وتسعمایه عبدالله خان بلخ بگشود

و یتیم خان را با برادرا بکشت   در سنه تسعین وتسعمایه اسکندر خان

فوت شد و در ماوراالنهر و بلخ خطبه بنام عبدالله خان خواندند

در سنه خمس وتسعین وتسعمایه میرزا سلیمان از آسیب سپاه اوزبک بدخشان را بگذاشت

و بهندوستان آمده درگذشت   در سنه ست وتسعین وتسعمایه

عبدالله خان بر هرات و سایر بلاد خراسان استیلا یافت و ملا عبدالله بن محمود

شوشتری را بقتل رسانید   در سنه سبع و تسعین و تسعمائه عبدالله خان

خوارزم بگشود و از آنجا حاجم نزد شاه عباس رفت   در سنه احد و الف عبدالله

بمرد و استیلا نیافت   در سنه اثنی و الف رستم میرزای صفوی حاکم زمینداوار از

تسلط سپاه اوزبک بدرگاه اکبر پادشاه پناه برد   در ثلث و الف مظفر حسین

میرزای صفوی حاکم قندهار نیز بدرگاه اکبر پادشاه رسید   در سنه ست و الف عبدالله خان توران

درگذشت و پسرش عبدالمومن خان والی شده بقتل رسید و کلای محمد خان

در تاشکند و پیر محمد خان در بخارا و یتیم خان در خراسان بحکومت بنشستند شاه عباس

صفوی قصد خراسان کرد و یتیم خان با او مصاف داده بقتل رسید برادرش

باقی خان بسمرقند شتافت و سلطنت یافت و پیر محمد خان را بکشت و بخارا را

نیز مستولی شد   در سنه عشر و الف حاجم خان از عراق

بخوارزم رفت و مملکت خویش بدست آورد   در سنه اثنا عشر

و الف ابراهیم سلطان صاحب بلخ درگذشت و باقی خان بر آن دیار مستولی شد

در سنه اربع عشر و الف باقی خان صاحب ماوراءالنهر و بلخ درگذشت

و برادرش ولی محمد خان را جانشین کرد در سنه سبع عشر و

الف ولی محمد خان از برادرزاده های خود امام قلیخان و نذر محمد خان بسر اثیم خان

منهزم شده بپاه بشاه عباس آورده و مجدد مستظهر شده ببلخ رفت

در سنه تسع عشر و الف ولی محمد خان با امام قلیخان رزم کرده بقتل رسید و امام قلیخان

در ما وراء النهر و نذر محمد خان در بلخ و بدخشان سلطنت یافتند * تمت تمام شد

ما نقلت من کتاب شاهد صادق فی ذکر خواقین

مغول من اولاد چنکیز خان و من کان قبلهم والله تعالی

اعلم فی التاریخ ثالث من شهر رمضان الذی

انزل فیه القرآن والصلوة

والسلام علی محمد

آخر الزمانه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام
علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین اما بعد

این مختصریست در بیان احوال اولاد یافث بن نوح علیه السلام آورده اند
که چون کشتی نوح علیه السلام بعد از طوفان بر جبل جودی قرار گرفت
نوح علیه السلام ممالک روی زمین را بر پسران خود قسمت فرمود
از انجمله یافث را که باکثر روایات پیغمبر مرسل بود نسبت این گروه کرده والا
یعنی قوم ترک باو میرسد و از و تا آدم علیه السلام چنین منتهی میشود که
یافث بن نوح علیه السلام لمک بن متوشلخ [illegible] بن یرد بن مهلائیل

بن قنیان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام بمشرق رخصت
فرمود یافث هنگام رخصت از پدر والا گهر التماس دعای نمود که در
هنگام احتیاج باران بکار آید و بعمل آن هر وقت بخواهد باران نزول کند
نوح علیه السلام التماس به مبذول داشته اسم اعظم بر یوح سنگ
سفیدی خوانده و دم کرده باو داد یافث آن سنگ را گرفته و طریقه عمل
از والد ماجد یاد گرفته و آموخته روی بمقصد نهاد و بوسیله آن عمل هر گاه
منجح است بمراد خود میگشت و تا حال آن عمل درمیان ترکان هست
و آن سنگ دران سرزمین بسیار ست و آنرا بترکی جده تاش و بفارسی
سنگ یده و بعربی حجر المطر خوانند الحاصل یافث در دیار مشرق طریقه
انیقه عدل و داد ورزیده رسوم نیک دران دیار شایع کردانید
گویند بشرف نبوت مشرف بود چون بعالم جاودانی رحلت نمود یازده پسر
ازوی یادگار ماند بدین تفصیل ترک چین صقلاب منک کماری خلج
خزر روس سدسان غز یارج اما ترک ترکان او را یافث اغلان گویند

او با کیومرث فارسی که اول ملوک عجم ست معاصر بوده خرگاه اختراع
اوست و نمک در زمان او ظاهر گشت و آئین او آن بود که پسر اخر
شمشیر میراث ندهند و تمام مال پدر دختر را باشد مدت عمرش دویست
و چهل سال النجه خان از شدت فرزندان یافث اغلان بود و بعد ازو
بر جای او نشست و بعد از و فرزند ارجمندش دیب ماقوی
و بعد او لا و ارشدش کیوک خان و پسر از و پسر پنک اخرش النجه خان
جای پدران را قایم داشتند او را دو پسر بیک شکم آمد یکی مغول
و دیگرش تاتار موسوم شد و از تاتار هشت قبیله و از مغل نه قبیله
بعالم منتشر و مشتهر شدند پسران دوگانه چون بسن رشد و تمیز
رسیدند ممالک دو حصه کرده بر پسران بخش نمود چون التزام ذکر آن
تاتار و اولوس اشتکانه او در کتب تاریخ نشده لهذا از ان عطف
عنان لازم نمود بعد از کیوک خان مغول خان که فرزند نامدار و دانای
ولود و نسب جمیع اولوسات مغل با ومی پیوندد بر تخت خانی صاحب اقتدار شد

و بعد از و قراخان در الوس مغول بجای نشست و او کیش بت پرستی
اختیار نموده بعبادت اوثان پرداخت بمقتضای الناس علی
دین ملوکهم شعار کفر و شرک و بت پرستی در الوس مغل رواج گرفت
و او را حق تعالی پسری نیک اختر پاکیزه گوهری عطا فرمود در کمال حسن
و وجاهت و غایت صباحت و ملاحت و او شبانه روز پستان مادر
در دهان نگرفت و شیر نخورد و مادرش هر شب بخواب میدید که با او
میگفت ای مادر تا بخدا ایمان نیاری شیرت نخورم آن عفیفه از ترس
قراخان که شوهرش بود مشرک و بت پرست بنهانی بخدای لا شریک له
ایمان آورد و آن کودک پستان بدهان گرفت و شیر مکید و خورد و گویند
دران عهد دران رسم بود که کودک بعد انقضای یک سال از عمرش نام
نهادندی و جشنی و طوی عظیم مینمودند چون آن طفل یک ساله شد قراخان پدرش
اعیان و اشراف اولوسات را جمع نموده ترتیب جشن و طوی کرده قرار
یافت که طفل نامی نام کنند که ناگاه پسر پاک گوهر بلند اختر بزبان فصیح گفت

که نام من آغوز است چنانچه شاعر درین بیت صریح کفته ؏ یکی ساله طفل آمد

اندر سخن : که باید نهادن اغوز نام من : حاضران جشن متعجب و متحیر شده

و این لطیفه را از امور غیبیه تصور نموده بچشم تعظیم در او دیده از همان

روز نام جلیل اوغوز بر او مقرر شد اغوز خان روز بروز در نمو و ترقی

قدم کذاشته آناً فاناً آثار رشد و سروری در جبین مبینش ظهور مینمود

و قراخان نیز شیفته مهر و محبتش شده یکی از خواتین نامدار صاحب جمال

که از روسای الوس بود با و نامزد کرده بهم آغوشیش کامروا ساخت

چون خاتون مذکور کیش شرک و بت پرستی داشت اغوز خان از و متنفر شده

اینها با همدیکر سازواری روی نمود تا آنکه اغوز خان خواتون دیکر از الوسی

دیکر بحباله عقد در آورده بواسطه هم دینی و خدا پرستی موافقت باهم بهم رسید

شیفته و فریفته یکدیکر شدند خاتون سابق از رشکی که بالطبع زنانست بر او

حسد می برد و متفحص احوال شوهر و خاتون نو شده هر دو را از بت پرستی

بیزار و نیکنامی خداوند صاحب اقرار یافت روزی نزد قراخان شکایت

تنغز و نامهربانی شوهر ... بمه ایمان او بخدای یگانه و متابعت خاتون
جانانه با شوهر بر پدرش بصد آب و تاب بیان نموده و قراخان ازین
معنی بر آشفته مهر پدری بعداوت پسری بدل ساخته قاصد جان پسر و آن
همراه او شد روزی که اغوزخان معدودی چند از یاران مسلمان هم دین
و مذهب خود در شکارگاه بنشاط شکار اشتغال داشت بر سرش
با فوج کثیر تاخته اغوزخان چون کار از تدبیر درگذشته بود تن بتقدیر داده
دفع سایل از موجبات انگاشته بنهم کار بجنگ کشیده قراخان بزخم تیر
دلدوزی از زین سروری بخون خاک خواری غلطید و اغوزخان بتائید
خدای یگانه بر انبوه مشرکان غالب شده بفتح و فیروزی مخصوص و
بپادشاهی و خوانی بر تخت اجداد در اولوس ممتاز و جلوس فرموده
و او پادشاهی دیندار خداپرست موحد شعار و فرمان فرمای عدل پرور داد گستر
بود چنانچه شمه از کرامت احوالش مرقوم گردیده گویند مرتبه نبوت و پیغمبری
نیز ترقی فرموده و او در ترکان رسوم نیک پسندیده یادگار گذاشت

و اسامی و القاب هر قومی مناسب احوال ایشان در کالوسات مغول مقرر نموده
چنانچه الی الآن همان اسامی و القاب مثل قبچاق و قانقلی و قرغیز و قالماق
و خلج و غیره در الوسات مغول بحال و برقرارست از آثار فرخنده اطوار همان
خان نامدارست که در روزگار یادگار مانده و خواهد ماند قارون هلاک شد
که چهل خانه گنج داشت نوشیروان نمرد که نامی نکو گذاشت و وی در ملوک
ترک و مغول چون کیومرث است و جمشید بفرهنگ درست و رای کامل و همت بلند
و عدل شامل و طبع باذل تمام ممالک ترکستان از چین و خطا تا ماوراء النهر و
آب آمو بلکه تا خراسان بضبط آورده و هفتاد و سه سال بدولت و نصفت
جهانبانی نموده در گذشت و بعد از وی ولی عهدش کون خان بر مسند
جانشین گشت و برادر کهترش ای خان بر سریر فرماندهی
نشست بنه ازو خلف فرخنده خوی او یلدز خان و از وی بعد
فرزند ارجمندش منکلی خان و در زندگی پدر والاگهر خود دلبند جانی
پیوندش ایلخان بفرموده او صاحب تخت و افسر گشته مدتی بکام

دل گذرانید در ایام تور بن فریدون بر ماوراءالنهر استیلا یافت
و باتفاق سونج خان حاکم تاتار و ایغور بر مغولستان غالب آمده و تمام
قبایل مغول را بتیغ تیز از هم گذرانید چنانچه بغیر از قیان بن ایلخان دیگر شخص
دیگر و دو زن ایشان کسی دیگر جان بسلامت نبرد و باعتقاد مغل که
چون صد هزار کس در یک میدان کشته شود یک تن بی سر از کشتگان
بپا ایستاده می شود درین معرکه جانستان سه تن بی سر در میدان
برخاست که سیصد هزار نفر کشته شده و این چهار کس که بقیة السیف
آن قتلگاه بودند خود را بشعاب جبال کشیده کام و ناکام مدتی در انجا
گذرانیدند که نه کسی بسر وقت شان رسید و نه ایشان را از دنیا و ما فیها
خبری بود و در میان ترکان آن موضع بارکنه قون شهرت دارد القصه
این چهار تن را در انجا توالد و تناسل رو داده بمرور ایام جمعی کثیر غفیر از
نسل انها بهم رسیده ایالت و سروری آن جماعه باولاد قیان مقرر بود و
احوال این دو هزار سال که آن گروه در پس آن کوه مخفی بودند حکم وحوش

و سباع داشتند و نسخه الوقوع جا در دشت و بهائم لحوم و شیر و دوغ
سباع و وحوش غذای جان پرور ایشان بود همان مزاج ددی و طبع
سبعی در خلقت ایشان سرایت کرده غیر از زد و کشت شغلی و پیشه
ندانستند و نداشتند تا آنکه از کثرت کون بر گنجایش ایشان تنگ شده چون
بر سر بر آمده آزان کوهسار معدن سُرب واقع شده راه خروج مسدود بود
دانایان ایشان تدبیر بکار برده و از پوست گوسفندان و غیره حیوانات
ماکوله خود دمه ها ساخته و آتش در کوه بلکه در تمام جهان زده و سرب ها را
آب کرده طریق خروج از آن محبس بهم رسانیده از انجا بر آمدند و همان طرف
در اقصای شمال و مشرق منتشر گشته و جا و مکان برای خودها اختیار نمودند
و احوال این دو هزار سال در هیچ کتابی مرقوم نشده و بنظر نیامده الا
احوال تیمورتاش و منگلی خواجه تیمورتاش از اولاد قیان است و در
ارکنه قون روز بپایان رساند منگلی خواجه فرزند تیمورتاش است
و بعد ازو ما بالملک رسید یلدوز خان خلف الصدق منگلی خواجه است

و در ایام ایالت جوشیش از ادکنه قون و مغولستان برای سکونت از
روی آب و هوا و توسعه مکان و جا لشند و ضبط نموده اولوسات مغل را
جمع و آباد آن ساخت و نزد داما یان قوم مغل انکس در نسبت
و شایسته سلطنت بود که نسب خود را بیلدوز خان رساند و بعد از وی پسر
ارشدش [illegible] بایالت و ریاست اقوام و اولوسات
مغول رسیده مدتها بسلطنت و جهانستانی و جهانبانی بسر برده پسر
از و دختر والاگوهر عفت سیر عصمت ثمر شش النقوا بنت جونبه بهادر
که در حباله نکاح دوتوبیان نام بسر عمش انتظام داشت و دوتیان بعد جونبه
بهادر به نسبت داماد یش بایالت مغولستان رسیده و النقوا را از
وی دو فرزند بوجود آمد چون دوتوتیان بعالم جاودان شتافت حکومت
ایل الوس بالنقوا باز گشت که عقلی کامل و شعوری شامل و شجاعت و همت
پادشاهانه داشت کما ای بضبط و نسق امور پرداخته تا بادی و معموری
بلاد و عباد اشتغال داشت شبی آن عفت قباب عصمت نقاب بر بستر استراحت

پهلو نهاده بخواب بود که ناگاه نوری شگرف از سقف حجره تاریک

در خوابگاه تیره پرتو نزول انداخته بکام دهان او فرو رفت و آن عفیفه

و زان نور غیب حامله گشته ارکان دولت و اعیان اولوس در حق او اندیشه های

نادرست بخاطر آوردند و زبان طعن و اتهام درباره اش از کام و دهان

ناحفاظی بیرون کردند عصمت حجاب بر خیالات فاسده آنها مطلع شده

معتمدان اخلاصمند و کارآگاهان دانش پسند از هر اولوس نفری دلیری

دانائی هشیاری بیداری برگزیده بآنها اظهار و اعلان آن امر مخفی نموده

برای تحقیق آن راز نهانی و تدقیق آن سر نهانی و تصدیق دعوی خود

و برائت ساحت خویش از آلودگی رجس آن بدگمانی فرمود تا کمرها بسته

و ترکش و کمان گرفته بنشینند و همه شب تا صبح بکشیک و یتاق داری لوازم

بیداری و هشیاری بجا آرند و آنجماعه چند شب متواتر بخدمت مأموره در

کمال تقید تیقظ تا صبح مژه برهم نزده بچشم سر معاینه و مشاهده آن نور غیب

و ظهور قدرت مبرا از شائبه ریب می نمودند و متفق اللفظ و الکلمه برپاک

دیانت و پارسائی او بلکه بر خرق و کراماتش گواهی و شهادت دادند
و معتقد بزرگی و طهارت ذیل او از لوث آن افک تهمت شدند و اورا
در این معامله معذور و مجبور داشتند القصه بعد انقضای مدت معهوده حمل
النقوا را از آن نور غیبی پسری آفتاب گوهر روشن اختر بوجود آمد که نخستین
و مهین ایشان بوذنجر قاآن اوست شاعر در این مقدمه این بیت نظم نموده
که در کتب تاریخ مرقوم است حکایات مریم اگر شنوی : بالنقوا همچنان بنگر :
و ناظمی دیگر در مدح این خاندان سلطنت بنیان اشاره باین بیت نموده گفته
بیت این سلسله از طلای نابست : این خانه تمام آفتابست : و النقوا باعتقاد
مورخین هم عصر ابومسلم مروزی که بر هم زن دولت بنی مروان و ممهد شوکت
بنی عباسست بوده و این امر غریب که در پیش قدرت نمائیهای حق تعالی
و هو علی کل شیئ قدیر مطلق عجیب نیست هم در آن زمان واقع شده چون از
وقایع زمان اسلامی و در کتب مضبوط و مرویست بعضی دیگر مثل شاهنامه
و مهابهارت واهی و تباهی نیست خصوص که در آن وقت اهالی آن سلاطین

جا بشان این خاندان دولت بنیان بجه جد و جد در تحقیق این مقدمه مصروف

سعی های بلیغه بردند و تدقیق این معنی نمودند الغیب عند الله بوزنجر قاآن

جد نهم خان جهانگیر عالم ستان چنگیز خان و جد چهاردهم حضرت صاحبقران امیر تیمور

کورکان است بعد از مادر عفت بر سریر سلطنت جلوس نموده و آئین نیک و رسوم

شایسته در الوسات مغل یادگار گذاشت و او نیز معاصر ابو مسلم مروزی بوده

بعد از و خلف الصدق او بوقا خان بر تخت پدر نشسته بعدل و داد و جهانبانی

جهانستانی بسر برد و بعد از و دوتومنین خان مدتی در سلطنت بکام دل

گذرانید بعد فوت او لوس جلایر بر مغولستان تاخت نموده زوجه و دوتومنین

خان با هشت پسرش بقتل آوردند و پسر نهم که قاچولی و خان است در آن ایام

مهمی بجایی رفته بود از ان بلیه بجان امان یافته چون از انجا مراجعت نمود

هفتاد تن از روسای اولوس جلایر را بانتقام مادر و هشت برادر خود تیغ

هزار هم گذرانید و باستقبال بر سریر سلطنت نشسته مدتی بعدل و داد کوشید

بعده خلف ارجمندش بایسنغر خان جانشین گشت و مدتی با ایالت

و نیابت و از جهانبانی داده پس از و فرزند ولی عهدش تومنه خان
پادشاه اوساث مغول شد و او را دو خاتون بود از یکی هفت پسر رسید
و از دیگری دو فرزند توامان متولد شد یکی را قبل خان و دیگری را قاجولی
بهادر مسمی ساخت شبی قاجولی بهادر در رو اقعه دید که سه ستاره اختر
متعاقب یکدیگر از جیب برادرش قبل خان طلوع نمودند و مره رابعه کوکبی عظیم
در غایت نور طلوع نمود و اقطار آفاق بوی منور گردید و چند ستاره از و
منشعب شده و هر یکی بر ولایتی پرتو انداخت و پس از آن هفت ستاره متعاقب
هم از گریبان دولت قاجولی بهادر سر بر آوردند و دیگره نامنه کوکبی طلوع نمود
که بعظمت و ضیا تمام اطراف دنیا را منور گردانید حاصل کلام چون قاجولی بهادر
از خواب بیدار شد رویای صادقه خود را بپیش پدر رستوده سر بیان نمود
تومنه خان از شنیدن آن مسرور گشته قبل خان را طلب فرمود و زبان
بتعبیر خواب بر گشاده گفت این رویای صالحه دلالت میکند بر آن که از نسل
قبل سه کس برتبه خانی و جهانبانی رسند و مره رابعه شخصی بزرگ هم از نسل او

بادشاه شود که اکثر معموره عالم را مسخر کند و بعد از مدتی مدید ایالت بلاد
متفرقه بقبضه اولاد او باشد و از فرزندان قاجولی هفت تن حیات مستعار را
قبضه سالاری کذرانند و در مرتبه هشتم شخصی از نسل او بر خیزد که ربع مسکون را
متصرف کردد و سلطنت اکثر معموره عالم مدتی مدید در نسل وی باشد چون
تومنه خان از تعبیر خواب فارغ شد برادران بقبض نموده بدریک دیگر را تهنیت
گفته باهم عهد بستند که سریر خانی قبل خان و اولاد او را مسلم باشد و سپه
سالاری و تیغ زنی و کشورکشائی بقاجولی بهادر مقرر باشد و قرار یافت
که فرزندان یکدیگر بطن بعد بطن همین طریقه را مسلوک دارند و عهدنامه بخط ایغوری
درین باب قلمی نموده و هر دو برادر بران مهر نموده بآل تومنه خان رسانیدند
بنابرین احوال اولاد هر دو برادر در دو مقصد مذکور میشود مقصد اول
در احوال قبل خان و اولاد و الانزاد او قبل خان بموجب وصیت پدر بعد از وی
صاحب تخت افسر شد و او را با خان خطا مصادقت بهم رسید اعتقاد بر دوستی
او نموده بخطا رفت و عذری از ناصیه او تفرس نموده قرار کرده بود رخ داد آمد

وبعد ازین میان مغول و خانان خطا عداوت عظیم بهم رسانید و پسر کلان
قبل خان بر دست خطاییان کشته شد و در همان ایام قبل خان معمورهٔ عدم
شتافت و سپه سالار او قاجولی بهادر بود و قتولای خان فرزند قبل خان
بعد پدر بر سریر خانی نشست و انتقام برادر لشکر کشید به خطا و آن جماعه را
تنبیه عظیم و گوشمال واقعی داده و التزام باج و خراج بر آنها نموده مظفر
و منصور به یورت خود مراجعت نموده و سپه سالار او قاجولی بهادر بود
بَرتان بهادر بعد از پدر افسر سلطنت بر سر نهاد و داد در شجاعت
و دلاوری بمرتبه بود که هیچ کسی از پادشاهان و پهلوانان را در یورتهای
مغول تاب مقاومت و استقامت آن نبود که در میدان دعوی مقابله
تا بمقاتله چه رسد لهذا اسم خانی او بلقب بهادری مبدل در افواه مشهور شد
و سپه سالار او در اوایل حال قاجولی بهادر و آخر فرزند ارجمندش
ایردمچی برلاس بود چون او درگذشت یسوکای بهادر ولد
ارشدش منصب ایالت یافت و لشکر بر سر تاتار کشیده و هر مرتبه فتح بخش

انواع قتل و غارت نموده و اسیر ساخته آن قوم پریشان و منتشر و از درد مضطر نموده مظفر و منصور بیورت اصلی خود مراجعت مینمود سپه سالاریش در اوایل امر دمجی برلاس و آخر سوغوجیجن بوده و چون او نماند خلف الصدق او خان قهرمان و عالم گیر جهانستان خاقان اعظم و قاآن معظم چنگیز خان در یورت او بر سریر خانی بلکه مسند جهانبانی و کشورگیری و اقلیم گیری و عالم ستانی جلوس فرمود اول حال نامش تموچین بود و ولادتش در سال پانصد و چهل و نه هجری بود در سنکوزیل پانصد و شصت و دو پدرش میسوکا بهادر در وفات یافت او در صغر سن بود و هم در این ایام سوغوجیجن که سپه سالار و مدار کار وی بود از سپنجان فانی بعالم باقی رحلت نمود قراجار نوبان فرزند رشید او نیز در ایام صبی بود لهذا اکثر اقوام مغل سر از ربقه اطاعت تموچین پیچیدند و او در اوایل ایام شباب محنت های صعب کشید و از مسالک مهالک نجات یافت و ... اول کرتی با قوم تایجوت و قنقرات و جلایر محاربات صعب

نمایان نمود و عاقبت رهنمونی قراچار نوبان باونک خان حاکم کرایت

که با پیسوکا بهادر سابقه محبت داشت توسل نمود و همراه اوکارهای

نمایان بظهور آورد تا آنکه نزد اونک خان رتبه تموجین از همه درگذشت

و پسران و خویشان و امیران اونکخان ازوی بدمظنه ساختند

و خاطرش را بر تموجین بشورانیدند و تموجین باستصواب رای صایب

و تدبیرات درست خود را ازان مهلکه برون کشید و دو مرتبه درمیان

تموجین و اونک خان جنگ صف در میدان واقع شد و هر دو مرتبه

ظفر تموجین را بود تا در پنجاه سالگی در سال پانصد و نود نه هجری باه رمضان

المبارک براورنگ سلطنت و جهانبانی کامران شد و بعد از سه سال در صحرای

قرا قوم قورلتای عظیم شده نمود و دران روز خدا پرستی در مجلس حاضر شده

او را بچنگیز خان ملقب ساخت چنانچه شاعرات ره باین قصه نموده درین

بیت‌ نهادیم نام تو چنگیز خان : تو من بعد خود را تموجین مخوان : از آن رو

که معنی چنگیز خان : بود شاه شاهان بتوری زبان : پس از نمقدمه روز بروز

اختر سعادتش فروزان تر میگشت وسال بسال بُقعه سطوتش بوزان تر میشد تا در اندک مدتی تمام ممالک خطا و چین وسغتین و بلغار وروس وخزر و آلان و چرکس وصقلاب را بربقه ضبط درآورد و چون از آن ممالک فراغ خاطر نمود همت بر ضبط ربط محروسه خوارزم شاه که از بلجیان او راکشته بود وتسخیر ما وراء النهر بلکه کل بلاد توران و ایران و روم وشام وغیره آورد واو را چهار فرزند رشید بود: جوجی جغتای اوکدای: تولی: ترتیب بزم وشکار تعلق بجوجی داشت وتقدیم باب وسیاست متعلق بجغتای بود وتدبیر امور ملکی با وکدای مقرر بود وسر انجام مهام سپاه وترتیب اردو مفوض بتولی بود حاصل کلام در شهور سنه ششصد وپانزده درمیان او وسلطان محمد خوارزم شاه اعظم سلاطین آن زمان وباج ستان خواقین جهان بوده بسبب مقدمه چند که در کتب تواریخ مفصل مرقوم است مخالفت دست داد بلکه بعداوت خانه انجامیده و چنگیز خان از طرف خود هر چند در اطفای آن نایره سعی نمود

هیچ فایده نکرد تا بالآخر الامر نایره غیرت خان جوشش زد و در اوایل سال
ششصد و شانزده بقصد انتقام سلطان بجانب توران و ایران نهضت
نمود و چون بحدود اترار رسید پسر خود اوکتای قاآن را بمحاصره آن باز داشت
فتح و قتل عام بلاد ما وراء النهر بر دست شاهزادگان اوکدای قاآن و جوجی با
وجوجی پسر کلان را بتسخیر خجند روانه نموده وبا خود بذاته متوجه بخارا شد
جماعه از امرای سلطان محمد خوارزم شاه که در انجا برسم شبخون بر سپاه
مغل زدند منهزم گشتند وجمیع آنها بباد رفتند قتل عام بخارا بر دست چنگیز خان
و خرابی و ویرانی خجند بر دست جوجی خان و خان در ان شهر آتش زده
ویران مطلق نمود و اوکدای بعد محاصره پنجاه اترار را گرفته با خاک
یکسان ساخت و ساکن داری و نافتح ناری در انجا نگذاشت و بدر
پیوست و جوجی خان نزدیک بخجند رسید حاکم آنجا فرار نمود و در روز اول
شهر فتح شد و جوجی قتل و غارت کما حقه بجا آورده در سمرقند بچنگیز خان
ذیشان رسید فتح وقتل عام سمرقند به تیغ خونخوار چنگیز خان و فوج او

القصه چون خان از مقدمه بخارا باز پرداخت وکار سمرقند پیش نهاد
همت ساخت تا آنکه یک لک سوار و دو هزار افزون دران بلده بود
بعد از آنکه سه روز بجنگ اقدام نمودند روز چهارم رعایا مخالف گشت
گروهی مایل به صلح شدند و برخی حقوق سلطان محمد را منظور داشته
خیال قتال داشتند لیکن قاضی شیخ الاسلام وجماعه از اشراف شهر
از بلده بیرون رفته خان را ملازمت نمودند و امان طلبیدند بعد از ان
لشکر مغول استیلا یافته اتباع قاضی و شیخ الاسلام را بصحرا رانده دست
بغارت برآوردند و هرکرا دیدند به تیغ از هم گذرانیدند تعیین فرمودن
چنگیز خان جبه نویان و سویدا بهادر را بقتل عام عالم و خرابی توران و ایران
و شام و روم و شروان و داغستان و سیستان تا سرحد هند و سند
درخلال این حال خبر ضعف سلطان خوارزم شاه بخان ظفر دستگاه بنصرت سپاه
رسید جبه نویان و سویدا بهادر را با سی هزار سپاه سوار جرار خونخوار
بتکامشی سلطان روان ساخت و آن دو کافر فاجر بهر شهر و ولایت که میرسیدند

اثری از عمارت و آبادی نمیگذاشتند و از جنس جاندار تا به سگ و گربه
ابقا نمیکردند چنانچه دران فتنه اکثر ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق
و اذربایجان و شروان و داغستان و حدود روم و شام و سیستان
و سرحد خراب و ویران و بی چراغ مطلق گردید القصه جبه و سویدای بهادر
پس از تخریب بلاد و قتل عباد که از شمار وهم و قیاس و تخمین و گمان
بالاف و الوف افزون و بیرون بود از راه دربند شروان بدشت قبچاق در
آمده و در ماوراء النهر باز بخدمت خان قهرمان دوران بپیوستند و چون خان
از تخریب ماوراء النهر فراغ خاطر قیامت ماثر حاصل نمود پسران خود جوجی خان
و جغتای خان و اوکدای قاآن را با فوج بلا امواج بخوارزم فرستاد
که اصل این فتنه از انجا برخاسته بود و درانوقت خمارتکین که از اعیان امرای
خوارزمشاه بود بحکومت انجا اشتغال داشت القصه چون شاهزادهگان
لشکر کشای جهانستان بنواحی انشهر رسیدند محاصره نمودند در اندک روزی
جبرا و قهرا بیورش فتح آن شهر کرده خلایق را بصحرا راندند و صد هزار کس

از اهل حرفه و هنرمندان جدا ساخته زنان جوان و کودکان را اسیر گرفتند
و باقی خلایق را بر لشکریان قسمت نمودند که بقتل رسانند گویند هر شخصی را بیست و
چهار کس بحصه رسیده بود که بقتل آورد و عدد مقتولان از صد هزار کس متجاوز
بود و از شهدای خوارزم یکی شیخ الشیوخ نجم الدین کبری است قدس سره
العزیز اما چنگیزخان بعد روانه نمودن پسران خود بجانب نخشب رفت
و از انجا ترمذ شتافت و اهل آن بلده را از صغیر و کبیر و برنا و پیر و امیر و فقیر
بتیغ کین از هم گذرانیدند بعد ازان تولیخان پسر خورد خود را بجانب خراسان
رخصت نمود و فوجی دیگر را بر سلطان جلال الدین منکبرنی پسر سلطان محمد خوارزمشاه
که اگر رستم و اسفندیار در روزگارش بودندی پشت دست دلاوری و پهلوانی
بر زمین عجز و ناتوانی بنهادندی غاشیه برداری شجاعتش سرمایه فخر و
مباهات خود دانستندی نامزد فرمود و خود متوجه خرابی طالقان گردید و گشت
و بعد از محاصره هشت ماه طالقان را گرفته هر متنفسی که درانجا بود گرفته بخوابگاه
عدم فرستاده درین هنگام خبر رسید که فوجی که بر سر سلطان جلال الدین رفته بود

از ضرب دست آن رستم روزگار بفرار و هزیمت رفت خان کرد ون انتقام
قیامت قیام از بلخ وطالیقان بجانب غزنین عنان سمند گیتی نورد عالم پا بمال
منعطف ساخته بهر شهر و دهی که میرسید از آدمی و آبادی اثری نمیگذاشت
کارنامه رستمی سلطان جلال الدین منکبرنی در جنگ میدان با چنگیز خان
القصه چون آن اسفندیار رستم غلام یعنی سلطان جلال الدین منکبرنی از توجه
بجانب او خبر یافت از جایی که بود با جمعی که تا آن وقت همراه داشت متوجه
هندستان گشت و خان در تعاقبش عجب و ایلغار شتافته و تاخته بسلطان
رسید و سلطان با دلی قوی و املی در میدان صف آرای کارزار با آن افواج
بیرون از شمار شده و دست بروی رستمانه و کارزاری مردانه بجا آن
نموده چون معامله بسیار براو تنگ شد و از رفقای همه بقتل رفته غیر از
معدودی چند با او نماند چتر خود از چتردار برگرفته و بحملات متواتر هجوم
افواج مغل را پراکنده ساخته و کوچه راهی تا دریا برای خود واکرده دلیرانه
همیز اسب را بدریای نیلاب که بآب و اتک مشهور است از بلندی بنجاه گز با آب

نموده و به کوهچه که درمیان آن دریای دغار و بحر خونخوار و ورطه نابدا کنار
واقع است وازان وقت الی الآن بسنگ جلالی بهمان مناسبت نام نامیش
اشتهار دارد رسید و چون خاطر از صدمه فوج مغول فراغت یافته
بود چتر را بر آن کوهچه در سوراخ سنگی قایم کرده درخت و جبه و جوشن
خود را و زین جالبق اسپ و ساز و یراق اسپ و خود که در آب دریا تر شده
بود برای خشکاندن در آفتاب بالای سنگهای همان کوهچه جلالی انداخت
اما لشکرش جمعی طعمه تیغ قضا و گروهی لقمه نهنگ دریای فنا گشته متنفسی ازان‌ها
ازین ورطه و بلا نجات نیافت و چنگیزخان درین وقت بر کنار نیلاب رسیده
وکار زار و کار و بارش بدیده تعجب دیده و انگشت تحیر بدندان تحسر گزیده رو
به پسران خویش و امرای جلادت کیش مغول آورده بابانگ بلند
بر و آفرین کرد و گفت از پدر : از زنان ناید بمردی پسر : بگیتی کسی مرد
زنسان ندید : نه از نامداران پیشین شنید : بصحرا چو شیر است فیروز جنگ :
بدریا دلاور چو جنگی نهنگ : و از همان جا عطف عنان نموده و با پسران

گفت مرد عاقل هوشیار از این قسم غنیم شجاع بهادر غافل و ذاهل نتواند بود

والحال که از این هر دو ورطه خونخوار چنین سلامت برآمده البته مصدر کارها

نمایان میشود از او بر حذر و احتیاط بوده در فکر او باشید فی الواقع آنچه

بر زبان خان استدراج بیان گذشته بود بعد اندک فرصتی بعینه بظهور

رسیده مظهر قدرتهای آفریدگار شد چنانچه تفصیل آن در کتب تاریخ

مشروحاً و مبسوطاً مرقوم مذبور است و از شعرای عصر بقیة السیف آن فتنه

آدم گزا مولانا کمال اسمعیل در حینی که سلطان معز الیه از هندوستان مراجعت

نموده در خراسان زبابیان و سحکان و افواج مغل دست بردهای

رستمانه و جنگهای مردانه نموده نموده بضبط عراق و اصفهان کامیاب

و کامران گشته و بغزو جهاد گرجستان که تمام آن ممالک کفار مشرک نصارا گشته اند

عزیمت نموده و اکثر بقاع و قلاع آنها مسخر نموده و یورش کرده در

یک سنه پادشاه شش موضع را دویده و در میدان کارزار از زین بر زمین زده

از هر جا مظفر و منصور مراجعت فرموده وارد دار الملک اصفهان گردید

مولانا کمال الدین اسمعیل صفهانی قصاید غرا در تهنیت قدوم

فرخنده‌اش بر رشتهٔ نظم کشیده و بدست آویز همان قصاید بملازمت پیوسته

از جوایز انعامش صله وافر ربوده این چند بیت از قصیده ایست که در اول

ملازمت گفته — بسیط روی زمین باز گشت آبادان ؛ بیمن مقدم فر

خدایگان جهان ؛ جلال دنیی و دین منکبرنی آنت هی ؛ که از دمش نشانه

بر جهان سلطان ؛ کنند تهنیت یکدیگر همی حیوانات ؛ بقیتی که از آن بماند و ز

که دید جز تو شهان روزگار که داد ؛ قضیم اسب ز تقلیش و آب ان

سمند عزم تو کامی که بر گرفت بر هند ؛ نهاد کام دگر بر اقاصی اران ؛ بالجمله

چنگیز خان بعد از معاودت خود جبه و سوبدا بهادر را بتعاقب سلطان

از آب نیلاب گذرانیده در انباب تاکید بسیار نمود و آنها تا ملتان و لاهور

در تجسس و تعاقب او نهایت جهد و جد بکار برده و در اکثر شهرها رسیدند

همان عمل بر سنت چنگیز خان در قتل عباد و خرابی بلاد مرعی داشته و بر وفق

دلخواه مراجعت نموده بخان پیوستند تولی قتل عام مرو و نشاپور

بدست تولیخان که با هشتاد هزار سوار بلا انار بخراسان رفته بود مرد
شاهجهان را انجا که یکسان ساخته غیر از چهارصد کس از اهل حرفه و بعضی
از پسران و دختران ماه روی احدی را زنده نگذاشته از انجا به نیشابور
شتافته در پنج شش روز آن شهر را گرفته از جاندار اثری نگذاشت قتل عام
نیشابور هم بدست تولیخان و تعداد کشتگان آن بلده در تاریخ خراسان
مذکورست که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند سوای عورات
و اطفال که بند و اسیر کرده برده بودند هزار هزار و هفتصد و چهل و هشت هزار
کس بقتل آمده مولانا عزالدین نشابه در همان ایام تباهی زده با یکدو کس
از تلانده دار دخرابه نیشابور شده مشاهده کثرت آدم کسی که نموده
و نگاهی بتعجب و تحسر و تحیر بجانب آسمان کرده این رباعی عمر خیام بی اختیار
مناسب حال بر زبانش حقیقت بیان عرفان ترجمانش گذشته

ترکیب پیاله که درهم پیوست ؛ بشکستن آن روا نمیدارد دست ؛
چندین سر و دست نازنین از سر دست ؛ از مهر که پیوست و بکین که شکست ؛

همچنین این رباعی منسوب بشیخ الشیوخ نجم الدین کبری است قدس سره

العزیز که در رفتن خوارزم قریب بزمان شهادت خود فرموده بود

ای رازق مور و مار و زاغ و بلبل گشتند هلاک بندگان تو بکل مشتی

سگ را بهانه ساخته ازست و تو میکنی بتاتار و مغل وَکَانَ ذٰلِکَ

فِی شُهُورِ سَنَةِ سِتَّ عَشَرَ وَ سِتِّمِائَةٍ لشکر بهرات کشیده

شهر را محاصره نموده ملک شمس الدین محمد که از جانب خوارزم شاه حاکم

بود تا یکهفته جنگهای عظیم با فواج مغل نموده بزخم تیری شهادت یافت

و مردم هرات مایل بصلح شدند و تولیخان نزدیک بدروازه رفته مردم

ایلی خواز و از مخالفت و منازعت ترساند و سوگند یاد کرد که بشرط ایلی

بجان و مال هیچکس تعرض نرساند انگاه اشرف و اعیان بخدمت شاهزاده

پیوستند و خلق از انجمله غیر از دوازده کس نامی که از اتباع خوارزمشاه

بودند بدیگری از مردم هرات ازاری و آسیبی نرسانید و شخصی را شحنه

قرار داده بخدمت پدر پیوست و پس از مراجعت نموده و از ره یای

سیلاب عبور نموده با غزنین و کابل رسیده بعض افواج چنگیزخان را در
جنگها متعدد شکسته و منهزم گردانیده بنابران خبر در هر جا از جانب
چنگیزخان و شاهزاده کان نایب و داروغه بود مردم انجا بهواداری
سلطان آنها را بقتل رسانیدند مردم هرات نیز با وصف عهد اطاعت
و امانی که با تولیخان مضبوط داشتند و از طرف خان نیز انچه لوازم پاس
میثاق باشد بعمل آمده شحنه او را با رفیقان او کشتند و باغی گشتند بعد
از انکه این خبر بچنگیزخان رسید بغایت برآشفت و با تولیخان بطریق مهر و
عتاب فرمود که اگر تو آن مردم را ته تیغ میکذرانیدی این فتنه حادث نمی شد
انگاه اوکتای خان را با هشتاد هزار سوار دیوکرد از نو فرستاده داد
پس از محاصره شش ماه بر هرات مسلط شده تا هفت روز بقتل عام
آن بلده پرداخته بملازمت پدر مراجعت نمود و در روضة الصفا مسطور
که چون اوکتای از هرات مراجعت نمود در راوبه نزول فرمود و از انجا
دو هزار مغل دیوکرد را در راه باز گردانید که اگر کسی در کوشه باز اویه باشغوله

نهان شده باشد تفحص و تجسس حالش پرداخته بکشد الحمله باقی ملیده

مراجعت کرده قریب هزار کس خون گرفته اجل رسیده بودند بدست

ترخیقان پیش رفته رساندند و غیر از مولانا شرف الدین علی خطیب با خرده کس

در هرات جانداری نماند و چنگیزخان چون خاطر از مهم سلطان محمد و لادش

فارغ ساخت بیورت اصلی که قراقرم باشد مراجعت نموده و چندگاه آنجا

بعیش و نشاط مشغول و استحداد اختراع رسوم و یاسای جهانبانی و جهانستانی

و رعیت پروری و رفاه لشکر و لشکری و آبادی و معموری ممالک محکومه

متصرفه قدیم و مخالف گذاری و دوست نوازی و غیره اموری که لازمه

و دستور العمل سلاطین صاحب داعیه اولو العزم است پرداخته بعد از آن قورلتای

بزرگ نموده و در یک سال آن اولاد نامدار و فرزندان عالی مقدار را

از هر جا با امرای قشونات و تومانات طلبیده نشسته و در آن قورلتای مناسب

رتبه و پایه هر یکی با او سلوک بادشاهانه نموده در ابواب پند و نصیحت بر روی

سامعه هر کدامی گشوده و در این باب کمال دقت در کار برده چون فرزندان

رحلت خود [اولاد] معلوم کرده هر کدام بملکی و ناحیتی نامزد فرموده و در باب ایفای

وفا بعهد و عمل بمضمون عهدنامه قبلخان و قاجولی بهادر وصیت بتاکید نموده

در شهر ربیع الثانی بست و پنجم [۲۵] سنه اربع و عشرین و ستمایه [۶۲۴] در همان یورت

قدیم خود در بستر که برای خوابگاه آخرین خود

پسند نموده بخواب عدم میل استراحت

فرمود تمت تمام شد

هذه الرساله ط

رساله در بیان انساب اسامی
خاقانی که بعد از چنگیز خان در الغ
یورت سلطنت نموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی نبیه وآله واصحابه اجمعین بدانکه این رساله ایست مشتمل احوال خروج صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور کورکان وقایع زمان صاحبقرانیش تا زور وفات او وتعداد اولاد و احفادش که در زمان حیاتش موجود بودند بدانکه الغ یورت عبارت قراقوروم است که چنگیز خان آن ولایت را در حین وفات خود با وجودی که جوجیخان و جغتای خان که پسران بزرگش بودند با وکدای قاآن که اجب اولادش بود سپرد و او هژده نفر دیگر از ان وقت تا عهد دولت و اقبال حضرت صاحبقران امیر تیمور کورکان در ان ولایت بایالت گذرانیدند و بعضی از متاخرین آنها بملازمت صاحبقرا

نیز رسیده شمول الطاف و عنایات شدند بدین تفصیل کما فصلت
اوکدای قاآن چهارده ساله کیوک خان بشش یک سال منکو قاآن بن تولیخان
بن چنگیز خان هفت سال قوبیلای قاآن برادرش سی و پنج سال تمور قاآن
بن حکم بن قوبیلای قاآن شش سال قوشلای خان از احفاد قوبیلای قاآن
توغسیار ئی بن قوشلای تائیزی بن تولک انوشیروان بن دارا اینکیز بن تیمور
بن دارا ایلک قاآن بن کیتمور خان بن سیورغان قاآن که بملازمت صاحبقران
رسیده بود و مصدر تعظیم و تکریم شده که بعد وفات آنجناب در زمان میرزا
بجای نشست الجایتخان از نسل ارتق بوکا بن تولیخان اوردانخان بن
تمور خان اداتخان بن ارکیتمور این هر دو کس نیز از نسل ارتق بوکا بن چنگیز خان
بوده از میان سلطنت جوجیخان بن چنگیز خان و اولادش در دشت قبچاق و انها
مشهور با وزبکانند در کتب تواریخ مسطور است که نوبتی افواج اونک اردوی
چنگیز خان را غارت کردند و خاتونش که حامله بود گرفته پیش اونک خان بردند
و او چند گاه آن عورت را نگاه داشته باز نزد چنگیز خان فرستاد و مقارن الحال

از ان عورت پسری بوجود آمد و خان او را جوجی نام نهاد یعنی نورسیده
بنا بر این ست که جغتای و اوکدای در نسب جوجی طعن میکردند و او در حیات
پدر بدشت قبچاق رفت و آن را چنانچه متقدمین سلاطین و خواقین اوزبکیه
جوجیان باتو خان و برکه خان که مسلمان شده بودند اما قاآن پسر هلاکو خان
از راه دربند بر دشت قبچاق لشکر کشیده و از برکه خان شکست فاحش خورده
نزد پدر با ایران رسید بعد ازان خلیل بیک خان از دربند در داخل ایران
شده سلاطین هلاکو خانی را گوشمال واقعی داده برگشت بعد ازان
اورس خان و توقتمش خان ظهور نموده و از صاحبقران امیر تیمور گورکان
در جنگهای عظیم مکرر شکست خورده مفقود الخبر شد بعد ازان شیبانی خان از اولا
ابوالخیر خان اوزبک ظهور کرده و ممالک توران و خراسان شده در جنگ شاه
اسمعیل صفوی کشته شد دیگر عبدالله خان و امامقلیخان و ولی محمد خان
و نذر محمد خان و عبدالعزیز خان وغیره هر کدام صاحب صد هزار سوار بوده اند
و تا حال سلطان دبدبه و شوکت در دشت قبچاق و ماوراء النهر مستولی و مسلط اند

باید و شاید که ضبط و نسق نموده جهان را وفات یافت و خان عظیم الشأن

اولی العزم صاحب داعیه ممالک گیر اقالیم ستان سپاه دار سپاه کش قهار

جبلد چنانچه در الوس جوجیخان بکثرت برخاسته اند در هیچ الوسی از الوسات

اربعه ابنای چنگیز خان بهم رسیده و امتداد مدت دولت و سلطنت چنانچه

ازان وقت الی الآن قایم ماند در الوسات دیگر اینمعنی صورت نگرفته و چون

سررشته ضبط سوانح و تواریخ دران الوس دشت مانعش دو سیرت دیو بربر

مفقود است و مطلق مضبوط نیست هم ازین جهت کثرت و بسیاری و انبوه

این الوس و وفور سلاطین ایشان بشماره از احاطه قدرت بشری بیرونست

و در فکر ضبط و جمیع احوال ایشان کوشیدن با آنکه اکتفا بتحریر اسامی فقط کنند

از اندازه علم و معلوم مورخ افزونست لهذا ازان دشت و وادی عطف عنان

کمیت خامه و اسطی نژاد مناسب دیده بذکر احوال هلاکو خان و اولاد و احفادش

در عرصه ایران و آذربایجان وغیره بپرداختن الیق و انسب نمود چنانچه بنگارش

میرسند بیان سلطنت هلاکو خان بن تولیخان بن چنگیز خان و اولاد و احفادش

در ممالک ایران از خراسان و عراق و آذربایجان و غیره واقع تا سرحد
شام و روم و مصر چون منکو قاآن بن تولیخان بن چنگیز خان در توارم
که مانع بیورت شهرت دارد بعد از کیوک خان بن قاآن که اجب اولاد
و ولی عهد و جانشین چنگیز خان بود بخانی نشست و ریاست و کلانتری
اولوس اوکدای قاآن با لوس تولی باز گشت برادر خود هلاکو خان را
با قوجی شایسته جرار خونخوار بتسخیر ایران و قتل و نهب و غارت بلاد
غربی و جنوبی ترکستان روانه نمود و مقصد اعلی از ارسال
او بآنصوب جمع خلفای بنی عباس و استیصال و انعدام ملاحده رود
بار و قهستان و قلع و قمع بلاد و قلاع آن فرقه ضلالت نهاد و تسخیر بغداد
پیش نهاد همت گردانید و پیش از آنکه بتهدید و انذار آن طایفه معهد اساس
اتحاد فرستاده بایلی و بطاعت دعوت نموده بشرط انقیاد بمواعید
رعایت و امداد و اعانت مستمال و مطمئن و امیدوار ساخت علاء الدین
خورشاه را پس در پیش اهل ضلالت و عناد از قبول آن فرمان و اجب

الاد غان قدر قدرت قضا جریان سر باز زده در تهیه اسباب وآلات

جنگ و حرب همت گماشته بهمت خس و خاشاک چند خواست بر اودی سیلاب

قیامت موج طوفان کرد اب شد ممانعت برکشد بنابران خان ظفر همعنان

با فواج قاهره وجنود آفت ورود مغول متوجه گوشمال آن معرور مدهوش

متوجه شده قبل ازان که عرصه قهستان ازصدمه سم مراکب مواکت نصرت

رکابش سرمه سا و توتیا کردد خواند علاء الدین نصیب آمد آمدش از قضای

دنیا انهدام و فرار بدار البوار جهنم ادبار کشید و بسرش خورشاه را ملاحده

بپادشاهی بر داشته در قلعه الموت که در استحکام و رفعت و مناعت

طرق دخول و خروج مستحکم ترین قلاع قهستان بلکه حصون جهان بود متحصن شدند

هلاکو خان مدت یک سال کامل بمحاصره آن قلعه وخرابی مضافات آن همت

جهانگیر کشورکشا مصروف داشته دراه درآمد و برآمد و رسد جیره سورسات

بر محصورین بسته نوعی درین باب مبالغه و تشدد و تاکید بکار برد که محصوران را

کار د باستخوان و کار بجان رسیده بعجز والحاح التماس آشتی و صلاح کردند

بهرچه اشاره خان شود تن در دادند و خورشاه تیغ و کفن بر دست
و فوطه عجز در گردن انداخته بآستان روی بندگی پیش هلاکو خان بر خاک
مذلت و سرافگندگی نهاد و خان او را اگرچه بجان نکشت بذلت تمام بخدمت
منکوقاآن حواله محافظان نموده روانه الغ یورت قراقورم نمود و خورشاه
مقهور قبل از آنکه از آن مسافت دور بمقصد رسد اجل عاجل امانش نداد
و روان پلیدش کثیف راه سفر بسوی سقر گشاد خواجه نصیرالدین طوسی
که در آن وقت از حضار پای تخت و مصاحبان مجلس ایلخان بود درین مقدمه
این قطعه تاریخ نظم نموده مشهور آفاق و مقبول خان بالاستحقاق ساخت

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد * روز دوشنبه اول ذی قعده بامداد *
خورشاه پادشاه سماعیلیان ز تخت * برخاست پیش هلاکو بایستاد *

و هلاکو خان پس از فتح و قلع و قمع بلاد و قلاع ملاحده و قتل اسیر پیر و جوان
آن طایفه ضاله روی عزیمت به تسخیر بغداد و استیصال خلفای عباس نژاد
آورده بغلبه و سطوت شهر بغداد را محاصره و فتح نموده در اندک مدتی

قهرا و جبرا مفتوح و مسخر نموده و بقتل عام بغداد و بغدادیان برداخته
و بنیاد خلفا را از بیخ و بن بر انداخته در تاخت و تاراج و قتل و اسیر و خرابی
و ویرانی دقیقه از دقایق قانون و یاسای چنگیز خان فرو نگذاشت عزیزی در تاریخ این واقعه
عظمی و سانحه کبری که قیامت صغرا عبارت از آنست این دو بیت بر صفحه روزگار
یادگار گذاشت بیت سال هجرت ششصد و پنجاه و شش: روز یکشنبه چهارم از صفر:
شد خلیفه بر هلاکو خان روان: دولت عباسیان آمد بسر: و شعری دیگر نیز
درین واقعه تواریخ و مرثیه ها گفته اند از انجمله شیخ مصلح الدین سعدی
شیرازی ترجیعی در مرثیه خلیفه و خرابی دار السلام بغداد بنظم آورده
که مطلعش اینست بیت آسمان را حق بود گر خون ببارد بر زمین: بر زوال ملک
مستعصم امیر المومنین: و باعث لشکر کشیدن هلاکو خان که ملقب بایلخان است
بر ایران و بر انداختن خلفای بنی عباس و قلع و قمع ملاحده اسمعیلیه قهستان
و تخریب بلاد و قتل و اسیر بغداد و غیره آن بود که خواجه نصیر الدین طوسی ملحد
مدتی در قهستان در میان ملاحده قیام داشت و از انجا عرضه ضاله انواع امانتها

داد و تنها کشیده و تاب آن خواری نیاورده از آن ملک برآمده و به بغداد

رفت و در دارالخلافه نیز بسبب تشیعی که داشت از علمای اهل سنت

استخفاف و ذلت کشیده چنانچه مشهور است که اهل طوس را نسبت بگاو می کنند

چنانچه خراسان را به بز یعنی به شجاعت و بلاهت و قلت شعور و در آن

از اتفاقات روزی در مجلس خلیفه جمیع علمای عصر حاضر بودند و این جا

خواجه نصیر در پهلوی ایشان جای نشین یافته خلیفه از این سخن درهم شده

بطیش تمام از مجلس خلیفه برخاست خلیفه پرسید که کجا میروی گفت میروم

تا شاخهای خود را بیارم علاوه آن در همان روزها میانه اهل بغداد

و اهل محله کرخ که همه شیعی مذهب اند بر سر مذهب گفتگوی واقع شده

کار بجنگ و جدال کشید و ابوبکر نام پسر مستعصم خلیفه بکومک اهل سنت

قتل عام کرخیان نموده کرخ را آتش داده سوخت و دقیقه از دقایق

خرابی فرو نگذاشت خواجه نصیرالدین انتقام این معامله نیز مرکوز خاطر

داشته و کینه اهل سنت که بالطبع مذهب تشیعش بود محرکت ان تحریک

بوده ازبغداد عزیمت سفر ترکستان و ازانجا مانع یورت قراقورم نموده

وچون هلاکوخان علم خواه و عالم دوست بود خصوصاً علم ریاضی

و هندسه را زیاده مایل خواجه به صحبتش رسیده و ایلخانی فریفته وشیفته

او شده با وجود کفر ملکه معتقد و مریدش گردیده با همدیگر موافقت

دست داد و بنا بر بواعث مذکور خواجه او را بر یورش ایران و امضای

ان عزیمت با نواع مرغبات و اقسام عبارات در خلا و ملا تحریص و تحریض

و اغوا نموده بران آورده که از خدمت برادر بزرگ خود منکوقاآن

که وارث و جانشین چنگیزخان در رابع یورت قراقورم در انوقت بود مثالی

استدعای انخدمت نموده بالشکرهای گران و فوجهای بی پایان بایران

روی تسخیر نموده رسید کار بجائی که رسید القصه هلاکوخان بعد ازین

قضایا تا مدت هشت سال در سمت ایران و اعراق و آذربایجان و روم

و شام و شیروان و گرجستان و ارمن و داغستان و دیاربکر وغیره معمورهای

جهان را مستقلا بی منازعت غیری بکام دل گذرانیده و نقد عاریت را تقاضی

ارواح سپرد و زحمت وجود ستم آمود از این جهان بجهان دیگر برد و او اندرو

سه عالم و عالم از دست تسلط و تحکمش آسود خواجه نصیر این قطعه در تاریخ

رحلتش منظوم ساخته · چون هلاکو ز مراغه بر بستانگه شد · کرد تقدیر ازل

نوبت او در آخر · سال بششصد و شصت و شب یکشنبه · که شب نوزدهم بد در

ربیع الآخر · چون هلاکو خان از تخت سلطنت ایران تخته تابوت رسید

و از انجا رخت فنا بعدم آباد کشید خلف الصدق رشیدش اباقاخان بتخت

ایلخانی نشست و او از جمیع خوانین مغول بحسن خلق و عدل و داد و رعیت پروری

و آبادکاری مستثنی و ممتاز بود دو مرتبه او را مصاف با خانان دشت قبچاق

و سلاطین و خواقین الوس جوجی خان رو داد اول در حین حیات پدرش

هلاکو خان که فرمان واجب الاذعانش از ایران لشکرکشی کرده و از راه دربند

شروان که محدث آن بهری نوشیروانست داخل دشت قبچاق شده و دارا

طرف برکه خان بن باتو خان بن جوجی خان بن چنگیز خان که در آن وان خان

مستقل الوس جوجی خانی بود و از کفر و شرک موروثی دست برداشته

و معتقد احکام دین حنیف محمدی و تابع شرع شریف احمدی شده با اکثر الوس
جوجی خان از دست قبچاق بدفع سائل بمقابل رسیده هرچند از آن طرف باطفای
نایرهٔ جنگ و جدال خواهان صلح و اخلاص شد ازین طرف حمل بر زبونی حریف
و غلبهٔ خود نموده کار بصف آرای و میدان برای کارزار کشیده و در همان
حدود دربند بهم محاربهٔ صعب و جنگ سخت داده برکه خان مظفر و منصور
و اباقا خان مخذول و مکسور گردیده عنان فرار از میدان کارزار بصوب ایران
دیار معطوف ساخته از همان راه دربند باز بخدمت پدر رسید و برکه خان
بعد ازین فتح نامدار تا دربند تعاقب منهزمین نموده مظفر و منصور سالماً
و غانماً مراجعت بیورت خود نموده و مرتبهٔ دوم باراقخان صاحب مغولستان
که با فواج ملا امواج یغما مزاج مغول و قلماق و قرغیز و جته و غیره الوسات
جغتای به تسخیر ماوراءالنهر لشکر کشیده مسخر نموده بعزم ایلی ایران و گوشمال
ایلخان از آب آمویه عبور نموده و داخل خراسان شده هرجا رسید توره
و یاسای چنگیز خانی در ویرانی معموره‌ها و بلاد و قتل و اسیر و غارت و تاراج

عباد دقیقه‌ای از دقایق ... مهمل و معطل فرو گذاشت و از نیجانب

اباقاخان که بعد از پدر کشورگشا بر تخت ایلخانی و مسند هلاکوخان جلوس و دست

از آذربایجان و عراق پایتخت خود بمقابله خان جغتای با جنود نامعدود

مغول و تاتار و قشونات اطراف آذربایجان و سرحدهای روم و شام و عراق

و خراسان توجه نموده در حوالی هرات مابین آن هر دو خان قهرمان و هر دو

خاقان گیتی‌ستان اتفاق مقابله و مقاتله رو داده و جنگی صعب و حربی

شدید واقع شد و از هر دو طرف چون بیگانه در میان نبود بنام و ناموس

هم جنسی و هم نژادی کوششهای که در متخیله بشری خطور نکند برای غلبه خود

و زبونی حریف بعمل آمده بعد از آنکه آثار غلبه از طرف براق خان ظاهر شده

و افواج اباقاخان خسته و زبون گشته نزدیک بود که صورتی روی نماید که تدارک پذیر

نباشد در بین انثا امیر الامرا و مدار علیه سلطنت اباقاخان نوئین اعظم امیر سنتای

بهادر در میدان از اسب پیاده شده و غاشیه بر خاک مصاف انداخته

فوجهای خود را بر ... ... تاکید و تشدد نمود بهمین آن ثبات و استقامت

افواج منهزم باز بر جنگ و کارزار برگشته و بر حریف یورش برده و آنجا

بر داشته شکست دادند و بعد از منغلوبی غالب شدند و براقخان منهزم و منکسر

روی بهزیمت خود نهاد و اباقاخان مظفر و منصور بتختگاه خود رسید شاعر

درین بیت اشاره بهمین پایداری سنتا بهادر درین معرکه نموده که تا انقراض

دور جهان مذکور السنه و افواه عالمیان خواهد بود فسر دحمله عشق تر آتاب

من آورده‌ام و بس بهمچو درجنگ براق از همه میران سنتای و سلطنت ایران

بعد از اباقاخان به تکودار بن هلاکوخان که مسلمان شده و احمد خان لقب

یافته بود قرار گرفته پس از و بارغو خان ابن اباقاخان بن هلاکو خان رسید

و ارغونخان خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان را بکینه آنکه بعد از اباقاخان

با حمد خان مذکور که متقلد دین نبی آخر زمان شده بود پیوست مع اولاد و احفاد

بقتل رسانید و سعد الدوله نام یهودی ندیم شیوه در مجلس آن پادشاه

قهار راه یافته کار بجای کشید که امور ملکی و مالی از پیش خود گرفته و خان را فرزا

برای داشت که مسلمانان را در اعمال دیوانی دخل ندهد بلکه تحریک آن جهود نابکار

انش وشقاوت شعار حکم کرد که کعبه را معبد اصنام نمودند ناگاه معجز
دین محمدی صلی الله علیه وسلم ظهور نمود و ارغون ملعون بمرض موت گرفت
و در ایام مرض او طغاجار تومان و بعضی امرای دیگر که از سعد الدوله یهود
کینه دیرینه در دل داشتند فرصت یافته آن یهود مردود را بقتل رسانیدند
و ارغون هم در همان چند روز بعقب او شتافت و امر سلطنت بکیخاتو خان
بن اباقا خان رسید در او صفت عدالت وجود انصاف داشت اما
چون همیشه بشرب مدام و صحبت گل رخان سیم اندام مشغول بود طغاجار
تومان و غیره امرا او را بقتل رسانیدند و بایدو خان بن طراغای بن هلاکو خان را
در همدان بر تخت نشاندند چون این خبر بسمع غازان خان بن ارغون خان
که از زمان پدر بحکومت خراسان اشتغال داشت رسید بعزم انتقام عم
توجه نموده مره اولی مقدمه بصلح انجامیده و هر یک بجای مقام خود بازگشتند
و مره ثانیه بایدو خان جنگ نموده و منهزم شده رفت و امیر نوروز برادر
امیر ارغون آقا که رکن رکین دولت غازان خان بود بکنکاشی او رفته

و بدست آورده بقتلش رسانید و غازان خان در شهور سنه ثلث و تسعین
و ستمایه در تبریز بر تخت سلطنت ایلخانی جلوس نموده بسعی امیر نوروز بحلیه
اسلام متحلی گردید و بسلطان محمود موسوم گشت و پس از وی برادرش سلطان
محمد خدابنده نام اولجایتو بر تخت خانی نشست و بعد از و خلف
ارشدش سلطان ابوسعید و چون از وی فرزندی نماند لاجرم در ایران ملوک
طوایف بهم رسیده تا ظهور صاحبقران گیتی ستان چند کس در چند جا دم از سلطنت
و فرمانروائی میزدند خود را پادشاه میدانستند بانی سلطنت جغتای خان
بن چنگیز خان و اولادش در ولایت ماوراءالنهر و عرصه ترکستان و [illegible]
و جمله از ممالک توران که فرزند دوم چنگیز خان بود بوفور مهابت و صلابت
و اطلاع بر دقایق توره و یاساها از دیگر برادران امتیاز داشت و خان
نوبت قسمت ولایات حکومت ماوراءالنهر و کاشغر و بلخ و بدخشان و کابل تا کنار آب
نیلاب و اطراف تا سر حد چین و خطا بلکه چین و اسجد و دیار و ارزانی و مقرر داشت
و قراچار نویان را که عالی و افزود داشت و عقلی و شهامتی کامل بعد عهد بتجسیم

حضرت صاحبقران بوده سنه ۷۷۱ ه او مقرر نمود و چغتای خان تا چند سالی

عمرش مهلت داد در ممالک مقسومه خود سلطنت باستقلال نموده دنیارا

بدرود نمود و کسی از اولاد و اقربای او بترتیبی که مذکور میگردد در ممالک

او ایالت و سلطنت نمودند بیسوکای بن جغتای خان بن مبوکا قرا هلاکو خان

بن مبوکا اورغنه خاتون بنت بورالچی کورکان زوجه قرا هلاکو خان و مادر مبارکشاه

بالیغو بن نامدار که لشکرکش او ایجل نویان بود مبارکشاه بن قرا هلاکو براق خان

بن مبوکا که بخراسان لشکر کشیده و با اباقا خان مصاف کرده و شکست خورده

انهزام یافته چون بنجارا رسید مسلمان شد و بسلطان غیاث الدین موسوم گردید

نیکپی بن سارا بن جغتای خان بوقا تیمور بن قداغی بن بردی بن مبوکا بن جغتای خان

دوا خان بن براق خان که لشکرکش او امیر ایلجیکذ نوجابن بود بن الجاکو بک بن

بن دورشن خان ایلجکدای بن دوا خان دوا تیمور بن دوا خان

ترمه شیرین خان بن دوا خان که از توران لشکرکشی بر هندوستان نموده تا دهلی

بضبط آورده و دهلی را تا دو ماه محاصره کرده و ناگرفته از دریای جون عبور نموده

و قصبه میرتهه و قلعه آن را که میان نشین فرسنگی دهلی ست برو انجا نقارت فا تاراج
و ویران و و رون آن را بمحاصره و قتل تنگ آورده از سلطان محمد تعیین باج و خروج
گرفته بولایت برگشت و چون راه را چنانچه باید صاف نکرده بود هنگام مراجعت
لشکرش بسیار ویرانی و تباه شد جنکس خان بن دورنس خان بیسون تیمورخان
بن الوکا بن دورس خان که برادر را بقتل رسانیده سلطنت علی سلطان
که از نسل اوکدای قاآن بود و الوس جغتای خان مستولی شد محمد سلطان بن بولاد بن
کونجک خان قزان سلطان بن اورکتیمور بن بوری بن بیسوکا که در سال هفتصد و بیست
و سه پای بر مسند خانی و استیلای امیر قزغن که نسبش با وکدای میرسید و امیر قزغن
بعد از کشته شدن قزان سلطان او را انجانی برداشته بس از دو سال بقتلش
رسانید دانشمندچه در زمان او اتفاق افتاد بیان قابلخان بن سورند بن دورس
خان چون امیر قزغن دانشمندچه را بقتل رسانید او را بر تخت خانی نشانیده و بعد از
باحسان و اکرام زیست با انکه تغلق تیمورخان که خواهر امیر قزغن در خانه او بود در
شکارگاه امیر قزغن را بقتل رسانیده نجات قند از که تخت جمعی از مرو امیر

قزغن از دنبال او شتافته او را نیز کشتند و بعد از آن امیرزاده عبدالله
بن امیر قزغن قایم مقام پدر نشست چون بنا بر طمع خاتون شیاء ایتقلمی بر آنکه قتل
رسانید تیمور خان بن تیمور بن الوکای بن داوالسن خان که امیرزاده
عبدالله بعد قتل بیان او را برگزیده بود امیر بیان سلدوز مخوف گشته با آنها قتل
نمودند تیمور خان و امیر غانی [illegible] امیرزاده عبدالله کشته شد بعد از آن در
ماوراءالنهر هرج مرج بهم رسید و هر کس در جایی که بود بسر خود بود و دیگری را
بخاطر نمیداشت از آنجمله امیر حاجی برلاس در کش و امیر بایزید جلایر در خجند
و اولجایتو در بلخ و محمد خواجه در شبرغان دعوی حکومت میکردند و امیر حسین
بن امیر مسلای بن امیر بن امیر قزغن سپاهی فراهم آورده هر روز بطرفی
می تاخت و امیر خضر یسوری با اتباع در منزل نشسته دیگران را کان لم یکن
می انگاشت و هیچ کس سر بدیگری فرو نمی آورد و توغلق تیمور خان بن ایمل خواجه
[illegible] اس خان چون پریشانی و تفرقه ماوراءالنهر و تحقیق شده در سنه ثلث
و ستین و سبعمائة از جته لشکر بماوراءالنهر کشید و امیر بایزید جلایر و امیر بیان سلدوز را

بقتل رسانید [illegible] دیار خواجه خان [illegible] سبب کرده مراجعت نمود

والقیاس خواجه در سنه خمس و ستین و سبعمایة از امیر تیمور کورکان و امیر حسین

گریخته بطرف جته رفت و در آن جانب بدست قمرالدین دوغلات کشته شد پس امیر حسین

عادل سلطان بن محمد پولاد بن کونجک خان را بخانی برداشته بعد روزی چند

در آب غرق نمود و قبول سلطان بن دورجی بن ایلچیکدای را بر سریر خانی نشاندند

و حضرت صاحبقران در ایام تسلط خویش اسم خانی بدو داده و سیورغتمش بن دانشمندچه

و پس از وی پسرش سلطان محمود اطلاق مینمود اما تمام اختیار کار در قبضه اقتدار

صاحبقران بود بیان احوال اقبال اشتمال حضرت خاقان اعظم و قاآن معظم مالک

رقاب الملوک والسلاطین ظل الله فی الارضین عامر [illegible] قطاع القیاصره

صاحبقران گیتی ستان ابوالنصر قطب الدنیا والدین امیر تیمور کورکانی [illegible]

نسب سلطنت حسب حضرت صاحبقرانی با بن نوح بجناب یافث آبا القوا امیر [illegible]

امیر تیمور کورکان ابن امیر طراغای بن امیر برکل بن امیر ایلنگیز بن امیر ایجل نویان

بن امیر قراچار نویان بن سوغو چیچن نویان بن ایرد مچی برلاس بن قاچولی

بهادر بن تومنه خان بن بایسنغر خان بن قایدو خان بن دوتومنن خان
بن توقماق خان بن بوزنجر قاآن بن الانقوا بنت جوینه بهادر که از نسل قیان خان
بن ایلخان تا نوح علیه السلام سبق ذکر یافته و شمه از احوال قراجار نویان
و پسر و نبیره اش نیز در ضمن سلاطین اولوس جغتای نوشته شد مجملا
امیر ترغل چون مرد عافیت طلب بود سرداری سپاه و سپهداری و لشکرکشی
اختیار نکرده در نواحی کش که بشهر سبز اشتهار دارد بگوشه انزوا و تنهائی
پرداخت و پسر فرخنده صورت درویش سیرت امیر طراغای همواره بمجلس
شریف شیخ شمس الدین کلال قدس سره العزیز میرسید و دریوزه همت مینمود
و بصحبت صلحا و فقرا اخلاص ورزید ولادت باسعادت حضرت صاحبقران
گیتی ستان امیر تیمور گورکان در سال هفتصد و سی و شش و در همین سال
سلطان ابوسعید بهادرخان پادشاه ایران از خلفای اولاد هلاکو خان فوت شده
شوکت و قوت و دولت آن خاندان ضعیف گردید تا در سنه ست و ثلثین و سبعمایة
که سلطان ابوسعید بهادرخان بریاض رضوان خرامید مولود عاقبت محمود حضرت

صاحب قران گیتی ستان از کتم عدم بکن ظهور بوجود نهاد ایام کودکی و در اوان

صبا و ایام جوانی در خطه دلگشای بدل خوش میگذرانید و چون در ماوراء النهر

فتور غیر محصور بهم رسید و امیر حاجی برلاس که حاکم کش بود عازم خراسان شد

حضرت صاحبقرانی تا کنار آب جیحون بمتابعت رفته از امیر حاجی مرخص گشته

متوجه کش شدند که ضبط الوس خود بگیرد بعد از آن این دو حکام ماوراء النهر

محاربات متعدده روی داده و اکثر اوقات ظفر امیر نصیب تدبیر را بود چندگاه

میانه امیر صاحبقران و خسر بوره اش امیر حسین کورکان طریقه اتحاد

و یک جهتی مرعی بوده بعد از آن و فاقها بنفاقهای که بادی آن امیر حسین بود

بخصومت و عداوت انجامید و چون مزاج بی کینه حضرت صاحبقرانی مطمح

نظرش مهمات دیگر افتاد با ین چیزهای سهل نفسر موده بدیهای امیر حسین را

در لباس نیکی منظور داشته اغماض از آن از لوازم فتوت و جوانمردی

می شمرد و باندک حرکتی از طرف امیر حسین که استحکام را انجه اخلاص نمود

بر مراتب وداد و اتحاد صد چند از ین طرف می افزود از ین جهت مکرر ما بین

هر دو بزرگوار را هم در ایام یک جهتی تا مرتبی بوده اند بسبب اهانت آیینه باطن

که کدورت مواطن امیر حسین بوحشت می انجامید و درین وفاق و نفاق

عالمی پایمال آفات می شد تا آنکه علیا : خواهر امیر حسین که حلیله جلیله حضرت

صاحبقران بود ودیعت حیات بمتقاضیان قضا سپرد و پیوند آشتی و مصلحه

از جانبین مرتفع شد موجبات خصومت و عداوت تمامی بروز ظهور گرفت

متوجه شدن صاحبقران باستیصال امیر حسین و تشریف آوردن حضرت امیر سید برکه با طبل و علم بشارت صاحبقرانی و گیتی ستانی نزد امیر صاحبقران

حضرت صاحبقران بنصوبت رای دولت خواهان بسکه از سلوکهای سفیهانه امیر حسین

تنگ آمده بودند از سمرقند با لشکر ظفر اثر متوجه بلخ که مقر و مستقر شوکت امیر

حسین بود شدند و در اثنای راه خلاصه خاندان سیادت و نقاوه دودمان

شرافت و نقابت امیر سید برکه با آن حضرت پیوست و طبل و علم سبز برسم پیشکش

و بشارت لوازم صاحبقرانی و گیتی ستانی رسانیده بزبان الهام بیان گذرانید

توجه حیثیت ماشیئت آنکه منصور امیر صائب التدبیر بیمن قدوم میمنت لزوم جناب

نقابت مآب و [illegible] اسباب سلطنت که طبل و علم نسبت خود در آنوقت که متوجه مهم

امیر حسین بود بفال نیکو شمرده و تعظیم و تکریم و احترام آن سید عالی مقام

تا اقصی الغایت کوشیده و در نهایت جد بجا آورده اند و مدت العمر ایشان را

از خود جدا نکردند القصه چون امیر کبیر بنواحی بلخ رسید امیر حسین جماعتی را

باهنگ جنگ از شهر بیرون فرستاده خود در قلعه بغرم محصوری که قبل از آن

بنای آن چنانچه باید برداخته بود ماند و حضرت صاحبقرانی را با افواج

قتال صعب دست داده و دران روز امیرزاده عمر شیخ ولد رشید ملکه خلف

ارشد امیر عالیقدر با وجود صغر سن و نادیدگی و کم تجربگی امور کر و فر

بمقتضای جوهر ذاتی ترددات نمایان بظهور آورده بنفس نفیس خود جا

شمشیر رستمانه زده قشونهای امیر حسین را که در پناه شهر و حصار پشت استظهار

قوی داشتند بحملات متواتر از جا برداشته و آن افواج را شکست داده

از میدان جنگ به تنگنای شهر و حصار در آورده و صاحبقرانی بمحاصره پرداخته

هزیمت خورده. در شهر پنهان شدن امیر حسین و بدست یکی از لشکریان

صاحبقران که بتلاش شتر کم شده خود بران منار بر آمده بود چون
کار بر امیر حسین تنگ کردید و دانست که وخامت ظلم و شامت غدر کریبان
عاقبت اورا نمیگذارد روزی یکی شب از قلعه علی حین غفلة من اهلها در لباس
کس نشناس بر آمده در مناری که برون شهر از قدیم بود بر آمده پنهان شد
که وقت فرصت قابوی خود درست یافته از انجا بر آمده خود را بمامنی رساند
اجل که سر در دنبالش و دامن حیاتش بدست ابرام گرفته بود دران سراسیمگی
گریز دیجواسی اختفا گوشه دامنش در شکاف بند شده مانده بود روز دیگر
که امیر کبیر در شهر بلخ داخل شده یکی از لشکریان که بتلاش شتر کم شده خود
هر طرف میگشت و در انبوهی فوج جهاد تصاعد گرد و غبار و تراکم اشجار سراغش
بمقصد نمیرسید منار مرتفعی دران صحرا دیده بران بر آمد که از ان بلندی
بر دور و نزدیک اطراف شهر و از دور نظر کند باشد که از شتر گم کرده خود نشانی
بیابد که قضا را تحریک نشیمن همان گوشه دامن در سنگ بند شده امیر حسین
که گویا سر انگشت دست قضا بود که از سراغش باشاره نشان دهد در نظرش

در آمد گرفت کشید و امیر حسین برآمده بر بالش افتاد دوبار مجواهری که قد

به جای در آنوقت از راه بخشش بینی و عاقبت اندیشی با خود داشت با وداد

در کتمان حالش بعجز و الحاح دست بدامن استیمانش زد و آن لشکری که از

سوابق ایام از ظلم و جور و اذیتها کشیده بود بعد از ملک و تصرف خونها

کشان کشانش بخدمت صاحبقرانی آوردند آنحضرت او را بدیگنجسرو ختلانی

سپردند یکی از شعرا درین بیت اشاره بقصه گرفتاری میر حسین کرده و گفته

بیت بسر منارهٔ شتر رود و فغان برآرد که نهان شدم من اینجا بکنید آشکارم

داد و امیر حسین را در عوض خون و قصاص برادر و اقربای خود بادلبر و ختلانی

که نخجانی جز داشته بود بقتل آوردند جلوس صاحبقرانی بر تخت سلطنت و کشورستانی

در سنه هجری امیر صاحبقران بعد از ماسای میر حسین باتفاق اعاظم و اعالی

توران بر تخت خانی و مسند صاحبقرانی جلوس اقبال مانوس فرموده کلاه

و تاج گیتی ستانی بر فرق فرقدسای پوشیده و سادات رفیع الدرجات

مانند امیر سید برکه خانه زاده ابوالمعالی و خانه زاده علی اکبر هر دو دست

آنحضرت گرفته بر تخت هفت اقلیم ربع مسکون برآوردند و تهنیت نمودند و اکابر
و اشراف و امرای اولوس چون امیر شیخ محمد بیان سلدوز و امیر اودی
بتوبردی برلاس و امیر کیخسرو ختلانی و امیر جاکوی برلاس و غیره هم رسم
تهنیت بجا آوردند و زانو زدند و از همان روز تاریخ جلوس همایون آنجناب میگیرند
و کان ذلک فی شهور سنه احدی و سبعین و سبعمایه و جناب امیر صاحبقران کامیاب
جمیع امرا و ارکان دولت را بانعامات موفوره و مناصب مناسب
نواخته حکومت بلخ را بامراد خواجه ارزانی داشتند و خود بدولت بسمرقند
شتافته انوار احسان بیکرانش بر ساکنان آن بلده فاخره تافت و حضرت
صاحبقران گیتی ستان در اندک مدت ممالک ما وراء النهر را ضبط نموده
بکرات لشکر بمغولستان و خوارزم کشید و حدود آن ولایت را پی سپر
مراکب مواکب اقبال و مسخر دست اقتدار و تسلط گردانید وفات
امیرزاده محمد جهانگیر نخستین پسر صاحبقرانی و تولد امیرزاده شاهرخ فرزند ثانی
در یکشنبه در یک سال واقع شد و در همان ایام در اوایل سال هفتصد و هفتاد و

سنه ثمانین و سبعمایه میرزاده محمد جهانگیر که اکبر اولاد صاحبقران عالی نژاد بود
ازین سرای فانی بدار البقا رحلت فرمود و در آخر همان سال وارث ممالک
صاحبقرانی میرزا شاهرخ سلطان بفر وجود خود روی زمین را رشک
فردوس برین گردانیده از مواهب وهاب بی منت نعم البدل آن فرزند
مشمول المغفرت سترا د فضل و کرمهای بی پایان که درباره صاحبقران متواتر
و متوالی ارزانی بود تولد این مولود مسعود گردید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ توجه صاحبقرانی بخراسان و اطاعت نمودن
ملک غیاث الدین کرت و جابخشی او نمودن و نقل دفاین و خزاین او بسمرقند
و در همان ایام حضرت صاحبقران گیتی ستان متوجه تسخیر خراسان شدند
و ملک غیاث الدین کرت در شهر هرات متحصن شد آخر چون دانست که بسر
با قضا بر نمی توان آمد؛ با قدر در نمی توان آویخت؛ بپای تضرع و نیاز
بیرون شتافته روی عجز و نیاز بر خاک آستان اقبال سوده بملازمت
صاحبقرانی استسعاد یافت و صاحبقرانی بتفصیل خزاین و دفاین سلاطین

غورزمان را داده متوجه جرجان شدند ... سیابو بخواجه علی موید

سربدار حاکم سبزوار بعد علی بیک جانی قربانی بدرگاه عالم پناه رسیدند

و چون خطه استراباد مضرب خیام فلک احتشام گردید ایلچی سخندان بموجب

حکم پادشاه جهان نزد امیر ولی والی مازندران رفته و او را بایلی دعوت

نمود او جواب داد که عنقریب سر از قدم ساخته باستلام سده سپهر احتشام

میرسم بنابر صاحبقرانی فیروزمند بدارالسلطنت سمرقند مراجعت فرمودند

و بار دیگر بسبب مخالفت علی اکبر بیک جانی قربانی در سنه اربع و ثمانین و سبعمایه

لشکر بخراسان کشیدند و قلعه ترشیز و کلات مفتوح شد و چون از ملک غیاث الدین

اعمال نالایق سر زده بود در وقت مراجعت از طرف خود داروغه بهرات

فرستاده ملک را با اولاد علی بیک جانی قربانی همراه بماوراءالنهر بردند

القصه در همان ایام در دفعه هرات فوت شد و بعضی از غوریان بی عاقبت

چند از مغلان را بقتل رسانیدند و آغاز فتنه و فساد نمودند لاجرم امیرزاده

میرانشاه خلف الصدق صاحبقران انجم سپاه که در آن وقت در کنار آب

مرغاب اقامت داشت بهرات شتافته بسیاری از خلایق را بکتم عدم فرستاد
و حضرت صاحبقران در سمرقند خاطر از مهم ملک غیاث الدین و دیگران جمع ساخته
متوجه هرات شدند و از انجا بقراوسیستان و قندهار رفته تمام الولایت
بافغانستان مسخر ساخته بمستقر دولت خرامیدند و در سال هفتصد و هشتاد
و شش بعزم رزم امیر ولی و الی مازندران که سر ایلی نداشت بصوب آن
ولایت رایت ظفر آیت مرتفع ساختند و ولی و الی مازندران بعد از جنگ
راه فرار پیش گرفت و صاحبقران کشورستان ری و سلطانیه را بضبط
در آورده متوجه عراق و فارس و آذربایجان شدند و امیر شیخ ابراهیم
و الی شروان و دیگر ملوک گیلان بملازمت مبادرت نمودند و بعد از چندی
خبر فتور ماوراء النهر و هجوم و استیلای افواج توقتمش خان پادشاه دشت که از
خاک برداشته و تربیت کرده آنحضرت بود بر ممالک توران بعرض حضرت
صاحبقران رسید بدانکه توقتمش خان از نسل جوجی خان بن چنگیز خان است
و او در ایام استیلای اوروس خان در دشت قبچاق بمنصب امیران و سر کردگی

و بی خان مان میکردید و از خوف طهرنش خان د ... با آسایش نمیتوان

خورد و احوالا مروست توسل بدامن حضرت صاحبقران زده باعانت

والد او ان والانزاد سلطنت دشت قبچاق رسیده دشمنان مستاصل و منکوب

ساخت و عاقبت الامر آن همه حقوق را بعقوق مفاوضه نموده با حضرت

صاحبقران نرد دغا باخت القصه چون این قصه در عراق بعرض خسرو

آفاق رسید تنبیه آن کافر نعمت را بر ذمت همت واجب دانسته سلطنت

فارس و عراق را بدستور سابق بآن منظور که فی الجمله بهره اطاعت داشتند

بحال داشته ممالک دیگر را بدولت خواهان سپرده بسرعت تمام عنان

عزیمت بسمرقند دولت معطوف داشتند خبر وصول صاحبقران از خجند بدار السلطنت

سمرقند بتوقتمش خان ناسعادتمند رسید مردم او پراکنده شدند و خود بمقر اصلی

گریخت اما چون عصیان و عقوق مکرر از او صادر شده بود شهنشاه آفاق

بعزم تنبیه او بدشت قبچاق لشکر کشید و در آن یورش قحط غلا در اردوی

معلی شیوع یافته تنگی آذوقه در آنجا برسید که شاعر گوید بیت. گرسنه شکم

برجند دوخت چشم که همسایه کوشت بوده ست اتشیم بقیمت به از زعفران

کاه بودند که وقتی با و دانه همراه بودند الحاصل سپاه منصور چند ماه دران صحرا

وجنکل میکشتند واز توقتمش خان وسپاهش اثری ظاهر نبود تا آخر الامر

در حدود ظلمات مخالفان نمودار شدند وحربی بغایت صعب وجنکی در نهایت

شدت رویداده وتوقتمش بوبال کفران نعمت مبتلا شده با قبح وجهی رو

از معرکه قتال بر تافت وتمامت الوس جوجی خان متفرق وپراکنده وغارتیده

وتاراج شده وبقتل وبند بلا کردیده وبحکم قرب جوار بهمسایهای دیکر از

بلاد روس وچرکس وصقلاب ومسکو وفرنک وغیره نیز سرایت کرده باهمه

هر یک بیکدیکر در لوازم خرابی وویرانی کشته وبها دران فیروز جنک که در آن

باتی ودران معرکه آثار ترددوجانفشانی ازان ایشان بظهور رسیده بود

بنوازشات وانعامات وافره ممتاز ومخصوص وسپاه کینه خواه نصرت دستکاه

هر طرف بتعاقب مخاذیل شتافته غنایم لاتعد ولاتحصی حاصل وسالم وغنایم همراه

کرفته بخدمت ولی نعمت خود باز رسیدند کویند که مواکب منصور در تعاقب آن جماعه

در اقاصی شمال بجائی رسیدند که در سالی چهل روز بشب از غایت تبدل

شفق صبح طوع مینماید و دران ایام دران مقام نماز عشا بمذهب امام اعظم

ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه فرض نیست بالجمله صاحبقران دولت یار بعد

تقسیم غنایم بمستقر سلطنت مراجعت فرموده و درهمان ایام امیرزاده

میران شاه را بحکومت خراسان و امیرزاده پیر محمد بن جهانگیر را بایالت غزنین

و کابل و حد و د هندوستان مرخص فرموده دران اوان بعرض حضرت

صاحبقران رسید که در غیبت موکب جهان ستان حکام ایران قدم از جاده

استقامت منحرف نموده اند بنابران ضمیر امیر کبیر مایل آن شد که نوبتی دیگر

بآن ممالک گذر کرده بوستان را از خس و خاشاک ارباب تمرد و عناد مصفا

سازند بنابرین در سال هفتصد و نود و چهار از راه استرآباد مایل شتافته آندیار را

مفتوح و مسخر ساختند و آن زمستان در شهاسان گذرانیده و در اول بهار

بصوب عراق و فارس توجه فرمودند و شاه منصور مظفری والی شیراز

نهایت جرأت از کار فرموده و در شهر شیراز لبس از آنکه آمد آمد افواج

فاهره گریخته میرفت بیرنرالی ازگوشه بامی بطعن وبنجاره اشن زبان
کشاده ازان حرفهای دل فراش چنان عرق حمیت بجوش شد که بی
اختیار برگشته با دو هزاری که در انوقت با خود داشت ملکرقتل و مرد بسته
و در کوچه ها باغات شهر طبل جنگ بنوازش در آورده و با قشون نهای فواج
بحر امواج درآمیخته و هجوم مواکب را بباد حملات مردانه متفرق و بریشان
ساخته و خود را با قشون خاصه حضرت صاحبقران رسانیده و دو ضرب
شمشیر بر مغفر و دو بلغه انحضرت زده و در همان جا بدست فدائیان
بزخمهای شمشیر جان باخت و بقول امیرزاده شاهرخ که همیشه در زانو
و مذکور شاه منصور میفرمودند که اثر نمود و شاه منصور را قشونیان مکرر کشتند
و چند شمشیر خوب از جوانان قشون من زد و کیر شکست و مملکت عراق و فارس
بعد ازین ملک یکقلم تصرف صاحبقران کامران در آمد و علاءالدین انباقی
در تاریخ شاه منصور این دو بیت گفته سه شهیار عصر منصور که او شد سند بین
ملک تحمد داد کشت ملک بهشت آمد آمد بنیا چون برفت از جهان تاریخ فلوت شد ملک کشت

و بقیه آن طغزاید دوی طغو تزین بپوستند و خاقان صاحبقران بنا بر مصلحت
ملک و وقت که متقاضی آن بود آن جماعه را بیاسا رسانیدند
رخنه که در ملک پراکنده بود و ایالت آن دیار را بفرزند رشید خود عمر شیخ میرزا
تفویض فرمود و بعد از آن خیال تسخیر بغداد و قتال با سلطان احمد جلایر بر ضمیر
انور پرتو انداخت و سلطان احمد قبل از مقابله و مقاتله فرار اختیار نمود
عساکر ظفر مآثر از عقب او شتافته در زمین کربلای معلی باو رسیدند و سلطان
احمد حرکة المذبوحی نموده نیم جانی از آن معرکه بدر برد و حضرت صاحبقران
متوجه دیاربکر گشته در اندک روزی آن دیار را بضرب شمشیر آبدار مسخر ساختند
شهادت امیرزاده عمر شیخ بزخم قضا در خلال این احوال امیرزاده عمر شیخ که از
شیراز متوجه اردو بود در قلعه خرماتو بزخم تیر شهادت یافت چون این خبر
وحشت اثر بسمع پادشاه جمشید فر رسید دست در حبل المتین صبر و شکیبائی
زده ولایت فارس را به بزرگترین اولاد شاهزاده شهید تفویض فرمود
و اصفهان و بلاد دیگر بدو پسر خوردش رستم میرزا و سکندر میرزا اعطا فرمود

تولد پسر نجابت میرزا شاهرخ بهادر و بفرمان جد بزرگوار موسوم بمحمد طراغای
و ملقب بالغ بیک شدن و کان ذلک فی شهور سنه ست وتسعین وسبعمائه

در همین سال واهب بی منت امیرزاده شاهرخ را پسری دیگر متولد گردید
صاحبقران گیتی ستان لوازم شکر و سپاس ایزد بجا آورده فرزند مذکور را موسوم
بمحمد طراغای و ملقب بالغ بیک فرمود و پادشاه ممالک ستان قلعه حامد را در چهار روز
و قلعه اوبنک را در چهل روز مفتوح نمود فوجی از امرا را بغزو گرجستان
فرستاد و خود نیز از عقب روانه گردید تولد شهزاده دیگر نجابت میرزا شاهرخ
و موسوم بابراهیم میرزا گشتن دران اثنا مبشری خبر رسانید که نجابت شاهرخ میرزا
پسری دیگر متولد گردید صاحبقران گیتی ستان لوازم شکر و سپاس بتقدیم رسانیده
آن نورسیده عالم قدس بابراهیم سلطان موسوم گردانید و در ممالک گرجستان
لوازم غزا و جهاد بتقدیم رسانیدند که خبر طغیان توقتمش خان و فساد افواج او
در ممالک ماوراءالنهر و توران بمسامع شهنشاه جهان ستان رسید مرتبه
دوم توجه حضرت صاحبقران بجنگ و تنبیه توقتمش خان و ولایت سپر غارت و تاراج شدن

الوس جوجیان با ملازمین شاهرخ میرزا را بجانب سمرقند فرستادند
و خود از دربند شروان متوجه دشت قبچاق شدند و دیگر بار توقتمش خان را
گوشمال واقع داده اکثر ولایت جوجیان را پایمال عساکر نصرت مآثر کردند
و صاحبقران از دشت قبچاق مراجعت نموده در سنه تسع و سبعمایه ایالت آذر
بایجان بمیرزا میران شاه که بضبط خراسان استغنا گذاشت تفویض نموده امارت
خراسان و سیستان و مازندران تا حد ری بشاهرخ سلطان مقرر ساختند
و از امیران عالیشان امیر سلیمان شاه امیر مضراب و امیر جاکوی برلاس و سید
خواجه بن شیخ علی بهادر و شاه ملک و برادرش جهان ملک و علیکه خان
و حسن صوفی ترخان ملازم رکاب شاهزاده تعیین شدند و در همان سال ولادت
میرزا بایسنغر بن شاهرخ بهادر اتفاق افتاد در سنه ثمانمائه هجری توجه تسخیر حضرت
هندوستان و در دهلی با سلطان محمود نبیره فیروز شاه خلجی و ملو خان مصاف کرده منهزم
نموده فتح دهلی فرمودند و در سنه ثمانمائه حضرت صاحبقران مجدد از هندوستان
توجه نمودند و قبل از توجه والا میرزا پیر محمد جهانگیر ملتان مسخر ساخت و جانب توران

کامران و در اثنای راه باستیصال کفار کشور که بقطع طریق و ایذای متردّدین
اشتغال و اشتهار داشتند و گردن بحکم حاکمی نمی‌نهادند پرداخته بنیاد حیات
بسیاری از آن سدبنان را برانداخت و بصوب دهلی شتافته و چون بدیار
هند رسید روز زندگانی چندین هزار گبر تیره سرانجام را بشام اجل مبدل ساخت
و بصورت دهلی شتافته با سلطان محمود تیره فیروز شاه خلجی و ملوخان سپه‌سالارش
مقاتله صعب نموده بفتح و ظفر اختصاص یافته و بس قتح دهلی در دیگر مواضع
هند لوازم غزا و جهاد بتقدیم رسانیده با غنایم موفوره و اموال غیر محصوره مظفر
و منصور بمستقر سلطنت مراجعت نمود و بعد از فتح دهلی و سفر هندوستان و شمول
بسمرقند و از دار السلطنه باستماع فتور و فتنه گرجیان توجه حضرت صاحبقرانی
بضبط ایران دربن اثنا خبر بدلجامی و تیره سرانجامی گرجیان رسید متضمن این مقال آنکه
روزی شاهزاده میران شاه که متصدی ضبط تختگاه هلاکو خان و آذربایجان
بود در اثنای شکار که نر کوهی را از گردن گرفته میخواست بر روی زین بگیرد
نر مذکور در طپش و وحشت آمده و اسب رم نموده از بالای کوه بانبرد میرزا را

غلطیده مانند تا زمین رسید و از صعوبت صدمهٔ آن منطقهٔ دماغ میرزا اختلال
فاحش پذیرفته افعال و اقوالی که هرگز لایق مردم عاقل مستحسن سلاطین
نباشد از شاهزاده بظهور میرسید در خلال این حال کرجیان بدفعال از جمع طمع
شاهزاده خبر یافته قدم جرأت پیشتر گذاشتند و بعضی قریات و قصبات
آذربایجان را غارت نمودند چون این خبر در سمرقند بسمع شهریار ارجمند رسید
در سنه اثنی و ثمانمایه عنان بادپای جهان نورد از توران بصوب ایران منعطف
گردانید و چون رایات جهان کشا از ولایت ری درگذشت شاهزاده
میرانشاه باردوی معلی ملحق گشت و پادشاه دین پناه بسیاری از قلاع
کفار را کشوده بسیاری از آن بی دینان را بدوزخ فرستاد و در سال هشتصد و سه
صاحبقران گردون غلام بعد از سیواس عنان بارهٔ خوش خرام را بصوب
ولایت شام منعطف نموده بعلبک را با دیگر قلاع مسخر کرده بجانب دار الملک
دمشق نهضت نموده و با فرج بن برقوق والی آنجا مصاف نموده صبح
اقبالش را بشام ادبار مبدل ساخت و از آنجا بماردین حرکت نموده

و امیر عیسی حاکم آن را قیر ماشی بشاد داده از موصل بصوب دار السلام

بغداد توجه فرموده فرخ نامی که از جانب سلطان احمد جلایر حاکم آنجا بود

در شهر متحصن شده آغاز قتال و جدال نموده صاحبقران کامکار در چهل روز

بغداد را مسخر نموده سادات و علما را با مشایخ از دیگر علیحده کرده قتل عام نموده

و عمارات و باغات را با خاک برابر زمستان را در قرا باغ قشلاق فرمود

و در اول بهار بعزم رزم ایلدرم بایزید خوندکار روم و دفع قرا یوسف ترکمان

که متعرض بعضی از ممالک محروسه شده بود نهضت نمود و بعد از تسخیر قلعه

ترتوم و حصار کماخ و ها روک بجانب خوندکار روم توجه فرمود و او هم

که بوفور تجمل و حشمت و کثرت لشکر و دولت از جمیع سلاطین روم امتیاز داشت

با سپاه خونخوار بعزم جنگ صاحبقران کامکار روانه شد و در نواحی انکوریه

آن دو سپاه کثرت دستگاه بهم رسیدند و بینهم مقاتله رو بداد که رستم

در مازندران و اسفندیار در هفت خوان وصف آن نشنیده و بتماشی

قیصر رفتن امیرزاده سلطان محمد بن میرزا میر محمد جهانگیر و بدست آوردن

قیصر را و بخدمت جد بزرگوار رسانیدن و برابر خود بر تخت نشاندن آن

حضرت او را با ظهور دیگر سلوکهای مردانه القصه نسیم فتح و ظفر بر پرچم

دولت صاحبقران مؤید من عندالله وزیده و ایلدرم بایزید روم روی

از معرکه کارزار بوادی فرار برتافت و شاهزاده سلطان محمد میرزا

ابن شاهزاده میرزا ابو محمد جهانگیر که بو سعیدی جد بزرگوار نامدار بود با فوجی

از سپاه نصرت پناه بتکامشی قیصر شتافته و ایلدرم بایزید را زنده و دستگیر

کرده بدرگاه عالم پناه رسانید و آن حضرت او را بر تخت برابر خود جای داده

نهال مهربانی و شفقت و توجه بحالش مبذول فرموده مقرر نمودند که بعد از ضبط

ممالک روم رتق و فتق آن مرز و بوم را بعهده سلطنت او گذاشته بدار الملک

اصلی خود معاودت نمایند تعیین شدن شاهزاده با فوج قاهره بتاخت و تاراج

ممالک روم القصه حضرت صاحبقران بگونه بهشتی شتافته شاهزادها و امرا را بتاخت

اطراف و نواحی روم فرستادند و چون یکماه در کوتاهیه بسر بردند و افواج

متفرقه از هر جا مظفر و منصور سالم و غانم بحضور اقبال گنجور عالم بست مستعد شده

وهرکه دمی در خور خدمت توش کامیاب مقاصد و مطالب گردیدند آنحضرت

عنان باره ره نورد گیتی پیمان را بجانب تبره که بلاد معروف روم است منعطف

گردانیدند رسیدن خبر فوت سلطان از فرط غیرت و غموم و متاسف شدن آنحضرت

دران مکان خبر فوت سلطان ایلدرم بایزید رسید و حضرت صاحبقران اظهار تاسف

و تحسر زیاده از حد نمودند که قبل از رجوع امور سلطنت و ظهور مراحم و الطاف

که درباره قیصر مذکور ضمیر منیر امیر کبیر تاج بخش گیتی ستان بود رحلتش ازین جهان

ناپایدار روی نمود و بسبب فوت قیصر غم و الم وصول این واقعه شکست و کثرت جمعیت

و غیرتی که در مزاجش خیلی بود و بدست آمدن موسی چلبی پسر قیصر و بصنوف الطاف

و مراحم مخصوص شدن و بعد از فوت قیصر خلف او را موسی چلبی که قیصر در حین [illegible]

عرض کرده بود که موسی چلبی پسر من در روز جنگ غایب و مفقود الاثر شد

تاکید نمود که اگر زنده برآمده باشد بهم رسانند حضرت صاحبقران ملتمس قیصر را بسمع

التفات مشفقانه جای داده با مرای فتوحات ظفر آیات زمان واجب الاذعان

صادر شد که سر نخ قیصر زاده از هر جا دانند بظهور آورده صحیح و سالم و سلامت

بحضور آرند چنانچه بعد از سه روزه تلاشش بهم رسانیده بملازمت آوردند و مراحمی
درباره قیصر مکنون خاطر فیض مآثر بود بعد از آنکه در زمره فرزندان عالیمقدار جای
دادند ممالک مضبوطه متصرفه روم را با خلعت و جواهر و شمشیر و ترکش و کمر
و اسب و زین و براق طلاکار مرصع و دو زنجیر فیل کوه شکوه از غنایم فتح
هندوستان با لوازم اسباب سلطنت بقیصر زاده مرحمت فرموده و
فرزند خوانده بدار الملک او رخصت فرمودند و قولی آنست که مشار الیه در روز جنگ
از شکست قیصر دستگیر افواج قاهره شده بخدمت حضرت صاحبقران رسانیده بودند
و چون هنوز مقدمه جنگ قایم بود در مجلس نشانده بودند بعد از وقوع شکست
و بدست آمدن پدرش پیش از ظهور مراحم مذکوره درباره قیصر او متوهم شده
و در چنین حینی که از محافظانش در آنهنگامه رو داد فرار نموده برسا دار الملک
سلاطین روم رفته بر تخت پدر نشسته بود بعد از فراغ آن امور چون خاطرش
از معامله حضرت صاحبقران با پدرش از وساوس موهوم جمع گردید و فرمان طلب
از حضور صادر شد بسعادت ملازمت رسیده مورد این مراحم و ملک بخشی

گردید مدار الملک موروثی با اعزاز و احترام تمام رخصت یافت و از نوادر اتفاقات
ایلدرم بایزید تاریخ وفات قیصر مرحوم شد فتح قلعه ازمیر که در دریای شور بدست
اهل فرنگ بود و خوندکار روم را در هشت سال فتح آن میسر نشد افواج صاحبقران
در عرصه یک هفته فتح کرده در دریا از بیخ و بنیاد کنده انداختند و بیان
ذلک بشهور سنه خمس و ثمان مائه دران اثنا که خاطر خطیر ملک گیر
بعزم معاودت از ممالک روم مصمم شد مسامع ظفر مجامع حضرت صاحبقران
گیتی ستان رسید که در کنار دریا بلکه در عین دریای شور حصنیست حصین
کفار نصارای روم و فرنگ بر آن قابض و به نسبت گرمی آن قلعه [illegible]
بمسلمین آن نواح بلکه ببلاد دور دست همیشه آزار میرسانند و مدام گاه بیگاه
انتها قابو نموده تاخت و تاراج مینمایند و قیصر مرحوم به جمعیت اسلام با آن
همه شوکت و دستگاه و کثرت توپخانه و سپاه از مدت هفت سال کامل بغزو جهاد
مشغول و بمحاصره آن حصار معروف فتح و تسخیر آن بود و بسبب وصول کومک
که علی الاتصال از راه دریا بجهازات فرنگ از اسباب حرب و جنگ و لوازم،

بیامان

قلعه داری باین بی‌سر رسید فتح آن حصن حصین للقیصر میسر نمی‌شد و نام آن قلعه

از میرت و استمال که کار محصوران از جهد و کوشش محاصران تنگ شده صورت

فتح آن قریب بود مغلوبی قیصر مانع فتح و کشاد آن گردید حضرت صاحبقران

از ممتنع نهایت ملول گشتند و سبب توقف تسخیر آن حصار که مایه غرور و پندار کفار

سکنهٔ آن گردید اقدام جنود نصرت ورود در جنگ قیصر یافته هماندم برلیغ همایون

بهادران و دلیران لشکر منصور تاکید صادر شد که در کمتر مدتی قلعه در عرصهٔ چند

روز آن حصار را بدست آورده بخاک راه برابر سازند غازیان لشکر اسلام

بموجب حکم پادشاه اقبال غلام کمر بند شده و از راه خشکی و ممر دریا در جهازات

همان قوم که در پای قلعه شب روز مستعد و آماده رسانیدن کومک بودند

بدست آورده و یورشهای غیر مکرر ساخته مبالغه برده کار بر ساکنان حصار

تنگ آورده چون آنها از قصد لشکر منصور آگاه شده خطوط التماس ارسال

کومک از راه دریا بقلاع و بلاد قریب جوار نوشته منتظر وصول آن می‌بودند

و بهمان اعتماد اظهار تجلد نموده میدانستند که چون سپاه بوم طلبی افواج اهل حرب

وجنگ قلعه را نگاه خواهند داشت بر خود داری اصرار بی فایده داشتند افواج
منصوره وجنود قاهره چون قضای مبرم از هر چهار طرف محیط حصار شده
ویورشهای برده در عرصه یکهفته قهرا وقسرا آن قلعه منیع وحصار متین رفیع را
مسخر نموده وبنیج وبنیاد سور وفصیل جدار آن را نجاک خشک وآب دریا برابر
ساخته وسکنه آن را وضیع وشریف وغنی وفقیر وجوان وپیر طعمه تیغ ابدار نمودند
چنانچه جبارات کومک که بدستور سابق از طرف نزدیک رسیده بود چون نشانی
از آن حصار در دریا وساحل نمودار نماند واحدی از محافظان بی شمار نفس
زنده نبود که نشان دهد مکان آن را فراموش وغلط نموده از جایی که رسیده
بودند با وطان خود خایب وخاسر برگشتند ودر همان ایام خبر مرض [illegible]
ولیعهد میرزا سلطان محمد که در موضعی از مواضع آن قشلاق خواهش رسید
چون صاحبقران او را از جمیع اولاد عزیزتر میدانست ومنصب ولیعهدی را
بوی تفویض نموده بود از استماع این خبر بغایت ناخوش ومکدر شده
وباستعجال تمام بعیادت شاهزاده مریض شتافته او را قوی ضعیف ونحیف دیده

یافته و همان روز شاهزاده را در محفه خوابانیده از آنجا کوچ نمودند و چون
بنواحی قراحصار رسیدند سلطان محمد میرزا بجوار رحمت خالق الارض و السما
پیوست و شهریار رفیع مقدار با وجود کمال صبر و وقار عنان تحمل از دست
داده و بر پلاس عزا نشست و لباس ماتم پوشید نعش شاهزاده مغفور را
روانه سمرقند نمودند و خود از حدود روم با دل مغموم و خاطر مهموم مراجعت
نموده شاهزاده ابابکر بن میرانشاه را به تسخیر بغداد و ایالت عراق عرب و
دفع فتنه قرا یوسف ترکمان مامور ساخت و بدو الالکه را بوی سپرده
در سال هشتصد و شش هجری نوبتی دیگر گرجستان را گوشمال واقعی داده
و قلاع و بقاع آن را از بیخ برکنده و مطیع ساخته در قراباغ قشلاق نموده
در همان جا عالیجناب سیادت منقبت امیر سید برکه ارتحال فرموده حضرت
صاحبقران از فوت آن عالیمقدار نهایت متحیر و متاسف گردیده و نعش آن بزرگوار
مغفور را باندخود که مولد و موطن آن سید عالی نژاد بود فرستاد القصه پادشاه
عالم پناه بعد از طی این مقدمات ایالت و ولایت همدان را منضماً بمیرزاده

اسکندر بن عمر شیخ میرزا التماس فرموده و در اوایل بهار از قوراباغ بجانب

سمرقند نهضت فرمود و امارت آذربیجان و حدود روم و شام را بامیرزاده

عمر بن میرزا میرانشاه تفویض نموده رخصت فرمود و مقرر شد که سایر

شاهزاده ها و امرا که متصدی ضبط و ایالت ولایت فارس و عراقین باشند

از امر شاهزاده عمر تجاوز جایز ندارند و امیر جهانشاه برلاس را در ملازمت

گذاشته وصیت ها فرمود و چون رایات عالیات بولایت قزوین رسید

امیرزاده ابوبکر از بغداد رسیده ملازمت نمود و رخصت آن صراف یافت

و اعلام ظفر فرجام از آنجا در حرکت آمده در اثنای راه قلعه فیروزکوه که متعلق

اسکندر شیخی بود مفتوح شد و اسکندر شیخی از هیبت افواج قاهره روی انهزمت

بطرف جنبم دزه که دزه ایست در میان کوهسار دشوارگذار و آب عمیق و غار

دران دره مانع عبور و مرور لشکر و قشون سوار و پیاده ست آورده باعتقاد

فاسد نباهی آن در سر جنگ شیران بیشه کارزار اندیشید و حضرت صاحبقران

بنفس همایون بالشکر و قشون در تعاقبش تا دره مذکور رسیده چون اسکندر

پل های که بر آن آب از قدیم الایام بسته بودند بدان کرده رفته و در بیشه ها
جنگلهای متراکم الاشجار در خزیده بود و لشکر ظفر بموجب حکم همایون پل های
مستحکم از سابق بچوب و بی ریسمان بسته و بالای آن تخته های سبز جل بنجر
دوز نموده برای عبور قشون مابارونیه در عرصه دو سه روز تیار و مهیا
نموده در کمال فراغت از آن آب ها پل عبور نموده و در بیشه ها در آمده
و درختان از بیخ و بن بر انداخته و راه وسیع و هموار درست ساخته در تلاش
سکندر نهایت جد و اجتهاد بکار می بردند و هر طرف در جستجوی او متفرق
و پریشان میگردیدند. مقابله اسکندر شخصی با سه صد سوار از هم تبار خود که از نسل
بیژن گیو دخترزاده رستم دستان بود با سی سوار دامیر یوسف برلاس
و بعد از جنگ انهزام اسکندر که ناگاه اسکندر مذکور با دو سه صد سوار
از قوم و قبیله خود که نژادش به بیژن گیو دخترزاده رستم دستان و از پرتو نسل
پهلوانی و شجاعت میراث میداشت و خود بذاته علم برتری و رستمی بر می
افراشت از جنگل بر آمده بیوسف برلاس که با بیست سی سواری در آن بیشه میرفت

دو جا بسته و بهادران لشکر منصور از شجاعت و پهلوانیهای که از اسکندر
دران معرکه‌ها دیده بودند هراسیده در جای خود متوقف شدند و باز
سپاهیان به باز خواست حضرت صاحبقرانی بوده با همه قلت اعوان و انصار
و کثرت دشمنان بسیار تکیه بر اقبال بی زوال صاحبقرانی نموده و پای استقامت
بمیدان فشرده و از اسبان پیاده شده به تیر و کمان برده مقابل شدند
و اسکندر بغرور شجاعت موزنی حریف را عشر عشیر خود مگر بحمله بر ایشان
آنچه غایت پهلوانی بود بجا آورده در هر تاخت از دلیران همراهی جمعی را
تیر دوز اجل نموده کاری نساخته پشت بهزیمت بروی کارزار داده سلامت
بردن جان از ان معرکه غنیمت دانسته در تنگناهای دشوار گذار در آمده و
بهادران با همان جمعیت خود در تعاقب او تاخته و سر در دنبالش نهاده
در غول‌های بدست آورده و غارتیده در راه توهی بیشه‌ها ندانستند که کدام
طرف بیرون رفت درین اثنا سیف الملوک و حاجی عبدالله عباس از عقب
رسیده و دو رفیق یوسف برلاس شده و دست تسلط اقتدار بتاخت

و نهب و غارت قشونهای سکندر در آنکرده شتر و اقمشه نقد و جنس بسیار
بیرون از شمار بدست آورده و امیر سونجک بهادر که با امیرزاده رستم و امیرزاده
ابابکر و امیر سلیمانشاه از طرف دست چپ رسیده و با اینها ملحق شده تا رسیدن بمجرد
اسکندر و لهراسب خوارزاده او و امیر علی پسرش با دو خواهر خود و زنان که ملکند
بدست امرای جغتای افتادن امیر سونجک بهادر طرف دست چپ بجانب کوه و جنگل
روی توجه جست و جوی سکندر آورده و بعم زاده او لهراسب و دیگر کسان
او رسیده امیر علی پسر سکندر و دختران دوشیزه و صاحب جمال و زنان
حور تمثال سکندر را با دیگر متعلقانش اسیر نموده سالم و غانم مظفر و منصور
بملازمت حضرت صاحبقران رسیده و امیرزاده سلطان حسین که با فوج خود
در تلاش سکندر بطرفی دیگر از آن بیشه ها میگشت بسکندر دوچار شده و سکندر
اینها را در شمار کمتر از خود دیده باز بجنگ مقابل شده و از طرفین داد
مردی و پهلوانی داده و سکندر بزخم نیزه از زین بزمین افتاده و باز
اسوار شده روی بهزیمت بطرفی نهاده مفقود الخبر گردید بعضی میگویند

که زمی فقرا را پناه زندسک وحصار عاقبت ساخته مدت العمر ورد زدوهای
کوه ودشت های گیلانات شمس بروز میرسانید وافواج قاهره شاهزاده های نامدار
حسب الحکم صاحبقرانی چندی دیگر در تلاش وسراغ وگیلانات درآن موسم
که شب و روز از آسمان برف می بارید راه و دیراه زمین برای یخ بریخ بود.
بر سواحل دریای قلزم انچه نهایت سعی وجد وکد بود بجا آورده واثری ازو
معلوم نشده بموجب حکم همایون مراجعت نموده بلشکر ظفر پیوستند
ذکر توجه حضرت صاحبقران گیتی ستان بفراغ خاطر از مهم یورش هفت ساله
وتسخیر ایران وعراقین ودشتان وخوزستان وروم وشام ومصر وغیره
بجانب سریر سلطنت مصیر سمرقند بر سبیل الیغار براه همدان وخراسان وتفویض
اقالیم بشاهزادگان عالیمقدار وامرای نامدار نقل از ظفرنامه وچون آن جزای
کفران نعمت ونصیب سپاه کردون صولت اسکندر شیخی چون آب حیوات
در ظلمات بیشه ها وکوه های مازندران وگیلان گم شد وناپدید گشت
وحضرت صاحبقران را بفراغ خاطر از سباقی هفت ساله تسخیر وضبط ممالک.

ایران از خراسان و عراقین و آذربایجان و هندوستان و گرجستان
و شام و روم و مصر و غیره دست داد و مخالفی و متمردی درین اقالیم نماند
هوای آسایش در دار السلطنه سمرقند بهشت مانند و دیدار فرزندان جگر بند
که مدتها در انتظار مقدم همایون و آرزوی ملازمت روی نیاز بدرگاه
حضرت مجیب الدعوات داشتند در خاطر اشرف جا گرفته شاهزادگان عالیشان
و امرای ملکستان که هر طرفی بضبط و نسق اقلیمی و تنبیه و گوشمال غنیمی متعین
و نامزد بودند احکام جهان مطاع باحضار آنها صادر شد که بقدم استعجال
و سید عز الدین هزارگری و برادرانش و سید علی مازندرانی همه را بملابس
و خلعت اساس قدر و رفعت بلند گردانید و اشارت فرمود که هر یک بولایتی
که نامزد ایشان شده باز گردند و امیر سعید برلاس بملازمت امیرزاده رستم
گردانید و امیرزاده ابابکر ببغداد و امیرزاده اسکندر بهمدان رسید و سید
هزارگری و سید علی بآمل روانه شدند و رایت نصرت شعار از کلاده
و [illegible] نهضت نمود و بعد از چند روز بولایت لار رسیده برپای کوه دماوند

که پادشاه ارغون در آنجا کوشکی ساخته است و حالی بکوشک ارغون معروفست

روز یکشنبه هشتم ذی الحجه از آنجا بسعادت و اقبال سوار شده با امرا و خاصگان

تعجیل روانه شدند و روز دوشنبه بیست و سیوم بفیروزکوه نزول فرموده

و امیر سلطان شاه بخلعت طلادوز و کلاه مرصع سرفراز گردانید و بحکومت

ری و فیروزکوه و آن نواحی باز داشت و از آنجا براه امداق روانه شده

و پنجشنبه بیست و چهارم به بسطام رسیده باحراز زیارت سلطان العارفین

بایزید بسطامی قدس سره السامی مبادرت نموده و استمداد همت کرده

همچنین منزل بمنزل میراند و امرا و شاهزادگان و ولات و افاضل و اعیان

هر جا از سر رابطه استقبال بر یکدیگر مسابقت بخشید و بگذرانیدن نذور و پیشکش

و قبول آن سر مفاخرت و مباهات باوج گردون می سودند تا آن فیروزی

و فرخی بدولت و اقبال از خراسان گذشته و از جیحون عبور نموده در زمان

امن و عافیت بدار السلطنه سمرقند بهشت مانند سایه عز و جلال انداخت

و در آنجا دیده بیدار فرزندان دل بند منور و روشن ساخت لاجرم در بولا

که مستقر سریر سلطنت بفر قدوم همایون مشرف گردید بود صورت انعقاد

گفتار در قوریلتای فرمودن حضرت صاحبقران گیتی ستانی در باغ دل در موضع کان گل به ترتیب طوی بزرگ از برای شادی ازدواج و نکاح شاهزادگان والاگهر

چون ممالک روی زمین در نظر قدر صاحبقران سعادت قرین مختصر مینمود
همت عالی نهمت آنحضرت را همیشه آن بود که تا تمام معموره عالم را بحوزه تسخیر
و تصرف در نیاورد در یک محل اقامت نماید و باسایش گراید پیش از آنکه
رایت فتح آیت بعزم جهاد با بیدینان خطا نهضت نماید بمقتضای فرموده
تَنَاكَحُوا وتَكَاثَرُوا قاعده شرایف الصلوة و کرایم التحیات نسبت جمعی از
شاهزادگان بوقوع پیوندد و فرمان قضا جریان نفاذ یافت که ترتیب طوی بزرگ
قیام نمایند و باطراف واکناف آفاق خبر فرستادند که احکام و سرداران و سایر اشراف
و اعیان در آن قوریلتای حاضر شوند سه بفرموده سلطان صاحبقران: که اعیان عالم
گران تا کران: بیایند یکسره سوی جشن و سور که هنگام عیش است و وقت سرور:
طلب کرد اشراف ایام را: ندا داد هم خاص و هم عام را: و از شاهزادگان

چنگیزخان نزاد با توا غلن وتاش تموزا غلن عرصه داشتند که جون
قورلتان میشو واکر فرمان باشد امیرزاده پیر محمد بیاید اما آمدن امیرزاده
بنابر مصلحت نیست چه تمامی عراق و اذربایجان را پشت استظهار با وست
وکس بطلب امیرزاده پیر محمد روان کشت وکان کل بیقین محل سرسور موفور
السرور اختصاص یافته در یکشنبه غره ربیع الاول سنه سبع و ثمانمایه موافق
بجی ئیل نزول فردوس ائیین شد بلندی وپستی و صحرا و دشت بنزاهت
جو روضات جنات کشت : حسک لاله شد سنگ لعل و کهر کیا کیمیا کشت و خاک زر :
ز نزهت شده کان کل کان کل : ز مان خزان رشک دوران کل : ز دیبا خیمه ها
بریشم طناب : ز در و فرش زربفت بیش از حساب : همه پرده ها دیبه شوشتری :
همه فرشها سندس عبقری : جهان نقشها کرد بر روی نکار : که نقاش چین
کشت زان شرمسار : جهت منزل خاص جهار سراپرده برامون دکشیده
وخرکاه دوست سری سه سرا مرزین بدر و کهر کشیده سراز اوج مهر و قمر
سراپرده شاه ذ دربان او توکفتی بهشت است و رضوان او و بارکاه دوازده

عالم آرای که ظاهرش از سقرلاط هفت رنگ و باطنش از مخمل الوان نفیس

روم و طنابهای ابریشمین رنگارنگ و ستونهای و سروغهای سیمین و طلای

ساده و منبت کار باقسام انواع نقش و نگار و در بعضی امکنه خاص خرگاه

خرگاه زربفت با اسباب کلابتون مرصع کار از انواع جواهر قیمتی بطرز احداث

دستبافان ختن و ختا و فرنگ و دیگر [illegible] شامیانه ها و ریشه ها و علاقه های سیمین

و طلائی و مرواریدهای غلطان و فقرهای مرصع طلائی میناکار جواهرنگار خسر

انبوه و گروهی هنرپروه از فراشان چابکدست و کارکنان صاحب سلیقه در عرصه

بلهفته بدستیاری نجاران و حدادان بنایان هفت اقلیم برپا نمودند و کار

بظهور آوردند که اقل مرتبه سرانجام آن در سالها ممکن نبود و محال مینمود و گاه

که وقت سایه اش گنجایش ده یا نزده هزار کس بی مبالغه داشت برافراشته

و با سایه بان هفت آسمان برابر داشتند سه کران تا کران زیر چرخ کبود :

سراپرده و خیمه که و خیمه بود : زربفت گردون برابر خیام بستونهای

ه هر خیمه از سیم خام و بسته و صد گونه فرش نه زمین چون سما گشته اهد فرش [illegible]

وصول و اجتماع حکام و امرا و ایلچیان ملوک و سلاطین اقالیم ربع مسکون در عرصات

همایون و تمام احکام و کلان تران خلایق از اطراف و اکناف بلاد از اقصای

ختا و چین و ماچین و خان بالیغ و ممالک فرنگ و روس و چرکس و صقلاب

و خزر و الغور و کاشغر و تبت تا منتهی مصر و شام و روم و عراقین و سروس

و کرجستان و اطراف دشت قبچاق و ما وراء النهر و بدخشان و غزنین و کابل و سند

و هند و بلخ و خراسان تا هر جا قلمرو آنحضرت مالک رقاب ملوک و سلاطین

و آفاق بود با ایلچیان و تحف و هدایای و تنوقات هر اقلیم ما لا عین رأت

و لا اذن سمعت در پای تخت جمع آمده و اطنبه خیام انتظام و احتشام بر در

و دشت و صحاری و بوادی اطراف حسب اشاره و ایمای خاقان اقبال غلام

طناب و رطناب با هم بافتند و برافراشتند ابیات منازل ز لطف قیام خیام

شده رشک روضات دار السلام ؛ خلایق ز هر سو فراز آمده ؛ همه خوش دل

و عیش ساز آمده ؛ ز هر ملک مردم بذوق و سرور ؛ رسیدند بهر تماشای سور ؛

ز چین و ز صقلاب و در بند و روم ؛ خلایق ز اصناف هر مرز و بوم ؛ زمان تا ندا

وخراسان وفارس : ز بغداد و از شام اقوام ناس : ز ایران بلاد

وز توران زمین : ز اقلیم افرنج وسقین وچین نشرف اند ور مدار ... شدند

ملتجی بوقای صاحب ... فرج بن برقوق ملقب بملک الناصر پادشاه مصر

و مغرب رو به بلاد و اسلام با ... نیاز و نذور ره ... ...

و ازجمله واردات در آن ولا منکلی بوغای حاجب که از امرای ملک طاهر

برقوق فرمان فرمای مصر و شام و اسکندریه و بلاد مغرب رو به معموره

روی زمین بود بمزید فصاحت و دانش متحلی و بصنوف فضایل از حفظ کلام الله

و وقوف و اطلاع بر احادیث شریف علی قایلها الصلوة والسلام و فواید

زواید لطایف و فنون علوم و میل بشرب تحقیق و غیر آن امتیاز داشت

از پیش شاه مشار الیه الملک الناصر فرج بن برقوق که صاحب تخت مصر و اقالیم

مذکور بود برسم سفارت رسید و انواع تحف و هدایا از نقود و جواهر زواهر

و اصناف اقمشه و ثیاب فاخره و سایر تبرکات و منسوقات آورده بعرض رسانیده

و از نظر بگذرانید از جمله زرافه که از بدایع صنع آفریدگار جل و علا بود و یک نقوز شترمرغ

که از جمله نوادر هدایا بوده یک تقوز اسپان مصری نژاد که درین بلاد کاهی نرسیده و در ذیل پیشکشها سلطان مصر با عرایض عجز و انکسار در معرض عرض آورده مورد پسند و قبول و مصدر عنایات تفضل شمول گردید

رسیدن امیرزاده سلطان خلیل با امرای سرحد ترکستان و مغولستان

و امیرزاده خلیل سلطان بن شاهزاده میران شاه که ضبط و نسق ترکستان و مغلستان ما موربوذ بشرف سعادت استان بوس فایز گشت و امرای نامدار و نوئینان عالیمقدار مثل بایکار برلاس و سعادت تیمور تاش و دولت تیمور تواجی و غیرهم از جاهای خود احرام تقبیل سده سینه سنه بدرکاه عالم پناه شتافتند و نسیم تقبیل قوائم سریر خلافت مصیر و نبا ... امیران و گردان با فر و جاه بزرگان لشکر سرایان سپاه زهر سو بدرگاه شاه آمدند پرستنده تاج و گاه آمدند رسیدن امیرزاده پیر محمد جهانگیر ملازمت حضرت و رو بعاطفت پادشاهانه از ماتم پدر و مرحوم سلطان محمد بر آوردن و امیرزاده پیر محمد جهانگیر بر حسب فرمان که باحضار او صدور

یافته بود از غزنین و سرحد هندوستان بحضور موفور السرور رسیده
و بتقدیم وظائف اولجامیشی مبادرت جسته حضرت صاحبقران او را
در کنار عاطفت گرفته از تذکرهٔ مصیبت برادرش امیرزاده سلطان
محمد مصدوقهٔ هرگه که بسوزد جگرم دیده بگرید بظهور پیوست و زبان
عطوفت او را بپرسش و تسلی فرمود و شاهزاده باقامت رسم نثار و پیشکش
و تقوز چنان چندانکه باید و شاید قیام نمود در روز دیگر چون از فیض احسان
جمشید خورشید گیتی که پوشش تیره تار و بود رخصت عام بعام و الصبح
اذا تنفس انداخته خلعت زربفت قماش و اللیل اذا عسعس
در پوشید مراحم پادشاهانه او را خلعت طلادوز دیگر مرصع ارزانی
داشته و نوکرانش را نیز جامه پوشانیده مجموع را از لباس سیاه
و کسوت سوکواری برون آورده و در خلال این احوال خواجه احمد طوسی
برحسب فرموده که بمصر و خراسان مشغول بود برسید و وجوه مصر و خراسان
با تقوز و پیشکش فراوان بمحل عرض رسانید رخصت عام بعام و خاص خلایق

بعیش و سرور در تویهای جشن سور و چون دران هنگام خاطر همایون
حضرت صاحبقران متوجه مسرت و شادمانی بود بحکم الانفس نفیسها
حصه انفس و ربع فیض فرحت و سرور بعموم یافته بود و بهر تو خرمی و نشاط بر خواطر
اکابر و اصاغر تافته و از جمله اصناف محترفه و پیشه‌وران هنرمند آیین
بستن گشاده بودند و هر طایفه در خور شغل و کسب خویش بعبیه‌های لطیف
ظریف اختراع و ابداع نموده سرمایه نشاط و انبساط طبایع تماشائیان گردیدند
چنانچه این ابیات مثنوی بیان صنایع هر هنرمندی بر سبیل اختصار مینماید
ابیات برآمیخته هر هنرپیشه‌ای : سزاوار کار خود اندیشه‌ای : ز هر صنعت مردم
وضع شریف : صد آراسته آیین و طرزی لطیف : جواهر فروشان با یمن و فر :
بیا و بخیه شده‌های گهر : بر آراسته کله‌های شاهوار : ز هر گونه وضع و برون از شمار :
ز یاقوت رمانی و لعل ناب : ز ناسفته سفته در خوشاب : دگر تا چه گویم
که نفکند چشم : کسی سوی مرجان و بلور و یشم : ز عقد گهر شد ثریا خجل :
ز دیبای پاکیزه جوزا خجل : ز آرایش زرگر پر هنر : شده کان گل کان زر سر بسر

زبس پاره و خاتم و گوشوار : عروسی جوان شد کهن روزگار : بجایی که
دوکان بزازه بوده : جهان را دری خورمی باز بوده : شد افراخته
چارطاق بلند : بتدبیر آن زمره هوشمند : گرفته همه زیر و بالای آن : بدیبا
و استبرق پرنیان : بگسترده روی بساط حریر : شده خوبرویان در آن جایگیر : ا
همه مطربان نوازنده ساز : ز آوازه زهره در اهتزاز : همه بلبل آواز و طوطی سخن :
بعشوه ربوده دل از مرد و زن : همه سرو قد و همه ماه روی : غزل خوان
و گوینده بذله گوی : ز هر صنفی از مردم شهر و ره : بپا راسته چارطاقی دگر
شده جابجا مجمعی دلکشی : ز خورشید رویان الحان سرای : ز هر گونه
ساز و ز هر گونه ناز : نغزباز مسکین بعرض نیاز : شده بسته مهوشان بر شکر :
ز طرفه روی سرودی دگر : از ایشان کمابیش صد چارطاق : سرافراخته
تا باین رواق : مدوران کرده خوراکه فروش : لب نای و طبل و دف بود و
خروش : بسهی سرقدان نوخاسته : سبدهای پرمیوه آراسته : از آن
هر یکی بوستانی دگر : بصد لطف و چستی نهاده بسر : به وابسته لوز و امرود و سیب :

بترتیب و آیین پذیرفته نصیب : همه کرده در باب نوبت گری : که نور رشته دُر کند

جوهری یک شد دو نار خندان دهان : چو درجی که یاقوت باشد در آن :

بگفتم نه درجی ز زر جعفری : فروزنده هر دانه اخگری : معطر مشام همه خلق سوی :

ز بوی فواکه نبز دیک و دور : فواکه بآیینه ها داده زیب : فروزان درخشنده

و دلفریب : دگر جمع قصاب در طور خویش : گرفته بسی شیوه طرفه بیش :

بصنعت شده آدمی گوسپند : کشیده ببر پوستی بی گزند : بزان سخن گوی

با شاخ زر : روان گشته اندر پی یکدگر : بظاهر بر آسا ولی در نهان :

پری وار دل برده از انس و جان : پری خوی دارد که به فن کند تبدیل

صورت خویشتن : پری چهره گان هم بصورت شدند : که از جنس فیل و که از گوسپند :

به ار شیوه هم پوستین دوختند : نگجا یوز شد گاه شیری درست : ز هر جانور

پوست کرده بر او : چو جان کرده خود را نهان در درون : بر آورده خود را

به شکل و برنگ : چو روباه و کفتار و ببر و پلنگ : بصورت دد اما به معنی پری :

همی تن دامانی تا ز جان برخوری : چه گویم ز اوصاف کان موشکاف : ز ...

ساخته اشتری و لحاف : ز چوب و نی و ریسمان و پلاس بصنعت

فکند اشتر بر اساس : روان شد نهان تا نماید عیان : هنرهای خود را

بجای جهان : به بینی چو پرده بر افتد ز پیش : که صانع نهان گشته در

صنع خویش : همین حکم دارد جهان سر بسر : به چشم بصیرت در او کن بنظر :

نهانست از چشم صورت پرست : جهان جمله هیچ است و هستی که است :

از ده دان دزد بین بچشم خود : همه نیک دان هرچه خوانیش بد :

ازو گفتم اما تو اگاه باش : مبین غیر جو پای الله باش : کنون تا نگردد

سخن بس دراز : ز لواف کردم بنداف باز : که بر ساختند از کمال هنر :

ز پنبه بسی مرغ با بال و پر : بنای مناره ز خشت و گل است : مناره ز محلوج

بس مشکل است : به بین حسن تدبیر این مناز : ز محلوج و نی کرده اند

اختیار : مناری چو سرو قد دلبران : که باشد ز جای بجای روان :

سراپاش دیبای منقوش بود : اگرچه که از عین منقوش بود : بر او کلکلی

گزو دایم قرار : که امد اشتر فلک عمکسار : وکر بر پس از مردم جرم کرد

بدانسان ایشان طریقی دیگر : برآورده دستی هنر ذوفنون : دو هودج روان نشسته

بر یکسان نیوش : چو شد آن هودج باشتر آهسته : برآمد به هودج دو نو خواسته :

سه تن بستی و چالاکی و زیب و فر : دلارای تر هر یکی زان دگر : ز رخسار هر یک

شده مه خجل : ولی غمزه‌شان آفت دین و دل : گرفته بکف هر یکی پوستی :

بهر دم دلی برده از دوستی : با آن پوست بازی کنان دستکوب :

ز دلها به آن شیوه آرام روب : از آن دست بازی و پاکوفتن : در افتاد

شوری در آن انجمن : حصیری حصیری عجب بافته : چو نی در هنر موی بشکافته :

بیکجا دو خط کوفی و معقلی : نوشته زبس خوبی و شکلی : درآن نقشهای

ز اندازه بیش : خجل روی مانی ز از رنگ خویش : بدان گونه هر صانع

و پیشه ور : هنرها نموده بطرزی دگر : بگویم حدیثی ز بازی گرات :

عجب گونه داری برآورده بار : ز حیرت شده مردم از کار بار :

فرو بسته جای رسن در میان : که فرقش همی سود بر آسمان : کشیده ز هر سو رسنها

دهر زار : ز بالا خبر از یمین و یسار : نموده زکان تو دچارم سپهر :

نه آن مه برسن باز کو بود مهر نه خجل ماه تابان ز رخسار او نه ز گردون

گذشته سر دار او نه ز خوبی نهرئی نمود از طناب نه که گفتی هو شد

به فلک آفتاب نه به جستی جهان از بر ریسمان نه که رخشان شهاب از بر آسمان نه

عجایب دران روز بسیار بود نه رسن بازی انجا کمین کار بود نه

و تفصیل آن قرصه کرد و دراز نه سخن کوتاه اصل سخن کرد بار نه بیشتری

از این بیشتر دران جادوکار سحرطراز از هنرمندان چین و ماچین و ختای

بودند که بر لیغ همایون از اوطان خویش در توریتان وارد شده هنرهای

هنرهای خویش مینمودند و انعامات بیش از اندازه توقع و گمان می بردند

و واسطه این انتظام عقد همایون تزویج شاهزادگان جوان بخت بود

چه رای اصابت شعار صاحب قران کامکار چنان اقتضا فرمود

که دران ولا امیرزاده الغ بیک و امیرزاده ابراهیم و امیرزاده

ایجل بن شاهزاده میرزا میرانشاه و از فرزندان شاهزاده عمر شیخ

میرزا امیرزاده احمد و امیرزاده سیدی احمد و امیرزاده بایقرا

۱

هر یک با کریمه‌ای از مخدرات تتق ابهت و جلالت در سلک ازدواج
انتظام یابد لاجرم نظم بفرمود سلطان گیتی سریر که اختر شناسان
روشن ضمیر بتفحص نمایند حال سپهر نظر کرده بر ماه و ناهید و مهر زمانی
کنند اختیار سزاوار آن کار فرخنده بار نجوم آزمایان ماهر فن
بفرمان گذاری شدند انجمن بدانش گزین کرده شد طالعی سعادت
فزاینده بی مانعی کواکب قوی حال و انظار نیک سهام و دلایل یکبار
چو کردند حکمت پژوهان پسند مبارک ترین طالعی ارجمند با مر جهاندار
چرخ اقتدار زر در پرده برداشت سالار بار و در مجلس عالی قضات
و اشراف و ائمه و علمای ممالک و اطراف مجمعی انعقاد یافت که فرقد
کز خجلت جلالت آن جمع نم گرفت برجیس از رشحه خوی طرف طیلسان
و بعد از تصحیح مقدمات عقد و رعایت شرایط آن امام ائمه دوران
شیخ شمس الدین محمد جزری محدث زمان مؤلف نسخه مستطاب افادت مآب
جلالت انتساب حصن حصین در احادیث ادعیه و اذکار مأثوره مرویه

د

از جناب سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم
الی یوم الدین خطبه خوانده محل نکاح را مزید ارتیاح و استزواج بخشید
و قاضی القضات سمرقند مولانا صلاح الدین بتلقین کلمات ایجاب و قبول
قیام نموده شاهزادگان را بر نهج قواعد مذهب حنفی عقد بستند و روزگار
از سر بهجت و استبشار زبان به تهنیت و دست به نیاز برگشادند مثنوی
درم ریختند از کران تا کران ؛ هوا گشت ابر جواهر فشان ؛ زر و گوهر و لؤلؤی
شاهوار ؛ فرو ریخت چون قطره از ابر بهار ؛ ز بس گوهر و زر که افشانده شد ؛
ز برچیدنش دستها مانده شد ؛ حضرت صاحبقرانی محفوف تائید آسمانی
بر سریر خلافت و مسند جشنگاه بشکوه خاقانی و فر کیانی رفعت هفت آسمان
و نزهت روضه رضوان بخشید و خواتین و آغایان و کیلناق به قندقهای زرین
زینت فرق خوبی و جمال مسند ابهت و جلال بصد گونه غنج و دلال نسرین از سنبل
عنبر افشان بر فرق سروران نمودها بسته و در هر شکنج ازاق دلهای سود
ازدگان بمغولها جسته رباعی ای حسن نموده تو بمغوله دل ؛ خاک خدمت

بستر قبول دل: در خوبی و شهرآشوبی طاق، طاقهای ایوان ساخته و در کشور

زیبائی و دلربائی زیبنده تاج تا جبار اوج مسرت و ابتهاج برافراخته

جهانی نموده از خلد برین: بر از حور عین گذشته روی تزئین. و شاهزادگان

سلطان غلام و امرا و نوئینان عظام مواقف و مقامات خویش به نور جلالت

و احتشام مزین ساختند و سادات و ائمه و حرجیان و امرای بزرگ

و ایلچیان که از چهار گوشه هفت اقلیم آمده بودند در سایه بارگاه دوازده بان

فلک فرسای هر یک بمرتبه خویش قرار گرفته و سایر اصناف خلایق از امرای یونان

و اشراف و اعیان مقدار یک ست تا جنیس دور با دوری بنشینند و بسلا

برام انتضار با خلعت زربفت شعار و اسبهای مرصع سوار وظایف خدمت

خویش از سر اقتدار بتقدیم میرسانیدند و فیلان شکوه مند را تختهای سیم و طلا

و نقاشی و لاجوردی با قبه های مشعلای ملمع و با انواع تجملات و تکلفات

مرسومه و معموله هندوستان که بران حیوان عظیم الجثه غریب الخلقه باظهار تجمل

و شکوه و صلابت در جشنها و عیدهای ملوک و سلاطین بجهت زیب و زینت

نظر فریب تماشائیان میسازند همچنان بانواع تکلفات آراسته بجاهای مناسب
باز داشتند و شیره‌های مرصع بجواهر بهادار شمعین مشحون بصراحیهای زرین و سیمین
در زیر بارگاه دو دانه و دهانهای سپهر فرسای ترتیب نهاده و برفراز هر یک کاسه‌ها و اوانی‌ها
و قدحها با لیشم و بلوری و چینی‌های ختائی و فغفوری طلاکار و ساده و ظروف
و اوانی نفیس از آبگینه و شیشه و آئینه‌های فرنگی و شامی و فانوسها و قندیلها
مصفای بلورین و جل چراغهای بلورین صناعات اوستادان چین و ماچین
که دران بارگاه با شمعهای مومین و کافوری رنگارنگ بساط بزم را سرمایهٔ
رشک ارژنگ ساخته بود و بجهت روشنی شب مهیا و آماده داشته و بر فراز
شیره‌ها و صندلیها در طبقهای سیمین و طلائی بطراحیهای غیر مکرر صراحیهای
انواع شربات از باده مصفا و ملون و ثمن و بال مثلث و عرق و سرمه
و قمیز کاسه‌ها معد و مهیا داشته و مجموعه روزگار و اوراق لیل و نهار بصد گونه
نقش و نگار بهجت و استبشار نگاشته جهانی گشته چون جنت آراسته :
جهانی بنظاره برخاسته : و از اقسام عطریات ساخته و پرداخته و الاخوان

صاحب سلیقه آقا ایم سنقه از عود قماری و مشک تاتاری و عنبر و لادن و لخلخه‌ها

مقوی دل و دماغ مشام در ردونسته معطر و منقل و مجمرها روشن بر از

اخگرهای یاقوتی و لعلی دران هوای سرد مانعت گرمی محفل و مجلس شده و چون

شاهزادگان و امرا و نوئینان بائین توره و رسم خواقین مغل کاسه‌های

مدام مملو از باده یاقوت فام برحسب مرام در پی داشته مراسم نوشش

وقار بتقدیم پیوست انچه استحکام سماط و وضع بساط نشاط خرابات از کثرت

شیره‌ها و بسیاری اطعمه و اشربه و فواکه گوناگون اتفاق می افتاد بوسیله

تحریر و تقریر بشرح و بیان نتوان داد دست شنیده کی بود مانند دیده خلایق را

دران جشن و سور که بی مبالغه در سخن فِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ

فحوای فرحت افزای أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ

وصفت الحال آمده و مضمون وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ

عِينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ مقرون گشته مثنوی دران جشن شد

پخته چندان طعام * که شد دیگها بهرام هیزم تمام * بخدمت کمر بسته سالار خوان *

نشد لحظه غافل از کار خوان فرمان تا زمان رفته آورده پیش

طعام از حدود در اندازه بیش همه دست بر خوان جو آراسته

ز نعمت درو هر چه دل خواسته خورشهای جان پرور خوش گوار

لذیذ و لطیف و معطر نجار بر از میوه مختلف هر طبق ز باغ خیال برده

مجلس سابق و در طبق های خوردنی انواع اشربه از افشره های گلاب

و شربت مشکین و زرینه و فالوده های روح پرور دماغ پرا مهیا داشته

چه بعد از شیره های خاص از برای اهل اختصاص و چه غیرت عام در

مواضع جشنگاه خم های باده خام در خیمه های متعدد پر از باده سرکشاده

آماده نهاده بودند و صلای عیش و طرب بی بیم احتساب با دغم و الم درداده

و از طرف ساقیان سیمین ساق ماه دیدار زهره جبین جامهای زرین بگردش

در آورده مصدقه یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة

للشاربین بعین الیقین مشاهده می افتاد و از برای اتمام سرور حضور

جمهور خلایق نزدیک و دور فرمان صدور یافت که دران جشن و سور بهر کس

هرچه خواهد کند و هیچ آفریده بمنع و زجر کسی نگراید مثنوی بفرمان سلطان صاحبقرا
منادی گران گشته زمان رسان : که ایام سورست و شادی و عیش :
نزیبد ز کس تندی و قهر و طیش : درین جشن کس را نگویند سخت :
اگر تیره روزست و گر نیک بخت : اگر کامکارست و گر بی نوا : نگویند با کس
چه چون و چرا : چون این مژده کانی بمردم رسید : ز دلها کلی شادمانی دمید
دگر هرچه گردید و از نیک و بد : کس انگشت طعنی بدندان نزد : کسی را کسی گوشمالی
نداد : مگر عود و طنبور را اوستاد : وجودی که بودی تن او فگار : بجز نی نبود
اندران روزگار : قفائی نزد هیچ کس بر کسی : بجز دف که هر دم زدندش بسی
بجمعیت آنچنان مجتمع : که بودند اهل جهان منتفع : سپاهی و شهری ز خورد
و بزرگ : دمشقی و رومی و تاجیک و ترک : همه شاد بودند و آسوده حال :
حوادث لگدکوب و غم پایمال : دران جشن فرخ که گردون پیر : ندیده
نه بیند مر او را نظیر : نه آن بود از اسباب شادی و کام : که وصفش بصد
سال گردد تمام : می ارغوانی بزرینه کاس : که از پرتوش گشت روشن

خواص شرابی معطر چو مشک و گلاب : شرابی ملون چو یاقوت ناب :

بکر دوش در آورده سیمین بران : خود گشته سرمست و حیران در آن :

شرابی که او روح گرد د صفا : شرابی که زو خسته بیند شفا : شرابی کزو پیر گردد جوان :

شرابی کزو تازه گردد روان : شرابی کزو چهره گلگون شود : شرابی کزو طبع موزون شود :

شرابی چنین جلوه گاهی چنان : که یابد ز سوداش سلطان امان : خلایق سراسر چه

شیخ و چه شاب : یکی سرخوش و مست دیگر خراب : همه کف شراب و همه لب سرود

ز جانان سوی جانان پیام و درود : ز هر جانبی ساقی ماه روی : قدح کرده

پر باده مشکبوی : خرامان بهر گوشه صد دل ستان : غزل خوان سرمست

و دامن کشان : همه سرو بالا و سیمین ذقن : همه کبک رفتار طوطی سخن :

ز رخسارشان شرمسار آفتاب : ز مرغول شان چون جگر مشک ناب : غرادات

مردم میسر تمام : جهانی همه شادمان خاص و عام : گرفتند از ان سو بهر یک نصیب :

امیر و فقیر و آشنا و غریب : که ایام رسید ه بصد غرونازه : می ناب خورده با آواز

سازه : چه مغنیان شیرین زبان خوش آواز مد امشس کران دلکش الحان

و سازها از جمله خواجه عبد القادر که از مزید اشتهار از توصیف مستغنی است با
دیگر نظایر و امثال او تا قبز و بلبان و عود را بمضراب نشاط و انبساط نواخته
و از مجموع سازها از ذوات النفخ و ذات الاوتار و دهل بسم انداخته نوای
مغنی بوقت سوال و جواب بهم ساخته عود را با رباب نشسته صف صف
دران انجمن : غزل خوان و گوینده و ساز زن : غزل خوانان نه تنها خوش آواز بوده
که صد دل بیک غمزه هم راز بود : زبانی و دف و تصنیف گوی : چو طنبور بی
و چنگی ماه روی : چو صوفی بالحان آن مهوشان : معلق زنان زهره بر آسمان :
و دران جشن دلکشای چون قامت آرزوی هر کام جوی به خلعت هرگونه
مقاصد و مطالب آرایش پذیرفت و از جمله خواطر و ضمایر اکابر و اصاغر و
اناث و ذکور امید را عروس مقصود در کنار آمد بهر شاهزاده کالای مثنوی ز هرگونه
پوشیدنی گزین : سراسر مکلل بدر ثمین : بسی جامه و خلعت نامور کیانی کلاه
کیانی کمر : تا بتین معهود کرده باشند گران بار از انها قطار و مهار شتران را
شتر نر از اطلس و زربفتان : بر آورده زرین جلاجل فتاق نشتر با زرین بهمه

زیب و رنگ و آب داده دل فریب بدیسان کشیدند تا جشنگاه جهان

و حیران و درآن رسم داده بود شاهزاده کان نقود جامهای پوشیدند

و تاج و کمر مرصع علاوه آن می شد و پای اندازها انواع اقمشه و زربفت

گوناگون از تسبیح و نسیج و حریر و اکسون بیرون از حیز وصف می انداختند و چون اندا

وایشان معهود هر نوبت وظیفه او طباعی تقدیم میرسانیدند و چندان

سیم و زر و لعل و یاقوت رسم نثار هر بار افشانده می شد که در فصل خزان

آن سرزمین زینت آیین لاله زار در بهار حاصل میکشت و چون شب درآمد

و بسیط ارض از بسیاری مشعله و فانوس تفسیر کریمه وَلَقَدْ زَیَّنَّا السَّمَاءَ

الدُّنْیَا بِمَصَابِیحَ را توضیح کرده تمثیلی روشن مینمود و در امین اوقات

و اسعد ازمنه دُر درّای شهر سلطنت و کامکاری به برج وصال و اتصال انتقال

نمودند و بعد از ان حاجت به حیا برده ادب فرو گذاشته و اردوان سخن را

دران حرم باز نیست کلام اللیل یمحوه النهار روز دیگر که پادشاه ممالک

افلاک پرتو عاطفت بر نشیمن مولید خطه خاک افکنده جواهر انوار خوابت و سیار

بر مفارق ایشان نثار کردند حضرت صاحبقران بمنازل شاهزادگان تشریف
حضور بعبور ارزانی عبور فرموده دست انداز و استبشار با قامت رسم نثار
سحایب انامل ساخته و مجموع امرا و آقایان و آغایان چهره بندگی و متابعت را
بگلگونه موافقت بیاراستند مثنوی چو گیتی قرین شد از فرخوره برافشاند
گردون بدامن گهر فلک ریخت بس گوهر شاهواره در آن سور فرخنده بهر نثار
و سایر اکابر و اشراف همان طریق سلوک داشته برسم نثار چندین نقود بسیار
پاشیدند مثنوی مشاهیر و اشراف عالم تمام ه با داب خدمت نموده قیام ه
همه تهنیت گو کشیدند پیش ه نقود و هدایای بحد ز اندازه بیش ه در آن روز غم
در دل کس نماند ه چه غم کز ملالت اثر هم نماند ه جهان پر شد از بانگ طبل و نفیر
ز تحت الثری تا باوج اثیر ه زمین گشت لرزان ز آواز کوس ه صدا بر شد بکاخ
کحل تا بطوس ه و از جمله متمتعان ازان جشن بدیع منوال و متحیران
در آن کمال عظمت و جلال رسولان اطراف و جوانب بودند چه از مصر و بلاد شام
و ممالک افرنجه و هندوستان و دشت قبچاق و جته و ایلچیان بدرگاه عالم پناه

آمده بودند و مجموع نوئینان و سروران سپاه را بخلعتهای فاخره و انعامات
وافره و مکانات بلند پایه سرفراز گردانیدند و دران جشن همایون
مدت عشرت و شادی قریب به یک ماه متصل متمادی شد [illegible] بود
اندران جشنگاه بسی عیش کردند شاه و سپاه و عقب فراغ از سور
و جشن رای جهان آرا بر تنسیقات مصالح ملت و ملک و نظم
امور جمهور انداخت و یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که در اقامت
و لوازم امر معروف و نهی منکر سعی بلیغ بجا آورند و بعد ازان ایچ آفریده
بشرب خمر و دیگر مناهی اصلا جسارت ننمایند و چون نمایش و آرایش
صورت که دنیا عبارت ازانست باعلی مدارج عظمت و جلالت
و باقصی مراتب شوکت و حشمت جانب معنی بنصاب کمال پیوست
در ظل ظلیل مراحم بیدریغ عموم خلایق از مستلذات حسی و مشتهیات
وهمی و خیالی بحظ اکمل و نصیب اوفر محظوظ و بهره ور گشتند رای
جهان آرای حضرت صاحبقران روی همت عالی بدین تصور بصوب

و دادسا امین معنی آورده و دیده بصیرت را بمو انست قبس هدایت
از شجر توفیق روشن ساخته از صدق نیت و صفای طویت از زبان
[اول] هدایت بیانی انابت ترجمان حضرت صاحبقرانی گیتی ستان عرض نیاز
دادای مناجات بدرگاه قاضی الحاجات سمیع الدعوات جل جلاله و عم
نواله مثنوی درآمد بخلوت سرای نیاز : همیگفت با داوری کارساز : که ای
برتر از هرچه گنجد بفهم : نه عقل از جلال تو واقف نه وهم : که داند ترا جز تو
و جز تو کو : تو هستی و باقی همین گفتگو : خدایا چه گویم سپاس ترا : عطای برون
از قیاس ترا : ز خاکم برحمت تو برداشتی : سر دولت من برافراشتی :
ز فضل تو دارم من این سروری : تو دادی مرا بخشی و برتری : ز لطف
تو است اینهمه دار و گیر : و گر نه کیم من فقیر و حقیر : شگفت آمد از کار خویشم بسی :
که عاجزتر از خود ندیدم کسی : نه من حکم فرمانروائی ز تست : دلیری و کشورکشی
ز تست : ببزم از عطای توام بهره ور : بهنگام هر رزم تو بخشی ظفر :
مرا از تو نصرت بهر داوری : ز فضل توام اینهمه سروری : وگرچه منم عاجز

ومستمند :. بعون تو شد دولت من بلند :. وجود من زانعام تست ای کریم :
پناهم توئی در رهِ امید و بیم :. بلطفت چو خواندی بقهرم مران :. بهل تا شوم
خاک این آستان :. زعون توام گر رسد یاری :. رسد تا بهم عزت من بخاری :.
عزیزم چو کردی مکن خوارم :. مکن شرمسار از گنه کاریم :. بلطف تو خو
کرده ام سالها :. امیدم همانست وحاجت روا است گفتار در تمهید توجه رایات
صاحبقرانی بتسخیر آفاق جهانبانی در مبداء طلوع آفتاب سلطنت واقبال حضرت
صاحبقران از مبداء تائیدات آسمان معموره درین مسکون تحت تصرف
واستیلای ملوک طوایف وحکام مختلف درآمده بود وسالها استقرار
واستمرار یافته وبواسطه مخالفت ومنازعت والیان وفرمانروایان
امصار وبلدان که بروفق مضمون لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا
مستلزم فساد وتباهی جهانست امن واستقامت از ممالک واطمینان
از طارق وساکن منعدم شده بود وقاطعان طریق در سواد ودید کردارها
در شهر چیره ومستولی شده مزاج بنیت عالم از نهج اعتدال به کلی انحراف

یافته بود و ظاهرست که چون در دار الخلافت بیکرانی که نسخهٔ تمام عالمست
چون مورد فساد غالب میشود مزاج از منهاج مستقیم صحت و سلامت منحرف
میگردد و بی مسهلی قوی که مادهٔ مرض را دفع کند تدارک و تداوی آن صورت
نمی بندد و بی شک تا موزد فاسد بیکبارگی مندفع گردد و البته بعضی مادهٔ صالح
نیز بتداوی تحلیل میرود و چون ارادت قادر قدیر و حکیم مطلق تعلق
پذیرفته بود تا آنکه مزاج عالم از نشئهٔ تلخ و شیرین قهر و لطف صاحبقرانی بحال
اعتدال آید سابقهٔ عنایت ازلی او را از میان سعادتمندان دوران برگزیده
و بتشریف کرامت وَآتَيْنَاهُ الْمُلْكَ اختصاص بخشیده لاجرم داعیهٔ
گیتی ستانی و جهانبانی بتلقین وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ از ضمیر خورده آن دوربین آنحضرت سر بر زده و بعون الهی
باندک زمان منتظم ممالک کیهان گردیده و آن را از قبضهٔ تغلب و تصرف گردن
کشان انتزاع نموده با نوار عدل و احسان بیاراست و در بسیط جهان بساط
امن و امان نوعی بگسترده که الی یومنا هذا اگر شخصی طشتی پر زر بفرق آیابخه

بجا آورمی برد از آسیب چنگل اصول و اشرار مانند زر و نرگس از تعرض
دست چنار از خار فارغ و ایمن و سـ فرد کشیار دنیز در خورشید دیدار
عدل او؛ گرچه از مشرق بمغرب طشت زر تنها برده لیکن در خلال این احوال
بسی امور مایل از کشتن و غارت و اسر و تاراج از برای ضرورت
جهانگیر واقع شد و چنانکه در تضاعیف این فتح نامه بتفصیل گذارش پذیرفته
درینولا که آنحضرت از تسخیر روم و شام و گرجستان و ضبط انسق تمام ایران
زمین از کران تا کران بسعادت معاودت نموده و در مستقر سریر
سلطنت و جهانی نزول نموده بالهام دولت سرمدی عزم خسروانه
تصمیم یافت که آنها را تدارک نماید و باز بآخر از فضیلت جهاد لَغَزْوَةٌ
وَاحِدَةٌ خَیرٌ مِنَ الدُّنیا وَمَا فِیهَا علی قائلها اَفْضَلُ الصَّلوٰةُ
وَاَکْمَلُ التَّحِیَّاتُ آن تقصیرات را تلافی نماید بنا برین چون از قضیه تزویج
شهزادگان جوان بخت فراغ یافت وَشَاوِرْهُمْ فِی الْاَمْرِ مهین شهزادگان
و امرا را در مجلس خاص جمع آورده فرمود که عنایت پروردگار تعالی

و تقدس ما را دولتی چنین ارزانی داشته که عالم را بشمشیر کرفتیم و پادشاهان

روی زمین را بغلبه و قهر مطیع و منقاد کردانیدیم و بعون الله تعالی انچه مارا

از وسعت مملکت و استقلال در [illegible]ت و نفاذ حکم و فرمان و کثرت انصار

و اعوان حاصل شده کم [illegible] پادشاهی را پادشاهی داده باشد و چون امثال

این امور بی مهابت و صلابت و سیاست و انتقام میسر نمی شود و بضرورت

در اثنای لشکرکشیها و کیتی ستانی امور بی حد واقع شد که موجب ضرر

و بربادی جمعی از مردم بود این زمان در خاطر ما انست که بعد از [illegible]کاری

قیام نمائیم که کفارت آن تمام باشد و چیزی از دست هرکس نمی آید بجز

کفارست و قلع و قمع مشرکان و بیدینان که ان قوتی و شوکتی تمام می باید

صواب آنست که همان لشکر که آن جرایم از ایشان وقوع یافته بجانب

چین و ماچین و ختا بریم که همه دیار کفرست و مراسم غزا و جهاد بتقدیم رسانید

و بت خانها و آتشکده های ایشان خراب سازیم و بجای ان مساجد و معابد

بنا کنیم که بحکم اِنَّ الْحَسَنَاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ سبب امرزش آن زلات

کرود وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيزٍ شاهزادگان و نوئینان زبان

ادب بدعا و ثنا برگشاده و آن روی مبارک را ببستایش و آفرین تلقی

نمودند که بیت کهشاه کردن برافراختن ز نا بندگان جان فدا ساختن

نصدور یرلیغ عالم مطاع باجتماع بحر امواج وگنو د نصرت ورود یرلیغ

عالم مطاع نفاد پیوست تواجیان شمار سپاه از هزار هزار نیکو تحقیق کردند

میان ایشان زیاده کسند امرا حسب فرموده شرایط تحقیق بجا آورده

هر جا که قابلیت اضافه داشت بران زیادت کردند و در دفتر ثبت نمودند

و حضرت صاحبقران اشاره فرمود که مجموع امرای الوس و حکام و الایات

بترتیب لشکر و جمع سپاه مشغول شوند و کلان تران الوس و سرداران

مواضع نسخه و نیغال از تواجیان بزرگ بستدند که بچه یراق و بچه دستور نیابند

و جهت آوردن لشکر باطراف و جوانب توجه نمودند و حضرت صاحبقران

مصحوب عون و تائید ملک وهاب ارکان کل شهر فرمود و مدرسه سرای

ملک خانم بشرف نزول همایون اختصاص یافت و عاطفت پادشاهانه

رخصت شاهزاده‌های کامکار از حضور بضبط و نسق ممالک و اقالیم
امیرزاده پیر محمد جهانگیر را بتاج و کمر و اسب گرامی گردانیده اجازت
انصراف بر الستان ارزانی داشت و نوکرانش را اسب و جامه داده و امیر
زاده سیدی احمد عمر شیخ که مادرش در حبالهٔ شاهزادهٔ مشار الیه بود
درین طوی بمصاهرهٔ شاهزاده اختصاص یافته ملازم او گردانیده
و براه هرات متوجه قندهار شدند و ایلچیان مصر را خلعت و کمر مذکور داشته
انعام بسیار فرموده رخصت مراجعت داد و مولانا عبدالله کسی را با جمعی
برسالهٔ رفیق او ساخت ترسیل و ترقیم مکتوب بطول هفتاد گز و عرض سه گز
سرا پا بخط مولانا شیخ محمد تبریزی بلکه آن نامه مرصع بر زر فوق پادشاه
مصر در جواب عرضداشت و مکتوبی بعرض سه گز و طول هفتاد گز مجموع
بزر نوشته بخط مولانا ... حاجی بندگیر تبریزی که در فضیلت کتابت
و حسن خط مصدوقه وَ ابْنُ اسْتَرى اِذَا سَرَى اَسْرَاهُمَا بظهور
رسانیده در صحبت ایشان ملک مصر رسانیده از جملهٔ مضمونش جواب

نسخه بود که اید در باب قرا یوسف و سلطان آحمد جلایر عرضه داشت بود چه
گفته شد که ایشان از نهیب عساکر گردون مآثر گریخته پناه دران دیار برده بودند
چون ملک آن ممالک در سلوک آن مسالک و هواداری وطاعتگزاری سوخ
قدیمی داشت هر دو را گرفته بازداشته بود و صورت حال بکلک اخلاص
بر صفحه عرض نگاشته در نبولا مرقوم خاصه فرمان گشت که سلطان احمد جلایر را
بندکرده و سر قرا یوسف ترکمان را از بند گردن گشاده داده بدرگاه ما
فرستند و مکرمت بید ریغ پادشاهانه بپاداش اینکار از خلعت و تاج
و اقمشه و امتعه با رسول و کتابت ارسال فرموده یکی هدیه آراسته اندر
جهان : ندیده کسی از کهان و مهان : وسایر ایلچیان بلاد فرنگ و دشت قبچاق
و روس و ایغور و قلماق و چین و ماچین و ختا و غیره ممالک ایران و توران
آمده بودند سرافراز و خوشدل فرموده بمقتضی المرام بازگردانید و مهد اعلی ملکت
که برحسب فرمان بخش طوی حاضر شده بود اجازت انصراف یافته بهرات
بازگشت و حضرت صاحبقرانی بیکیجی سلطان را که تا حجله سپهر عروس ناهید آراسته

مثل آن کم اتفاق افتاده باشد بشستر شوهرش امیرزاده اسکندر بهمدان

بروانه دوشت واو از راه نجار او باخانی متوجه مقصد شد مرحمت فرمودن

... ولایات حضرت صاحبقران بشهزادگان والا دودمان و مرحمت بیدریغ تاشکند

و بسرام و سکی و اسیره و ولایت جته باختای با میرزاده الغ بیک نامزد فرمود

و اندجان و اخسیکت و طراز و کاشغر تا ختن با تمام توابع و لواحق نامزد امیرزاده

ابراهیم سلطان فرمود و برلیغ اعلی موشح بآل تمغا کرامت نمود و مرخص فرمودن

امرا لگردآوری سپاه بوعده ماه و از امرا شاهزاده مشار الیه بر محمد طغی بوغا

و سعادت تمور باش و شیخ بهلول بیان تمور اقبوغا و محمد ازاد روان شدند

تا لشکریان آن نواحی را گردآوری کرده بنگاه شکنت که وعده گاه سپاه عالم

انقطاع آنجا بود ببرند و تمور خواجه اقبوغا را بسبب جریمه که از و بظهور آمده بود

بندکرده بمغولستان بالکسی کول فرستاد و از مدرسه سرای ملک خانم بارگ

فرموده در کول سرای که از مستحدثات معمار همت آنحضرت است بسعادت

و اقبال فرموده عالم و عالمیان از میامن عدل و احسان معمور و مسرور

و همت عالی نهمت بر اجرای فضیلت غزو و جهاد مصروف و مقصور

گفتار در توجه همایون حضرت صاحبقران ظفر مقرون با سپاه نصرت بصوب

غزای خط از بث رتهای که جمله خطاب کرامت انتساب وَبَشِّرِ

الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللهِ فَضْلًا كَبِيرًا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

گوشوار مسامع رفیع منزلت ساخته آنست که شخصی بقصد زیارت بیت الله

احتمال شدائد اسفار اختیار نماید نماید و پیش از وصول بمقصد هادم اللذات

کمین برگشاید و در دیوان فضل نامتناهی الهی ارسالی ثواب حج مبرور

بنام او مسطور گردد و پوشیده نیست که اقامت مراسم جهاد و فتح و تسخیر دیار

کفار برفرود و ارتکاب مشقت و خطر اَلسَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ السَّقَرِ باعتبار

مذکور مشارکت و صاحب خطر اوفر لاجرم مشمول عنایت بی علت ازلی نسبت

با حضرت صاحبقرانی آن بود که حادثه ضروری آن بوید کامیاب در اثنای

سفری و توقع باید که مقصود اصلی در آن قیام بعرض جهاد باشد و انتقام اسلام

از اهل شرک و عناد باشد و چون هنگام حول و دفعه آنحضرت تنگ رسیده بود

بعد از تصمیم عزم جانب چین ماچین وختا که بلاد اعیادی دین نا آنکه موسم
برودت هوا وحدود زمستان وتحویل آفتاب بحوت نگذشت بکلی همت
متوجه امضای آن عزیمت گشت امیر بزبدوق را امر فرمود که نسخه لشکر
باحتیاط کرده بازبنید که چه مقدار مردمان درین یورش ملازم خواهند بود
امیر مشار الیه بموجب سانی که درکان گل مقرر شده بود نموده عرضداشت
که از ماوراء النهر وترکستان وخوارزم وبلخ وبدخشان وخراسان وسیستان
ومازندران وقوم تاتار که الپ ارسلان از روم نقل کرده اند دویست
هزار سوار که عبارت از دولک سوار قالی باصطلاح هندوستان باشند
درین یساق ختاورزم رایت فتح نصرت از ممالک تجمع شده بود
وخانه کوچ ایران زمین که از دربایجان وعراق آورده اند و دویست هزار
سوار وپیاده جلد نامدار همه اند در کار جمع می شود سه گروهی دلیری نبرد
از مای: بر اعدای دولت بلای خدای: بکثرت ستاره بصولت فلک:
باقبال خسرو ظفر نشان نیرک: صاحبقران دریا نوال درحال سه سرکنج دوست

کرم برگشادند سپه را بداد و هوش کرد شاد و غنی گشت لشکر بس خورسته

روان شد سپاهی بس آراسته؛ حکم واجب الاتباع بران قرار یافت

که امیرزاده خلیل سلطان و امیرزاده احمد عمر شیخ و از امرا خدایداد حسینی

و امیر شمس الدین عباس و دیگر امرای تومانات و هزارجات با لشکر

در تاشکنت و شاهرخیه و صیرام قشلاق کنند و امیرزاده سلطان حسین

با بعضی لشکر جوانغار به یسی و صیرام زمستان گذرانید بعد از خرابی عبور لشکر

چنگیز خان عمارت شاهرخیه بحکم حضرت صاحبقران و شاهرخیه را که در زمان قدیم

فناکت میگفتند و از عبور لشکر چنگیز خان چنان خراب و ویران شده بود

که از عمارت اثر نمانده بود تا در سیچقان ئیل موافق سنه اربع و تسعین و سبعمایه

حضرت صاحبقران بعمارت آن فرمان داد و گماشتگان بر حسب فرموده آن را

عمارت کردند و حصاری بر آمون آن بر آوردند و اهالی و موالی را مجموع بر آنجا

نقل کردند و چون عاطفت پادشاهانه آن را نامزد شاهزاده کامکار شاهرخ میرزا

فرمود بشاهرخیه مشهور و موسوم شد و رای صواب نمای ضبط سمرقند را

باهتمام ارغونشاه باز گذاشت و محافظت کیهان و نگهبانی خزاین دنیا بر اشیح

حواله فرمود و رایت فتح آیت در بیست و سیوم جمادی الاول سنه سبع و

ثمانمایه که آفتاب در منصف قوس بود و شرف مشتری بطالعی که منجمان اختر

بزوه دانش آیین اختیار نموده بودند از سمرقند روان شد و روی توجه

بقشلاق افسولات آورده بموضع قرابلاق از سعد نزول افتاد و شاهزادگان

کامکار و امرای نامدار ملازم موکب همایون شدند و کثرت سپاه مور شمار

شیر شکار که از اطراف و جوانب بجنبش درآمدند از حیز قیاس و تخمین بیرون بود

ز آوازه عدل صاحبقران :: بجنبید یکسر زمین و زمان :: بغرید کوس و

دیجو شید دشت :: خروش سپاه از فلک برگذشت :: ز هر جانبی لشکری

برید :: روان فوج آراسته در رسید :: علمها برافراخته رنگ رنگ :: نموده

تیغ خور از گرد رنگ :: ز بس جوش لشکر به براه و در راه :: بسیط زمین تنگ شد

بر سپاه :: همه با دل شاد و با ساز جنگ :: همه گیتی افروز با نام و ننگ :: نهان شد

همه روی هامون ز نعل :: هوا یکسر از بیرقان گشت لعل :: بید بر زمین بیشه را

جایگاه ٭ ٭ اندر هوا باد را مانده راه ٭ ٭ به پیش اندرون کوس و پیل ٭ ٭
زمین شد بکردار دریای نیل ٭ ٭ رایات کیوان رفعت آفتاب اشراق
از قرابلاد نهضت نموده مهد ضمان [illegible] همین خلاق راه ایلاق
روان شد و چون بعد از طی منازل سایه وصول بر [illegible] نالمق انداخت
فراش صنع وَیُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ سایه بان کحلی کران تا کران
آسمان بر افراخته برقی کران و بارانی طوفان بنا بدید و بادی عظیم وزیدن
گرفته برودت هوا بغایت قصوی رسید و موکب ظفر قرین از انجا کوچ کرده
و دیگران عزم برقرار رانده واقسولات از فر وصول و نزول و حلول رایات
سعادت ایات نزاهت روضات جنات یافت و چون آن محل ریگ
بوم ست و هیزم بسیار فرمان قضا جریان نفاذ یافت که در انجا جهت قشلاق
نورهای خاص پادشاهزاده کان و امرا و لشکریان تا هریک بجای خویش
فرود آمدند و خسرو انجم سپاه اقلیم سپهر در زمستان خانه جدی بجلوه گری
درآمده و شدت سرما با آنکه نصاب بکمال داشت روز بروز می افزود و چون

دران سال بحسب فصل شتا از معهود دیگر سالها خشکتر میکذشت آفتاب

عالمتاب از شرمساری اکثر اوقات در حجاب سحاب متواری بود و ابر

باگریه و زاری در کوهرفشانی و کافورباری سه برهی ابر از گسستن آسمان و از

[illegible] کافور ریز دکه که بار بجای شد چهر مهر از برف خسته : بدی از ابر چشم

آویزسته : ز بسیاری ابر بسته مادام : زمین کفتی که است از نقره خام :

ز بس نم کام از ابر مکدر : هوا بنداشتی شد آبگیر : ز سرما ید تمناش گردون

که سازد بر تن خود پوست وارون : بدریا ماهی از حسرت برآورد که کاشیانه

باشد با سمندر : به بستان مرغ را نعل اندر آتش : که خوش بر بابرق کرد

فراقش : بزاری گشته زاهد در مناجات : که ما عاصی بود روز مکافات

بصوا جانور زان گشت بابست زتوتش روزها با بیت وابت چه گویم

وصف آن سرما که چون بود که از سرما دل اشجار خون بود ذکر قصه و شرح

حالی که در تشلاق اقبولات روی داد در باب عشق است که شیر نر زبون آید

ازو بحریست که طرفه ها برون آید ازو که دوستی کند که روح افزاید انده :

که دشمنی که بود چون آید از خدا امیرزاده خلیل سلطان بن شاهزاده میرزا میران شاه

جهان سلطان دختر زاده امیر [illegible] علی را در حباله نکاح داشت و امیرزاده

علی خواهرزاده حضرت صاحبقران بود از قضا امیرزاده خلیل [illegible] پادشاه

ملک که از کنیزکان امیر حاجی سیف الدین بود تعلق خاطری پیدا شد و آن سودا

در خیال شاهزاده نوعی استیلا یافت که عنان اختیار از قبضه وقار و اصطبار

تنگ بار در ربود و در حضرت صاحبقران او را بحجت نکاح در آورد و چون خرم

شاهزاده از آن قضیه آگاه گشت شعله غیرت در باطنش اشتعال یافته و آن حال

در سمرقند بعرض حضرت صاحبقران در رسانید فرمان قضا جریان باحضار شاد

ملک صدور یافت شاهزاده نوعی ساخت که او را نیافتند و از آن معنی آتش خشم

تیزتر گشته حکم شد که او را پدید آورده تا بجز سازند و امیرزاده پیر محمد جهانگیر چون

او درخواست کرده و امضای آن حکم در توقف افتاد و باز در افواه

بمسامع علیه رسانیدند که شاهزاده او را نهفته در خانه دارد امر عالی نفاذ یافت

که امیر برات برفت و او را بیاورد و قهرمان قهر بقتل او فرمان داد مهد اعلی سرای ملک

خاتم را به اضطراب شاهزاده دل بسوخت و کمال محبت و دلنوازی حضرت

صاحبقران با اولاد و احفاد و اخلاف معهود است با امیر شیخ نورالدین و امیر

شاه ملک بر سبیل مواضعه راست داشت که در مایه سریر اعلی راست دارند

که در صدف وجود این عورت دردانه اصیل از اصلاب شاهزاده خلیل مکنونست

و چون این سخن معروض گشت اشاره شد که او را بمهد اعلی تومان آغا سپارند

تا بعد از وضع حمل فرزند را محافظت نماید و او را ایلچی از غلامان دهد و بموسم زمستان

در قشلاق اقسولات یرلیغ عالم مطاع نفاذ پیوست و شاهزادگان و داروغگان

تمام ممالک نشانها نوشتند مشتمل بر آنکه هر کس در محل حکومت خود مراسم

عدل و دادگستری شعار ساخته در بند رفاهیت و آسایش خلایق باشد و بسخن

و اغوای اصلا گوش التفات ننمایند و رعایا و زیردستان که ودایع حضرت

پروردگار اند لطف و مرحمت واجب دانسته نوعی بسر برند که روز بروز باز

خواست ندامت نباید کشید و در حضرت ذو الجلال خجالت و انفعال نباید دید

هر آنکس که خواهد که یابد بهشت بگردد دگر گرد کردار زشت هر آنکس که او راه نبرد

بجستن آنچه باید خرد جان تیره نبست · دو بین پایه کاهش بلندی بود · که پر سود را

ارجمندی بود · به نزدیک ایزد زرتخمی که گشت · بیابد بپاداش خرم بهشت ·

زداد و دهش گر کنی بود تار · بگیتی بماند هسی یادگار · که جاهی بهر کس کند آفرین

بر آن شاه که آباد دارد زمین · ز یزدان و از ما بر آنکس درود · که گنج ستم را

ز عدلش بفرسود · همه گوش دارید و فرمان کنید · ازین پند آرامش

جان کنید · و هر نسخه ازان مصحوب معتمدی بیکی از شاهزادگان و حکام

ممالک فرستادند بموجبی که مقرر شده بود امیرزاده خلیل سلطان بتاشکنت

رفت و امیرزاده سلطان حسین بصبرام و از اطراف و جوانب از برای

اردوی لشکرها و کردونها از انواع ماکولات ضروریات و اسباب

زیاده که نهر و ولایت انداخته بودند و درین اثنا باردوی اعلی میرسانیدند

عاطفت پادشاهانه مجموع آنها را بر شاهزادگان و امرا و لشکریان بخشید

و هم درین اثنا از خراسان سید علی خواجه از پیش میرزا شاهرخ آمده

خبر صحت ذات شاهزاده رسانید و رای صواب نمای امیر برندوق را

بجانب ناسکنت روانه داشت که برسانیدن تغار لشکر ظفر انتظام نماید و فرط
رحمت بادشاهانه شاهزاده کان و امرا افرموده بودند که هر یک از
حال تومانها و هزاره جات و قبایات و صدجات خویش بیک باشند
نوعی غمخواری نمایند که دران راه هیچ آزیده راجبت فروری باز مانده
نگشند لاجرم اجاد لشکریان کثرت و بسیاری خیان موجب گشت که یک
سوار بضرورت از انچه باید چندانیه باخود داشت که دارای ده بانی
توان کرد دران یساق چندین هزار غله تخم غله بود و چندین هزار جفت گاو
قلبه رانی و مزارع که هنگام رفتن غله کاشته بروند تا وقت گشتن بجد
درو کرده بجار لشکر بیاید و بر همین نسق همه اسباب و الات یک از صنوف سلح
و یراق و انچه در محاربه و مدافعه بکار آید مهیا و اماده و انجمله چندین هزار خرو از غله
مقرر بود که برارابها باخود ببرند و چند هزار جفت گاو و قلبه رانیه و مزارع همراه باشد
و بهنگام رفتن راه بکارند که تا در باز گشتن بکار آید و چند هزار شتر البتن
همراه بود که بر فرض احتیاج شیر ایشان مدد قوت لشکریان باشد و المحق علیه

که شمار آن لشکر ما ایل قیاس و بحیز عقد نتوان کرد و با چندین اسباب
و آراستگی عجب که گردون بر شش هزار در زیر رایت اقبال صاحب
شوکتی دیده باشد و هیهات هیهات که بعد ازین بنید خلایق بسیار از مشاهده
عو ی کلان و آن عظمت و کامکاری که حصول آن و مثل آن در وسعت
خیال هیچ عاقل نمیگنجد متحیر و متعجب مانده بودند و زیرکان را از ملاحظه
اذا تمّ امر دنا نقصه گشت خوفی عظیم طاری شد و بر زبان مردم جاری
و چون در عقب آن لشکر آن و شوکت و اسباب در معسکر ظفر پناه ماند
زمان جمع آمد آن دغدغه زیاده گشت و اندیشه بخاطر راه یافت و خلق را
در دهان این در بیم در جا گشت که یا رب تو این شاه را لایزال نگهدار
از آسیب عین الکمال : الٰهی تو این دولت پایدار : ز چشم بدان دار ایمن
گوشه دار گفتار در نهضت رایات نصرت آیات از اقولات در وقتی که آفتاب
مستوز در آخر درجه جدی بود و شدت سرما به مرتبه که نطاق نطق از احاطه
توصیف آن قصور داشت چنانکه بسیاری از مردم و چهارپایان در آن راهها

تلف شد چنانچه بسیاری را دست و پای و گوش و بینی و دیگر اعضا بیفتاد و اکثر
اوقات ابر آسمان کران تا کران افق کلاه بسته بود و برف قیروان زمین بهم پیوسته
ز بس ابر و برف اندران بهمن و شت تو گفتی فلک چون زمین گشت پشت
و دران ایام آخر قران علوین در مثلثه هوائی در برج دلو وقوع یافت
چون داعیه احراز فضیلت جهاد در خاطر صاحبقران پاک اعتقاد بغایت قوی بود
صبر نفرمود تا سورت شدت هوا بشکند و از کیفیت راه های آن موضع
استفسار نمود و منزل بمنزل از چگونگی آب و علف و براری و جبال استکشاف
نمود و وثوق افتاد و بدست توکل بعزم درست رایت توجه برافراخت
و رای خورشید اشراق بر تو فرمان انداخت که امیرزاده خلیل و امیرزاده
احمد و امیر خدایداد حسینی و برکه شاه ازلات و امیر شمس الدین عباس
و پسر امیر بردوق و محمد درکلیس برلاس و رستم طغی بوقا و برادرش
پیر محمد و نوشیروان و پسر بوبان آتلمش و عبدالکریم حاجی سیف الدین و پسر علی
منکلی بوقای سیلدوز و سعادت تمور تاش و دیگر امرا بر حسب معهوده

در جوانب تاشکند و شاهرخیه و صبرام قشلاق کرده بودند چون آفتاب
به نیمه حوت رسد مجموع به جنبش در آیند و بیکبارگی توجه نمایند و امیرزاده
سلطان حسین که بطرف دشت قبچاق و یسی و صبرام بود چون بهار شود
او نیز بی توقف سوار گردد و چون رایات نصرت شعار در ضمان حفظ
پروردگار از اقولات روان گردید شب در میان بادزن نزول کرده
و از انجا کوچ کرده تمارشا اما و از انجا بسلطان شنخ و از انجا بقریه زرنوق
از آب سیحون بر بالای یخ عبور نمودن لشکر محشر حشر قیامت اثر با ترار
نزول فرمودن و از انجا از آب سیحون بر بالای یخ عبور نموده نزول فرمودند
و از آب سیحون از غایت سرما بنوعی یخ بسته بود که دو سه گز می بایست
کند تا آب بر توان داشت چه دران سال از اوایل قوس تا آواخر حوت
در مجموع گذرها سیحون و جیحون لشکریان و کاروانیان و آرابه ها و
سایر چهارپایان و غیره ها بر روی یخ میگذشتند و از کنار سیحون
بسعادت سوار شده روز چهارشنبه یازدهم رجب سنه مذکور در اترار

سرای بهبودی بیک نظر نزول همایون اختصاص یافته و تمام شاهزادگان
و امرا و خاصگان که بدولت ملازمت فائز بودند هر یک بخیمه های خود فرود
آمدند و از غرایب اتفاقات آنکه در سرای که محل نزول همایون بود هم در
روز وصول آتش از مجمر نجابتی که در گوشه از خیمه بود در سقف خانه افتاد و
احتراقی واقعه شد و در همان زمان فرونشاندند اما اینمعنی موجب ازدیاد
تشویش خاطر دولتخواهان گشت چه در آن ایام مردم خوابهای پریشان
دیده بودند و از حادثه که وقوعش نزدیک رسیده بود در خاطرها اثر کرده بغایت
اندیشناک و هراسان بودند ولا بدل للمقدر و ان یبلونا تغیر شد تا میر
موسی را پیش از باحتیاط ملاحظه راه عبور شتر و صاحب قران بی همال موسی رکنال را
ارسال فرمود تا راه نیک تفحص نماید که می توان گذشت یا هنوز نه واو با امتثال
امر مسارعت نموده و احتیاط کرده باز آمد و عرضه داشت که اصلا عبور ممکن نیست
و دیگر بر حسب نفس نموده بطرف سرام و عقبه قلاربهم آن مهم شتافته بود او هم
معاودت نموده و تقریر کرد که در عقبه دو نیزه بالا برف نشسته ست

بوسیلهٔ شاهزادگان و امرا امداد اهل تردد بودند و الهام بملازمت سعادت امدور
و بمراحم خسروانه ممتاز و سرافراز شدن و بوعدهٔ خفوجر بیه امیدوار از حضرت
سلطنت دشت قبچاق گردیدن قراخواجه فرستادهٔ تقتمش خان از روی گستاخی
مفتنو وانده بی‌باک و هر مسکر دید و دست امانت توسل بعد ابا با بحز و الحاح بود
مشارالیه را بدرگاه عالم‌پناه فرستاده بود و در ثنا از پس تقتمش خان که
از مدتی در صحاری دشت قبچاق بدحال و سرگشته میگشت قراخواجه از نوکران
قدیم او بدرگاه عالم‌پناه و روزی که حضرت صاحب‌قران صدرخانهٔ دیوان ملک
شکوه را بفر مسند سلطنت مآب رفعت چرخ برین بخشیده بود و تایزی اغلن
که از نژاد اوکدای قاآن و تاشتمور اغلن و جلوه از نسل جوجی خان بر طرف
دست راست نشسته بودند و دیگر جوانب از حضور شاهزادگان جوان بخت
میرزا الغ بیک و میرزا ابراهیم سلطان و میرزا ابابکر وغیره آراسته بود ایستاده در
تقتمش خان بوسیلهٔ امرا و جماعهٔ مذکور بملازمت رسیده و بزبان اعتذار
عرضه که جزای سزای کفران نعمت و احسان دیدیم و کشیدیم اگر عاطفت پادشاهانه

رقم عفو بر جرایم این ضعیف کشد بعد ازین سر از ربقهٔ طاعت [illegible]ی آنجا بده
متابعت برون نکشد و نهد مکارم اخلاق ملوکانه فرستاده مذکور را
نوازش فرموده استمالت نمود که بعد ازین یورش بعنایت الهی الوس
جوجی را باز استخلاص نمایم تو با ما وسپارم و در خاطر همایون چنان بود که بعد از
چند روز که از اترار بعزم غزو کفار ختا نهضت فرماید خوانین و شاهزادگان
که برسم شتالیت ملازم بودند باز کرده اند و قراخواجه را نیز رخصت انصراف
داده با تحف و هدایا جهت توقتمش خان روان سازد و نگاشتهٔ تقدیر غیر
آن بود که گفته شد رحلت حضرت صاحبقران ازین دار غرور بسرای سرور
و انتقال آن حضرت ازین خاکدان به بهشت جاودان در [illegible] آن خاقان
گیتی بجوار مغفرت رب رحمانی و کریم منانی ای دل ز غبار تن اگر پاک شوی
تو روح مجردی بر افلاک شوی عرش است نشیمن تو شرمت بادا کآیی و مقیم
خطهٔ خاک شوی: نسیم اعزاز و تکریم از حریم تعظیم می وزد و روایح نسیم
لطایف و معارف مشام جان سعادتمندان نکته دان میرساند از

با به قدر و منزلت انسان بمقتضای فرموده نظم آنکه نص کلام حق گویاست

که جهان را برای او آمده است: آنکه این خلعت خلافت حق: جز به بالای او

نه آمد راست: صلی الله علیه وسلم از آن برترست که محل تصرف و ترفع و

منزل و آسایش او همین سرای فانی باشد و مقصد او تنگنای عالم جسمانی

دهد سه خاک دان جهان دل منه که جای دگر: برای مسکن تو برکشیده اند

قصور: چه حقیقت دنیا با و حکم کشت زاری دارد که دهقان باندک زمانی

که بشغل زراعت قیام نماید و او را محصول آن مدخر گشته روزگار بسیار بکار آید

و از بینست که مهندس کامل حکیم علیم و معمار صنع لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ

فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ . در دار الخلافه انسان را نوعی ساخته و برداخته

که از آن مدرجا مع بچ شارع بصوب عالم بصایع که دوست که هر یک

زان شوارع طایفه مخصوص از قوافل اخیار دانا را علم و قدرت آفریدگار تعالی

و تقدس بآن خطه بدیع آیین در می آیند محل توقف درست و لی آن

ولایت میرسند تا بآن خبرست و شعور از هستی میکانکی آفریننده و بمه در زنده

مبدعات مخلوقات مندرج است به رده صانع واطلاع به حقایق
او سبحانه تعالی فایز کردد و وظایف بندکی و پرستش تقدیم رسانیده شکر
و سپاس شمه از نعم بیقیاس که درباره او کرامت فرموده بجای آورد
وبعد از حصول سعادت معرفت که مقصود از تعلق جوهری آن صفا
و پاکی با پیکر مکدر خاکی همانست روی التفات از جسم وجسمانی
کردانیده آن بیش نسبت انداز دو دیده فبصرك الیوم حدید یکبار بمنظار
عالم ملکوت و مشاهده جمال وجلال حی لا یموت بردازد وجاودانی
فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر بلذت انس ونعیم وصال مستسعد
ومستبشر باشد فرد عارفان را جنت ملکوت نبود جز جمال جانان قوت
واعراض کل نفس انسانی از تدبیر و تصرف پیکر جسمانی را مرکب نفوس
نسیان آن را اعظم مصیبات و بلیات دانند اکرچه فی الحقیقت تمامی سعادت
و کمال نفس موتست لهذا قد مای حکمای که حکم انوار علوم از مشکوه وحی انبیا
عظام علیهم الصلوه والسلام اقتباس نموده اند تعریف آدمی بحی ناطق مایت

نموده اند که هر چند حال بعضی نفوس که مرهوب اسمای جلال حق باشد
چون مضل و مذل و قهار و منتقم نظایران در عالم تمثیل صعب و هولناک
مینماید و چون بنیاد ایجاد محض لطف و رحمت بی علت است و قضیه سبقت
رحمتی علی غضبی محقق و مکرر کمال کرم و بردباری هو و فور غفور و غفاری
حضرت باری امیدواری میبخشد که ازواج مومنان موحد را مرجب بشارت
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم ۰
دستگیر اند رباعی گویند بخشد گفتگو خواهد بود ۰ و آن یار عزیز تند خو خواهد بود
از خیر محض جز نکوئی ناید ۰ خوش باش که عاقبت نیکو خواهد بود ۰ بتخصیص سعادتمند
که ارشاد توفیق پیش از حلول واقعه ۰ ولی ناگزیر موت عنان اهتمام
از صوب ارصوب اشتغالی که بمجرد اغراض دنیوی باز گردد در تابد و بصدق
همت متوجه تدارک تلافی جرایم و زلات گذشته باقی عمر از برای خانه
باقی ماند و لله در من قال ولا بکوش که باقی عمر دریابی ۰ که عمر باقی

ازین عمر بکذریابی اتمام تمهید این واقعه هایله ورجوع بقصه نوع الحادثه نازده

بیان کیفیت مرض و شرح مضمون وصیت از زبان صاحبقران با خواتین و امرا

و ازشواهد شمول عنایت و مکرمت ملک متعال و پادشاه لم یزل لایزال صاحبقران

بیمثال انکه در آخر دورشان هفت ساله که از معظمات ممالک ربع مسکون

تمام بحیطه تصرف و ضبط خدام زوی الاحتشام سپهر انتقام در آمده بود داعیه عدالت

و داد گستری که اصل جبلت همایون آنحضرت مجبول بود بران نوعی

قوت کرفت و استیلا یافت که همکی همت عالی مصروف کشت بر استکشاف

احوال و اوضاع رعایا و زیر دستان و اشاعت آثار عدل و احسان نسبت

با ایشان چنانچه در مواضع داستانهای سابق مستفاد میشود بسیار داد و دهش

کیتی اباد کرد و دل خلق عالم را همه شاد کرد خاطر خطیر درین شد بود که فیما بعد

اوقات فرخنده سمات باری کاصرف کرده شود که کفارت ایام سوالف

کردد و در محو تقصیرات و تفریطات کذشته مصدقه وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ

التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ تحقیق آید بعد ازینجا از معاودت

یونخشی بیست ساله و تسخیر آن اقالیم عزم جهانی و تسخیر ختن و ماچین و چین و
ختای از سمرقند بخطه اترار رسیدن و بیکباره در سنه هفتصد و هفت بستر آرای
مرض الموت شدن صاحبقران گیتی ستان و تقدیم توبه و انابت از منکرات و معاصی
امیدوار قبول مغفرت گشتن و این قصه بعد از معاودت مستقر سریر سلطنت
بانکه شاه و سپاه در هفتم سال بوطن باز آمده بودند و هنوز پنجاه تمام در وطن
نگذشته بود بی توقف عزم رزم کفار چین و ختا جزم کرد و روی توجه بدان
دیار آورد بموضعی که شرح داده شد و در اثنای آنکه رایت افتخار خطه اترار
که از سمرقند تا اینجا هفتاد و شش فرسخ شرعی است از فر نزول همایون موکب شمار
از شقف طارم فیروزه حصار برگذشته بود روز چهارشنبه و هم شعبان سنه سبع
و ثمانمایه مزاج همایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفته و تب محرق طاری شد
و لسان فحوای سپیده دم که شدم محرم برای سرور شنیدم آیت توبوا
الی الله از لب حوریه مترنم گشته بعزی درست وینی صانع صادق از جمله منکرات
و معاصی توبه فرمود و بوحدت مرض و شدت آن زمان زمان افزوده سه

چو می شد فزون دم بدم رنج شاه ❊ بصبت گرفتند خورشید و ماه ❊ چو از

دادش ناله دادی خبر ❊ زغم خلق را پاره میشد جگر ❊ دران دم که میزد

دم دادناک ❊ زن و مرد را بود باهم هلاک ❊ ز دست مرض شد طبیعت زبون ❊

نه ارام ماند و نه صبر و سکون ❊ همایون تن شاه را دفع رنج ❊ نه ملک و سپه بود

و نی مال و گنج ❊ ز تاب مرض چون زبون شد مزاج ❊ نه تخت آمدش

سودمند و نه تاج ❊ و با آنکه مولانا فضل الله تبریزی که از زمره اطبای حاذق

بود و ظفر کردار ملازم رکاب سعادت انتساب بود در معالجه و تداوی

سعی بلیغ مینمود روز بروز خستگی استعداد یافت ❊ چو آمد قضا از مداوا چه سود ❊

چه جای پزشک از مدا چه سود ❊ نبود اندران درد امید شفا ❊ ندانند تا اجل را

طبیبان دوا ❊ چو ز اندازه بگذشت سوء المزاج ❊ فرو ماند علاج طبیب از علاج

شد اعضای شاه از مرض سخت سست ❊ ولی بود دانش چو اول درست ❊

بدریافت قرب زمان رحلت خود جمع فرمودن حضرت صاحبقران خوانین و امرا

نامدار را و از سر تیقظ و هوشیاری نامه وصیت بدو گفتن چون قوای

دماغی از اول تا آخر سلامت بود چنان چه بنفس مبارک با وجود زحمتی
چنان به پرسش احوال لشکر و نسق آن مشغول و چون برای صایب دریافت
که مرض هایل را علاج نیست دل بر وقوع حادثه ضروری نهاد و خوانین
و خواص امرا را حاضر گردانید و از سر تیقظ و بیداری بوصیت مشغول گشت
که بیقین میدانم که مرغ روح از قفس قالب پرواز خواهد نمود پناه بدرگاه
خدای جان بخش جان ستان بردم و شما را بلطف رحمت او سپردم
می باید که اصلا نوحه و زاری نکنید و فغان بر ندارید که جزع و فزع درین
قضیه بکار نیاید + مدرید جامه منالید زار + مگردید آشفته و بی قرار + مرا
از فغان شما نیست نفع + که گر دست اجل را نگرداند دفع + امرزش مرا از
خدا بخواهید و روح مرا از فاتحه و تکبیر شاد گردانید بحمد الله بمدد توفیق معموره
عالم را چنان ضبط کرده ام که امروز در تمام عالم و ایران و توران کس را
مجال آن نیست که سر فضول بردارد و یا بدست جور و بیداد کی بیچاره را بیازارد
و از فضل بی شمار ملک غفار چشم دارم که گناهان مرا اگرچه بسیار است آ

بهمین بخشد که دست تعرض ظالمان از دامن روزگار مظلومان کوتاه کرده
و نگذاشتم که در زمان سلطنت من بر ضعیف زوری رود مگر آنچه آن
نرسانیده باشد و مرا از آن خبر نباشد اگرچه دنیا ثباتی ندارد و چنانچه با من
وفا نکرد با شما هم نخواهد کرد از سایر فرزندان نامدار و شهزادگان کامکار
میرزا پیر محمد را بر ولی عهدی و جانشینی بر سلطنت تختگاه سمرقند برگزیدن و امرا
و شاهزادگان را بمتابعت و معاونت او سوگند آن مغلظه و پیمانهای
موکده تاکید امر فرمودن لیکن آن را مهمل گذاشتن سبب آشوب ممالک
و ناایمنی راه و طرق و مسالک و بی حضوری جمهور خلایق گردد و هر آینه روز
قیامت از آن بازخواست خواهد بود اکنون فرزند پیر محمد جهانگیر را ولیعهد
و قایم مقام خود گردانیدم که تخت سمرقند در فرمان او باشد و او از
سر تمکین و استقلال بتدبیر مصالح ملک و ملت و کفایت مهمات لشکری و رعیت
قیام نماید شما می باید که متابعت و مطاوعت او بجا آورید و باتفاق و تقویت
و تمشیت او بجان کوشیده تا تمام عالم بهم بر نیاید که موجب تشویش و پریشانی

کرده و تسبیح آفریده را یارای آن نبود که باظهار مخالفت و سرکشی جسارت
نماید و بعد ازین نصایح فرمود که مجموع بزرگان و امیران حاضر شوند و بسوگند
مغلظه موکد گردانید که وصیت مذکور بجا آرند و مخالفت او بهیچ حال روا
ندارند و دیگر امرا سرداران را که غایب اند بهمان وتیره سوگند دهند قلق
و سادق نمودن امرا باستماع وصیت بانی انها ورز در اظهار رفد و تبیت
و متابعت حکم نمودن بولیعهدی شاهزاده بیرمحمد جهانگیر انار الله از استماع
این کلمات در قلق و اضطراب افتاده و آب حسرت از دیده نمناک
برکشودند دل خونین از جان برداشتند و روی اشک آلوده بر خاک
نهادند و امیر شیخ نور الدین و امیر شاه ملک با دلشکستی عظیم و دل از بیم
دو نیم زبان عجز برکشودند که جان و روان ما همه فدای یکدم زندگانی
حضرت ما جهانبانی باد کاشکی عمر ما جمله برابر یک ذره قبول حیات آنحضرت
می افتاد که بطوع و رغبت فدا میکردیم شعر گر از جان ما سود بودی ترا :
نبودی دریغ از تو جانهای ما : ولی این زمان هیچ تدبیر نیست نه که امکان

بعیر تقدیر مثبت : اگرچه ما بندگان را بی وجود شریف حضرت صاحبقرانی هیچ
تمتع از زندگانی نخواهد بود لیکن ما دام تا نفسی در تن و رمقی در جان باشد
پای خدمتکاری از جاده جان سپاری و طاعت گذاری بیرون
نخواهیم نهاد که بنده اگر خلاف رای ولی نعمت بیندیشد هیچ برخورداری نه بیند
در نیمدت که بندگان بسعادت ملازمت آستان سرفراز بوده‌ایم جز بندگی
و سرافکندگی شغلی نداشتیم و در حیات باشیم همان طریقه خواهیم سپرد
بزبان این سخنان میگفتند و بالماس مژگان جواهر اشک خونی می سفتند
ز غم کرده از دیده دریا روان : ز جان رفته آرام و از تن روان : بعد
از ان عرضه داشتند که اگر فرمان باشد امیرزاده خلیل سلطان و امرا را نیز
فرستیم تا باتفاق از تاشکنت متوجه درگاه عالم پناه گردند و دولت دیدار
واپسین دریافته وصیت از زبان مبارک بشنوند که هر چند ما بندگان بر حسب
فرمان صورت قضا یا با الکف خواهیم گفت چنان نباشد که خود بالمشافهه
استماع نمایند آنحضرت فرمود که وقت بغایت تنگ رسیده و پیش از این

مجال امثال این گفتگو نمانده آنها که غایب اند حاضر نمی توانند شد و دیدار
بقیامت افتاد و شمارا نیز چندان ملاقات نمانده و بحمد الله تعالی مرا از مرادات
دنیوی هیچ نمانده مگر دیدار فرزند شاهرخ که میخواهم یکبار دیگر اورا به بینم
و میسر نشد الحکم لله و بعضی از شاهزادگان که ملازم بودند درین حال مجتمع شده
مترصد بودند که حال آنحضرت بچه می انجامد استماع این سخنان عنان تحمل
و شکیب از قبضه اختیار ایشان ببرد و بجزع و فزع درآمدند و هول آنحالت
جگرسوز خون از دل و فواره از دیده همگنان روان ساخت حضرت صاحبقران
روی بفرزندان کرد و فرمود که هرچه درباب مصلحت مملکت و رفاهیت
خلایق گفته اند یاد دارید و از حال رعایا و زیردستان غافل مباشید و قبضه
شمشیر را بدست شجاعت و مردی محکم گیرند تا همچون من از ملک و پادشاهی
برخورداری یابند ممالک توران و ایران را از مخالفت بپرداختم و بعدل
و احسان معمور و آبادان ساختم اگر موجب وصیت های من عمل کنید
و داد و دانش پیش نهاد همت سازید سالهای فراوان دولت و مملکت

برشما باند که اگر میان شما اندک مخالفی واقع شود و نتیجه نیک ندهد و دشمنان را
خیالات بد مانع راه یابد و تدارک مشکل باشد چو باشید بر عهد خود استوار
بود مملکت بر شما پایدار ۞ دیگر هر یکی رای دیگر کنید ۞ وگر خود خلاف مقرر کنید ۞
بر از فتنه گردد بسیط زمین ۞ خلل را آید بملک و بدین ۞ و بعد از شدت
مرض تزاید پذیرفته لو قواقی عظیم طاری شد با آنکه در بیرون حفاظ و موالی
بختم قران مشغول بودند اشارت علیه صدور یافت که مولانا هبة الله و
مولانا عبد الله باندرون آمده در بالین تلاوت کلام مجید و تکرار کلمه توحید
مواظبت نماید و چون شب درآمد و عالم از غایب شدن پادشاه هفت اقلیم
گردون لباس سوکواری در گردن انداخت میان شام و خفتن بر وفق حدیث
مَنْ كَانَ اَحْسَنَ كَلَامِهِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ زبان ترجمان
حال چنان ساخته کلمه توحید را چند مرتبه ادا فرموده و روح بداعی یَا اَیَّتُهَا
النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی اِلٰی رَبِّكِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً تسلیم نمود اِنَّا
لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ مثنوی در رنج آن شهنشاه صاحبقران ۞ جم تاج بخش
کار

ممالک ستانی ؛ دریغ آنکه دیگر نیابند هیچ بصد قران صاحبقرانی چنین ؛
دریغ آنکه دیگر نه بیند سپهر ؛ نظیرش در آئینهٔ ماه و مهر ؛ دریغ آن خداوند
دیهیم و تاج ؛ کزو بود آئین دین را رواج ؛ دریغ آن جهاندار پاک اعتقاد ؛
صلاح و پناه و بلاد و عباد ؛ و این واقعهٔ هایله جانسوز در شب چهارشنبه هفدهم
ماه شعبان سنه سبع و تسعمایه هجری اتفاق افتاد و موافق چهاردهم اسفندار
مذ ماه جلالی ست و عشرین خانی که آفتاب بهشتم درجه حوت رسیده بود
و ظرفای روزگار این تاریخ را بعبارت مختلف کرده اند از انجمله مولانا
بهاء الدین جامی این رباعی گفته رباعی در فوت تاریخ آنجناب سلطان
تمر آنکه چرخ را دل خون کرد ؛ وز خون عدو روی زمین گلگون کرد ؛ در هفده
شعبان سوی علیین تاخت ؛ فی الحال و رضوان سر و پا بیرون کرد ؛ و دیگری
گفته که رباعی در بیان سنین عمر سامی و مدت سلطنت کردن شهنشاهی که ماوا
بس بهشت جاودان آمد ؛ وداع شهریاری کرد تاریخش همان آمد ؛ و سن مبارک
۱۰۲۰۰۱۱۰۲۰۵۰۲۰۷ ۲ ۱ ۴ ۶
آن حضرت هفتاد و یک سال رسیده موافق لفظ الم صدر اعظم سوره کریمه آغاز کلام الله

ومدت سلطنت آنحضرت بی همال بر سبیل استعداد بیست و هشت سال بود و عدد سی و سه
حرف که ماده افضل اذکار است یعنی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و این که ضبط و ثبت صادر از
افعال و اقوال آن معدلت شعار دریا نوال بی سبق رویه و قصد کلمه توحید
اختتام یافت هم از امارات کمال دولت و اقبال است و از موجبات وثوق
رجا و غنیه حسن ظن با آنکه علو شان و رفعت و منزلت و مقام این پادشاه سعید
مبرّ و محصور بر همین ایام سلطنت صوری در دار الغرور نبوده و موافقی است که
سلطنتش با شمار سنین از ذریت روز افزون اتفاق افتاده چه از ذکور اولاد و اسباط
سی و شش پسر و پسرزاده بتفصیل که در فصل آینده باز نموده میشود از موهبت الهی
باز مانده بود بعدد هر سالی از مدت سلطنت و فرمانروائی فرخنده اقبالی منتها اهل
سروری و کشورکشائی اتی اللّٰه یُؤتیه مَن یَشاءُ و از جمله من محاسن سیر
و آثار آنحضرت بحسب مراتب رَفَعنَا بَعضَهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ آنحضرت
مشمول کرامتی گشت که ترجمه متعالی قدر اُولٰئِکَ الَّذِینَ هَدَیهُمُ اللّٰهُ
فَبِهُدَیهُمُ اقتَدِه در موقف مناجات مسلت بوده اند کما حکی الله وهو اصدق
مر

القاطعين عن جنبه واجعل لي لسان صدق في الآخرين تحقيق اللهم عافنا فيه
واجعلني من ورثة جنة النعيم بفضلك العظيم ومنك الجسيم
انك انت التواب الرحيم يا ارحم الراحمين اكرم الاكرمين

چون بیان تجهیز و تکفین آن خاقان مبرور مغفور مشمول روح و ریحان و انتقال
نعش آن صاحبقران گیتی ستان از اترار بسمرقند ثبت ماند و بمشورت
اتفاق امرا و خوانین مطیع الفرمانی با آن جیش کشورکشا بامضای سنت
غزو جهاد در ممالک چین و ختا بهمان هیات مجموعی و موقوف ماندن
ام صواب بمقتضای مشیت قضا بوقوع مانعی چند و سنوح قضایای دیگر
بسبب مخالفت امیرزاده سلطان حسین و استقرار سلطنت عظمی بر
شاهزاده میرزا خلیل وغیره و سوانح درست تواریخ مبسوط و مفصل
و مشروح مذکور و مسطور است لهذا از ذکر آن امرای بزرگ بوده و اخلاق
پسندیده داشته بعد از فتح هند و جنگ رانا حکومت سهرند باو مقرر شد
وقبل ازان حکومت قنوج داشت از تغیر او بمحمد سلطان میرزا عطا شد

چون از حضار معرکه جنگ رانا بود دران فتح القاب او هیچ نوشته نشده خسرو بیک

کوکلتاش و در بعضی مواضع خسروشاه نوشته اند القاب او در فتح نامه

معتمد الملک صادق الاخلاص خسرو کوکلتاش مرقوم شده ولی بیک خازن

از امرای عمده بود و القاب او در فتح نامه معتمد الملک کامل الاخلاص

مرقوم شده بعد فتح ابراهیم لودی حکومت حصار فیروزه به نیابت شاهزاده محمد

همایون میرزا بایو مقرر شده بود و در سنه ... القاب او در فتح نامه عمدة الخواص

کامل الاخلاص مرقوم شده میر نظام الدین علی خلیفه از امرای عمده بود القاب

در فتح نامه مقرب الحضرت السلطانی اعتماد الدوله الخاقانی در خدمت

و محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر نزد آنحضرت مرتبه عالی داشت

و از فضایل و کمالات خصوصاً علم طب بهره مند بود محب علی ولد میر خلیفه

مذکور در فتح نامه القاب او عمدة الخواص کامل الاخلاص مرقوم است تتن افغان

از امرای سلطان ابراهیم لودی سیزدهم جمادی الاول که موکب منصور در انباله

نزول نمود پیش از فتح آمده ملازمت و بعد فتح گریخته بمیان دوآب مصدر فساد شد

۱۸

و از انجا به بلاد شرقیه رفته و از گنگ گذشته سنبهل را محاصره نموده مدد بیگ

تو جین سردار شده وکته بیگ و ملک قاسم و بابا قشقه و ملا اپاق و شیخ گهوران

با سپاهیان میان دو اب به تنبیه او مامور شدند و اینجاعه بایغار بر سر او

رفته و بین ما بیش رفته با این فوج جنگ کرده شکست یافت و از انجا به بلاد

شرقیه رفته باتفاق شیخ بایزید افغان فرملی مجمعه داخان ولد سکندرخان

پیوسته و افغانان محمودخان را بسلطنت بر داشته سلطان محمود خان

خطاب داده بودند و بین و بابر ید رکن رکین طعات و بغات شدند

ولکهنو را از مردم بادشاهی گرفت حضرت فردوس مکانی بعد فتح جنگ رانا

محمد سلطان میرزا و قاسم حسین سلطان را با جمعی از امرای ترک و هند او

فرستادند و بین پیش از رسیدن این فوج از انجا گریخته رفت و لکنو باز

بتصرف مردم بادشاهی در آمد بیگ میرک مغول در اوایل نوکر شاهزاده

همایون بود بعد از ان در سلک ملازمان بادشاهی در آمده و ترقی نمود

داخل امرا شد استاد علی قلی رومی در علم توپ اندازی مهارتی

تمام داشت و در جنگ رانا داروغه توپ خانه پادشاهی بود مصدر ترددات
مردانه شده القاب او در فتح نامه نادر العصر مرقوم شد حبش تیمور سلطان
از امرای کبار بود القابش در فتح نامه برادر عزارشد ارجمند سعادت یار المختص
بعواطف الملک المستعان مرقوم است دران جنگ مصدر ترددات رستمانه شده
جلد و بنام او مقرر شد چندی حکومت میوات بنام مقرر بود از امرای سلطان
جنید برلاس بعد فتح حکومت جونپور یافت و خواهر حضرت فردوس مکانی
که شهربانو بیگم نام داشت در حباله نکاح او بود و پسرش میرزا سنجر از آن عفیفه
تولد نمود محمد داود کردیزی از اهل قلم بود و بعد فتح دیوان دهلی شد دوست بیگ
از امرای سلطان ابراهیم لودی بود بعد فتح قلعه اگره داخل بندهای درگاه شد
القابش در فتح نامه عمدة الاعیان مرقوم شده ملی سور از امرای سلطان ابراهیم
نیز بعد فتح اگره داخل بنده های درگاه شد فیروزخان میواتی از امرای
سلطان ابراهیم بعد فتح قلعه اگره داخل بنده های درگاه شده از جونپور
جاگیر یافت ملا اپاق بعد فتح بحکومت کول و استمالت مردم میان دواب

مفوض شد شیخ کهورن و جمعی دیگر بوساطت او آمدند و بعد فتح چندیری

عاملی خالصات انجا کومک احمد شاه خلجی حاکم زاده تقدیم آن ملک باو

مفوض شد شیخ کهورن کوسه مردی ظریف و در فن موسیقی مهارت تمام

داشت از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح با دو سه هزار کس بندان میان

دو آب بار کرده آمده و داخل بنده های درگاه شد الکاب او در فتح نامه عمده

الاعیان شیخ المشایخ مرقوم شد در محرم سنه نهصد و سی و چهار که بادشاه

بکول تشریف فرموده بودند مشار الیه التماس ضیافت نمود و بادشاه بخانه او تشریف

فرموده او پیشکشهای لایق کشید علیخان فرملی از امرای سلطان ابراهیم

پیش از فتح پسرانش بدست مردم گرفتار شده بودند و او شکسته خورده

گریخته بمیوات رفته بود فتح ملکی را از پسرانش مصحوب معتمدی باستمالت و طلب

او فرستادند و از انجا طلبیده آمده داخل بنده های درگاه شد بوجا گیر یافت

در جنگ رانا سانکا در رکاب بود او در فتح نامه عمدة الاعیان شیخ زاده فرملی

علیخان مرقوم شده شیخ بایزید فرملی از امرای سلطان ابراهیم بود بعد فتح

از بلاد شرقی آمده ملازمت نموده دراوده جاگیر یافت و عنقریب سلطان

محمود ولد سلطان سکندر که افغانان شرقی او را سلطنت برداشته بودند پیوسته

رکن رکین انجا شده و در سنه نهصد و سی و نه که حضرت آستانی بفتح بلاد شرقی

متوجه شدند در جنگ مهاربان از ان فوج اقبال کشته شد فیروز خان سارنگخانی

از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح ان بلاد شرقی آمده ملازمت کرده در جونپور

جاگیر یافت تاج خان سارنگخانی از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح بملازمت

رسیده و داخل بنده های درگاه شد باقی خان در سفر جنباده آمده ملازمت کرده

در سنه نهصد و سی و پنج محمد علی رکابدار از قدیم الخدمتان بود بابا شیخ نیز بدستور

مرشد عراقی از اهل قلم بود در سنه نهصد و سی و پنج که محمد زمان میرزا در سفر شرقی

باستخلاص بهار مرخص شد او بدیوانی خالصات انجا اختصاص یافت شاه سکندر

در سفر شرق مذکور ست تردی لند جنگ بعد از حضرت فردوس مکانی با میرزا کامران

می بود بابا کت آستی سلطان قربان چرخی موسی سلطان اوغان بردی مغول ولد

عبدالوهاب بکه خواجه از امرا بود در جنگی که پادشاه را بر روی دریای سرو

با لشکر بنگاله واقع شد مشار الیه در کشتی که بود غرق شد قاسم خواجه برادر

او بعد غرق شدنش جاگیر و مردم او باین عطا شد انشاه محمد فرملی ولد معروف

فرملی پدرش از امرای سلطان ابراهیم و او ندیم و مصاحبش بود کشته شدن

ابراهیم باتفاق پدرش و بایزید رفیق محمود خان ولد سکندر شد بعد از ان در سنه

نهصد و سی و چهار که حضرت پادشاه متوجه بلاد شرقی بودند بخدمت رسیده

داخل بنده های درگاه شد و رعایت کلی یافته سرکار ساران باو عنایت شد

بعد مراجعت پادشاه میان او و پدرش که همراه مخالفان بود دو مرتبه جنگ شد

و هر دو مرتبه پدر را شکست داد بعد از ان بین و بایزید بر سرش آمدند چون

طاقت مقاومت با آنها نداشت ناچار همراهی آنها بمخالفان پیوست در سنه

نهصد و سی و پنج که پادشاه مرتبه ثانی متوجه شرق شدند از گذر هلدی عبور نموده

ارعرض داشت فرستاده و درخواست عفو جریمه نمود و تعهد کار بندگی خود

اقدام کرده تا وقتی که میرزا عسکری با جنود قاهره از دریای مذکور عبور نمود

شاه محمد با جمعیت خود از مخالفان جدا شده بمیرزا عسکری پیوست و همراه ایشان

بدرگاه عالم پناه آمده مجدداً مورد مراحم شده و بدستور سابق سرکار ان جاگیر یافت

علی ولد یوسف حاکم سنبل شده بود در شعبان سنه نهصد و سی و نیم همانجا درگذشت

جلال خان ولد دریا خان از کبار امرای سلطان ابراهیم در سنه نهصد و سی و پنج

که پادشاه مرتبه ثانی ببلاد شرقیه متوجه شدند با تمام جمعیت خود آمده ملازمت

نمود یحیی نوحانی از کبار امرای سلطان ابراهیم در یورش بلاد شرقیه با هفت

هشت سوار افغان نوحانی آمده ملازمت داخل بنده های درگاه شد و از بهار

و سه و ار جاگیر یافت سید مهدی خواجه از کبار امرا بود بعد از فتح هندوستان

حکومت آباده یافت و عنقریب حکومت بیانه باو مقرر شد القاب او در فتح

نامه عالی جاه نقابت دستگاه رفعت پناه افتخار آل طه و یسین مرقوم شده و تمام

او در نام سلطان محمد میرزا مقدم مذکور شده بعد از فتح کابل مرخص شده بعد چندی

در جمادالاول سنه نهصد و سی و پنج آمده ملازمت نمود و حکومت اناوه یافت

امیر یونس علی از امرای کبار بود القابش در فتح نامه معتمد السلطنة العالیه مؤتمن الحضرة

السنیه مقرب خاص زبدة اصحاب اختصاص مرقوم شده آخر حاکم لاهور شد و تا

انقضای ایام حیات آنحضرت بآن خدمت قیام مینمود درویش محمد ساربان

از مریدان او منظوران حضرت خواجه عبید الله احرار قدس الله سره العزیز و

در خوش صحبتی و فضیلت امتیاز داشت و نزد آنحضرت اعتبار تمام یافته

و در خدمت پادشاه نیز رتبه اختصاص یافت سهل محمد بخشی از امرای کبار بود

در فتح نامه القابش عمدة الخواص کامل الاخلاص [illegible] اصحاب اختصاص مرقوم

شده در سنه نهصد و سی و پنج پادشاه بخانه او تشریف فرموده پیشکش

شایان کشید و قبول افتاد جاندبیک المه قرا قوزی شاه حسین بارکی احوال او

هیچکس سوای نام خبری ننوشته بیرقلی سیستانی القاب او در فتح نامه جنگ رانا سانگا

عمدة الخواص مرقوم شده عبدالله کتابدار القابش در فتح نامه عمدة الخواص

کامل الاخلاص مرقوم شده بود وقت علی ولد یوسف در سنه نهصد و سی و پنج حاکم

سنبهل شده پنجم رمضان از بلاد شرقی مرخص شد مصطفی رومی در تفنگ اندازی

بی نظیر بود در فتح نامه القاب او نادر العصر مرقوم شده قاسم حسین سلطان

دختر زاده سلطان حسین میرزا در فتح نامه القاب او فرزند عزیز جناب سلطنت

ملقب المختص بعواطف الملک الدیان بعد فتح جنگ رانا حاکم بداؤن شد احمد یوسف
بوغلاچه القابش در فتح نامه عمدة الخواص مرقوم شد سید یوسف سوای نام القابش
ننوشته شیخ زین خوافی از فضلای وقت است نسبش بیک واسطه بشیخ زین الدین
خوافی میرسد قدس سره علوم متعارفه و رزیده بود وحدت طبع داشت و از نظم
و نثر واقف اگاه فتحنامه جنگ رانا سانگا انشای اوست بعد از انکه شاه
اسمعیل خراسان را گرفت و در پی ایذای اهل سنت زین بسبب تسنن از انجا
هجرت کرده بکابل آمد و ملازمت بادشاه نموده داخل مخلصان و مصاحبان
گردید و بمرتبه صدارت کل ترقی نمود و در فتح نامه که انشای اوست القابش
دستور اعاظم الصدور بین الانام ملاذ الجمهور مؤید الاسلام مرقوم نموده از نظر
بادشاه گذرانید و مصدر قبول و تحسین گردید کچک علی بعد فتح هند حاکم کول شد
و در انجا بود تا وقتی که هنگامه رانا برخاست و از هر طرف فتنه قایم شد
الیاس خان نامی از مردم هندوستان درمیان دواب جمعیت کرده بر او
آمد و کچک علی گرفتار شد بعد شکست رانا محمد علی جنگ جنگ و کهورن بر او

بی جنگ گریخت و کچک علی خاصی شد و الیاس خان در آب او ار یکه دستگیر
شده چون بحضور آمد بموجب حکم زنده پوستش کندند بیبن خان کرک انداز
از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح داخل بنده های درگاه شد و در هنگام
رانا سانگا از اردوی معلی گریخته بسنبل رفت حسن خان باری وال
هم از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح داخل بنده های درگاه شد و
در هنگامه رانا سانگا از لشکر منصور گریخته نزد رانای مقهور رفت میرزا
سلیمان نبیره ابادرکلان و خاله زاده حقیقی بابر بادشاه غازی و دختر زاده یونس خان
جغتای بادشاه مغولستان و خود بادشاه بدخشان بود بن خان میرزا
بن سلطان محمود بن میرزا عمر شیخ نبیره برادر فردوس مکانی و از طرف
مادر دختر زاده یونس خان بادشاه مغولستان و خاله زاده حقیقی بادشاه آشیانست
القابش در فتح نامه فرزند ارشد کامکار منظور انظار حضرت اله سلیمان
شاه مرقوم شده در سنه نهصد و سی و پنج بایالت و سلطنت بدخشان از
آگره مرخص شده رفت و آنجا برادر یکان غالب شده بکل بدخشان مستقل

گردیده و تا زمان سلطنت اکبر بادشاه انجا بود و باز چون غلبهٔ ازبکان شد
بسبب مخالفت اولاد خود از انجا باستمداد روی التجا بهندوستان آورده از فتح پور
بملازمت بادشاه رسیده و بادشاه هم سلوکی که شایستهٔ مرتبهٔ او بود بجا آورده
و از بادشاه بزیارت بیت الله دادای فرض حج اسلامی شده و بان موفق گردید
باز به بدخشان رسیده با بادشاه شد خواجه دوست خاوند از خواجه زادهای
نقشبندیت القابش در فتح نامه جناب هدایت انتساب ولایت مآب مرقوم شده
و از سایر پیرزاده در اعتبار و حرمت ممتاز بود سلطان علاء الدین عالم خان
بن سلطان بهلول بهلول لودی عم سلطان ابراهیم بکابل رفته و از حضرت بادشاه
مدد گرفته آمده با سلطان ابراهیم جنگی کرده و شکست یافت و هنگامی
که بادشاه متوجه جنگ ابراهیم بودند باز بآنحضرت ملحق شد و در جنگ ابراهیم
زمان کلام کام خموشی کشیده در انجا هم تفصیل تعداد اسامی اولاد آن
حضرت مناسب دیده و بسلک تحریر کشیده مجملا بذکر واقعهٔ که از جنگ و جدال
و قتل و قتال در اولاد آنجناب با همدیگر رسیده در قید سلک تحریر مرقوم خامه

وقایع نگار گردانیده و بعرض اطلاع رسانیده که اولاد عالیمقدار آنحضرت
از ذکور و اناث و از نتایج عطیات ربانی نسبت با آنحضرت صاحبقرانی
کثرت اخلاف و اعقاب بود و از ذکور اولاد انجمهم در زمان حیوة
دیده امید پرتوی ایشان روشن داشت سی و شش نفر پسر و پسرزاده
بود بدین تفصیل که از نسل پادشاه زاده مرحوم آمده تنزیل رحمت
رحمان و آسوده مرقد غفران شاه زاده کبیر میرزا جهانگیر پادشاه که نخستین
فرزند حضرت صاحبقرانیست سه پسر مانده بود محمد جهانگیر نه ساله بود و سعد وقاص
شش ساله یحیی پنجساله و امیرزاده پیر محمد جهانگیر که سن بیست و نه سالگی بود
با هفت پسر اینست از همه آنها امیرزاده قیدو نه ساله و امیرزاده خالد هشت
ساله بود بخت سعد و قاص و سنجر و قیصر جهانگیر و از نسل شاهزاده سعید رشید شهید
شاهزاده میرزا عمر شیخ که دومین فرزند صاحبقرانست نه پسر و پسرزاده بودند
امیرزاده پیر محمد در سن بیست و شش سالگی با یک پسر عمر شیخ نام هشت ساله
رستم بن عمر شیخ در سن بیست و چهار سالگی با پنج پسر عثمان شش ساله

و خلیل سلطان یک ساله احمد سیزده ساله سیدی احمد پانزده ساله بایقرا دوازده ساله

شاهزاده میرزا میرانشاه سیوم پسر که هر در پایه سلطنت و اقتدار در سن

سی و هشت سالگی بود با هفت پسر و نبیره امیرزاده ابابکر بیست و سه ساله با دو پسر

ایسنکیز نه ساله غملاغ چلبی چهار ساله امیرزاده عمر بن میرانشاه بیست و دو ساله

خلیل سلطان بن میر[انشاه] بیست و یک ساله سیورغتمش شش ساله و شانزده ساله

عالیمرتبت شاهزاده میرزا شاهرخ در سن بیست و هفت سالگی با هفت

پسر امیرزاده میرزا الغ بیک و امیرزاده سلطان ابراهیم هر دو در سن

پانزده سالگی امیرزاده بایسنغر هشت ساله امیرزاده سیورغتمش شش ساله

امیرزاده جوکی سه ساله امیرزاده خان اغلن دو ساله امیرزاده [illegible]

دو ساله و از اناث اولاد صاحبقران مشمول آن غفران هفده مخدره

تتق عفت و ابهت چنانچه از سبیل صلب آنحضرت سلطان بخت بیگم و از شاهزاده

سعید عمر شیخ سه مخدره مانده بود و از امیرزاده سعید سلطان محمد سه محجوبه

و از شاهزاده میرزا میرانشاه چهار معصومه و از شاهزاده عالی منقبت

میرزا شاهرخ بیک مسعود و از میرزا ابو محمد ... و از امیرزاده ابابکر

و امیرزاده خلیل سلطان هر یکی و امیرزاده سلطان حسین دختر زاده حضرت

صاحبقران پسر محمد بیک بن امیر موسی در انوقت ببت بنجباله بود و چون

نگاشته لوح جف القلم بما هو کاین جنان بود که بقای ابد پیوند

این دودمان ارجمند به شعبه برومند امیرزاده سلطان شاهرخ باشد

ذکر اولاد آنحضرت با نجناب والا منقبت باقی بماند بعد از واقعه ناگزیر

صاحبقران بی نظیر محاربات و قتل قتال و جنگ و جدال و معارک عظیم

با همدیگر روداده موجب فنای خاندانهای دیگر سلاطین این دودمان شده

و امور و مهام جهانبانی و سلطنت روی زمین بآنجناب و اولاد نامدارش

رجوع شده امید که تا انقراض دنیا باقبال و اجلال این اخلاف باعث

خشنودی اسلاف و موجب امن و امان بلاد و عباد باشد و هو علی کل

شیئ قدیر و بالاجابة جدیر

هذه الاحوال انساب و اولاد جنگیز خان مجملاً و مختصراً نسبت بتاریخ

در بیست و سیم شهر شوال المکرم روز دوشنبه در سنه یکهزار و یکصد و نود

و هشت من هجرة النبی صلی الله علیه

و سلم

تذكرة الامراء

و تم بسم الله الرحمن الرحیم بالخیر

الحمد لله علی افضاله والصلوة والسلام علی حبیبه محمد واله اجمعین اما بعد این مختصریست در مجمل احوال امرای هندوستان جنت نشان ایام سلطنت سلاطین طبقه علیه گورکانیه یعنی اولاد امجاد حضرت امیر کبیر قطب الدین والدنیا امیر تیمور گورکان صاحبقران گیتی ستان خلد الله تعالی ملکهم واجری فی بحار الملک فلکهم

امرای زمان حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی انار الله برهانه

تردی بیگ خان در زمان سلطنت آنحضرت از امرای زمره بوده در عهد حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی بمراتب عمده رسیده در فتح نامه که بادشاه سلطنت پناه مذکور بعد تسخیر هندوستان و فتح جنگ رانا سانگا

مقهور باقلیم ایران وتوران مرقوم ومرسول فرموده اند بانشای راسخ
المقر بین شیخ زین خوافی و در واقعات بابری که بقلم فولادرقم
دستخط همایون ایشان بزبان ترکی روزنامچه احوال سلطنت سعادت آئین
آن بادشاه بیمال ست وبفرمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه میرزا عبدالرحیم
خانخانان بن عمدة الامرا محمد بیرم خان از ترکی بفارسی ترجمه نموده و فتحنامه
مذکور بزبان فارسی بجنس دران نسخه مستطاب که دستور العمل سلاطین
نامدار وخوانین عالیمقدار ست مندرج و مذکور بندگان منت رکاب
وامرای دولت اکتساب که دران جهاد اکبر مصدر تردداست غازیانه
وتلاشهای مردانه شده مورد تحسین وآفرین بادشاه دین پناه .
گردیده هریکی بالقاب عالیقدر مقداره تقریبًا بذکره ممتاز وسرفراز شده
درین تذکره در ذیل ترجمه احوال هرکدام ظاهر نگاشته قلم اخبار رقم
میشود با رتبه اختصاص هر سعادت مندی در حضرت سلطنت معلوم مطالعه کنندگان
این تذکرة الامرا گردد چنانچه القاب این امیر مسبوق الذکر دران فتح نامه عمده

الخواص نوشتن آمده و درینجا بذکر او همین پرداخته چون ترقی مراتبش
در سلطنت همایون پادشاه رو داده تتمه احوال بتفصیل نوشته خواهد شد
محمد سلطان میرزا از احفاد بایقرا میرزا برادر سلطان حسین میرزاست مشهور و اسباط
سلطنت پناه معز الیه است و القاب او در فتح نامه مسطور برادر نغز ارشد کامگار
منظور انظار عنایت حضرت آفریدگار مرقوم شده بعد فتح جنگ رانا حکومت
قنوج یافت و پیش از آنکه در سنه نهصد و سی که فتح پنجاب شد او را با علاد سلطان
و چند امیر دیگر در لاهور گذاشته بودند عادل سلطان بن مهدی سلطان او از سلاطین
زاده های ازبک است و القابش در فتح نامه سلطنت مآب خلافت انتساب
مرقوم شده عبد العزیز میرآخور از امرای کبار بود القاب او در فتح نامه مذکور معتمد الملک
کامل الاخلاص نوشتن آمده محمد علی جنگ جنگ از امرای کبار بود و بعد از فتح
هند حکومت رابری یافت القابش در فتح نامه معتمد الملک صادق الاخلاص رقم پذیر
شده قتلق قدم قراول القاب او در فتح نامه عمدة الاخلاص مرقوم شده
محمدی کوکلتاش از امرای عمده بود و بعد فتح حکومت سامانه یافت القاب او

همین فتح نامه عمدة الخواص کامل الاخلاص محمدی بایقت احمدی بیوه بخشی

بلند از امرای عمده بوده ظاهرا دران معرکه جان داده القاب‌اش موجب

اشتباه نگردد دلاور خان افغان ولد دولت خان لودی و برادر غازی

خان از کبار امرای هندست پیش از فتح جنگ سلطان ابراهیم آمده

ملازمت کرد و خانخانان خطاب یافت القاب‌اش در فتح نامه عمده

الملک خانخانان دلاور خان مرقوم شده از غوری برادر کلان محمد علی جنگ

جنگ است اما در رتبه امارت و اختصاص از و کمتر بوده بایست از امرای زبده بود

تر دیگر در جنگ رانا سانگا مصدر ترددات مردانه شده بعد از فتح حکومت

و قلعه دری الور یافت بابسته تعلقات جندی حاکم دیبالپور بود و جای

دیگر بابت نسخهٔ اسکندری نوشته است از امرا بود والله اعلم هر دو یک شخص است

یا دو کس اند خواجه شاه میر حسین در سلک امرا منتظم بوده خواجه کلان بیگ

ولد مولانا محمد صدر که از عمده‌های دولت عمر شیخ میرزا والد ماجد بابر پادشاه

بود شش برادر او در حروب حضرت فردوس مکانی جان نثاری نمودند

ازین سبب خواجه کلان بیک را در خدمت آن حضرت نسبتی بغایت قوی بود
و در سنجیدگی اطوار و شایستگی فضایل و ممتاز بود از امرای دولت ملک
امیر الامرای آن سلطنت نشست و خصوصیتی و مصاحبتی خاص در خدمت پادشاه دا
در سیاق تسخیر هندوستان از تردداتش نمایان شدا ما بعد از فتح هند دلنهاد
بودن هندوستان نشد و خواهش رخصت نمود که بکابل اجازت دهند چون
پادشاه را مفارقت او مکروه بود به خوشنودی رضا ندادند و بالاخره چون
ابرامش درین باب از حد گذشت و پاس خاطرش عزیز بود باکراه امر رخصت فرمود
حکومت غزنین و گردیز و هزاره مسعودی بنام او مقرر فرموده از آگره
رخصت نمودند بستم ذی قعده یا ذیحجه سنه نهصد و سی و دو مرخص گردیده
روانه شد و چون خاطرش از آب و هوای هندوستان گرفته با ملالت
اقسام کوفته مزاج می بود بعد از عبور از لاهور بیتی بر سبیل ظرافت گفته بود
و بپادشاه رسیده موجب کمال خفگی و آزردگی مزاج وهاج ایشان شده
چنانچه در واقعات بابری اظهار این رنجش فرموده اند و بیت مذکور اینست

؛ اگر بخیر و سلامت گذر رسند کنم ؛ سیاه روی قوم کر هوای هند کنم ؛ و بادشاه
بعد از ذکر حقوق خدمات او مذکور شده و بیت و اخلاص او ارزانه بی تکلفی
الطاف در حق او بطوری که مینویسد که با وجود ثبوت آنهمه اخلاص و اتحاد مناسبت
طرفین بی حقیقت مردی بود که با آنکه میداند که پادشاه هندوستان شده ام
و در هندم در حق هند چنین بیت بی حقیقتانه گفته تمام اسامی امرا الیه در ذکر امرا
همایونی مشروحا مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی مومن آتکه القاب او در فتح نامه
معتمد الخواص مرقوم شده و در جای دیگر مومن علی تواجی نوشته نیست معلوم
که هر دو یکی است یا علیحده اغلب که تواجی غیر آنکه است سلطان محمد دولدای
از امرای ابراهیم و رانا سانکا در رکاب بود القاب او در فتح نامه سلطنت
مآب خلافت انتساب مرقوم است بعد ازین مقدمات حضرت فردوس مکانی
تعرض بعضی امور از و نموده او را مقید ساختند و به بدخشان فرستادند
که قلعه ظفر محبوس باشد و از آنجا گریخته بحیله تا سوی بسواکران تا افغانستان
در آمد و از آنجا بلوچستان رفت و از آنجا از راه هند خود را بگجرات

رسانید و در پناه سلطان بهادر با صدر خان گجراتی بسو کر رفته متحصن شد باستا
منصوریه محاصره آن قیام نمودند صدر خان و عالم خان امان خواسته برآمده
هر دو ملازمت نمودند صدر خان مورد مراحم و اشفاق شده و عالم خان را
موجب حکم پی بریدند بعد ازین واقعه عالم خان مدتها زنده بود و نوکری سلاطین
گجرات اختیار نموده در سنه نهصد و پنجاه بحکم سلطان محمود گجراتی کشته شده
عالم از فساد شان آسوده جلال خان و کمال خان پسران علاء الدین عالم خان
القاب آنها در فتح نامه نتیجة السلاطین مرقوم بود داراشن خان از امرای هند بود
بعد پنجاب داخل بنده های درگاه شد در فتح نامه القاب او عمدة الاعاظم و
الاعیان خان معظم مرقوم شده خواجه حسین از اهل قلم بود القاب او در فتح نامه
دستور اعاظم الوزرا امین الامم مرقوم شده قوام بیگ ولد ابو دوست او القاب
القاب در فتح نامه عمدة الاعیان مرقوم شده سلیمان معلوم نیست که کیست القاب او
در فتح نامه عمدة الاعیان مرقوم شد علاول خان نوحانی از امرای سلطان
ابراهیم شد در سنه نهصد سی و پنج در یورش بلاد شرقیه بدرگاه آمده داخل بنده ها

واز ولایت سرده جاگیر یافت اسمعیل جلوانی هم از امرای سلطان

ابراهیم باتفاق علاول خان نوحانی بملازمت رسیده و داخل بنده های

درگاه شده و بولایت سرو جاگیر یافت و در همان نزدیکی خلعت و اسپ

تپاق یافته مرخص شد اولیا خان سروانی هم از امرای ابراهیم باتفاق

علاول خان و اسمعیل جلوانی آمده ملازمت نموده و داخل بنده های

درگاه شد کچک خواجه ولد ملا صدر برادر خواجه کلان بیک امیرالامراست

مهردار و معتمد خاص است نظر حسین اغلب که برادر قاسم حسین سلطان است

ابراهیم سروانی از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح داخل بنده های درگاه

ملک شد شرف معلوم نیست کیست حسن علی که در میان ترکمانان بجغتای مشهور بود

محمود خان ولد فتح خان خانجهان بن اعظم همایون سروانی از امرای سلطان

ابراهیم بعد فتح همراه پدر بملازمت رسیده داخل بنده های درگاه شد

و چون پدرش بجاگیر مرخص شد او در رکاب ماند میرابوالبقا از مقربان خاص

و برگزیده ارباب اختصاص بود بفضل و کمال نسب و علم و جمال حسب امتیاز تمام داشت

داشت اگرچه داخل امرا نبود و از امرا بیشتر قدر و منزلت داشت میر فقیر علی
از امرای عمده بود میرزا نورالدین محمد از میرزاده های نقشبندیه بود اما حضرت
فردوس مکانی ست و گل رنگ بیگم صبیه آنجناب در حباله نکاح او بود و سلیمه
سلطان بیگم ازو تولد نمود و علی خان مهاولی از امرای سلطان ابراهیم بعد
فتح داخل بنده های درگاه شد اسمعیل بیگ از امرا بود و در دلاوری
و کنگاش یگانه بود محمود خان لوحانی از امرای سلطان ابراهیم بعد از فتح
از بلاد شرقی آمده ملازمت کرد و از غازیپور جاگیر یافت قاضی ضیا
عرف قاضی جیا از امرای زبده سلطان ابراهیم بود حکومت سنبهل یافت
بعد فتح بوساطت شیخ گهورن آمده ملازمت نمود و داخل بنده های بادشاهی شد
احمد قاسم کابلی معلوم نیست کیست فتح خان سروانی مخاطب باعظم همایون نام
داشت آنگاه از امرای سلطان ابراهیم بود بعد فتح وقتی که بادشاهزاده محمد همایون
میرزا متوجه بلاد شرقی شدند در نواحی جاجمو ملازمت ایشان نمود و همراهی
رسید و سید مهدی خواجه و محمد سلطان میرزا بحضور آمد و در ملازمت

نهصد و سی و دو ملازمت نمود و داخل بندهای درگاه شد و جاگیر بسیار

با و مرحمت فرمودند چون همایون اسم شاهزاده بود خطاب او خانجهان

قرار یافت و اشتهم صفر شهر مذکور بجاگیر رخصت یافت محمود خان درگاه ماند

شیر افکن برادر خورد قوچ بیک است در فتح نامه بر قوچ بیک نوشته دوست بیک

اس نک آقا در فتح نامه القاب او عمدة الخواص مرقوم شد و بعد فتح جنگ رانا

بجای سید مهدی خواجه حاکم بیانه شد رحیم داد بعد از فتح کوالیار حاکم انجا شد

و مراجعت پادشاه از سفر شرق در سنه نهصد و سی و چهار که پادشاه بر

کوالیار تشریف آوردند و مکرر بباغچه رحیمداد که طرح انداخته بود قدم رنجه

فرمودند و او اشتهای خوب کشیده نقد و جنس بسیار پیشکش کرد

عالم خان کالپی وال از کبار امرای سلطان ابراهیم بعد فتح در اوایل سنه

نهصد و سی و سه آمده ملازمت نمود و داخل بندهای درگاه شد

و در هنگامه رانا سانگا که کافران کوالیاری شورش نمودند و کوالیار را

محاصره کردند او را بکومک مردم انجا فرستادند آن کم خرد از اثنای راه

عطف عنان نموده بوطن خود رفت و بعد فتح جانب رانا بانده آمد و در سنه
نهصد و سی و چهار که پادشاه متوجه چندیری بودند نظام خان بهادر خورد عالم خان
از کبار امرای سلطان ابراهیم از جانب او حاکم بیانه بود با چهار هزار سوار و ده هزار
پیاده بعد ابراهیم مدتی در دادن بیانه استادگی داشت تا آنکه رانا سانگا
بخیال قتال تا پادشاه متوجه آن سمت شد نظام خان بتوسط سید رفیع الدین
ایلچی قلعه را بمردم پادشاهی داده همراه سید بملازمت آمد و در میان
دو آب جاگیر یافت در فتح نامه القاب او عمدة الاعیان مرقوم شده تاتار خان
سارنگخانی از امرای سلطان ابراهیم از جانب او حکومت قلعه و ولایت
گوالیار داشت و بعد فتح چند روز در دادن قلعه استادگی داشت چون راجه
های قدیم گوالیار به نیت گرمی رانا سانگا جمعیت کرده قلعه گوالیار را محاصره
نمودند او تلخی شده بنده های پادشاهی را طلبیده قلعه را سپرده در اوایل
سنه نهصد و سی و سه بآگره آمده ملازمت نمود محمد زیتون از امرای سلطان
ابراهیم از جانب او حاکم دیبالپور بود چند روز در دادن قلعه استادگی کرد

آمده بود و او در سنه نهصد و سی و سه آمده ملازمت نمود ابو الفتح ترکمان
بعد فتح گوالیار در دهولپور حاکم آنجا شد مجاهد خان ملتانی ظاهرا از امرای
هندست بعد فتح داخل بنده های درگاه شد حسن بن مکن از امرای
سلطان ابراهیم انجانب حاکم قلعه قندهار بود از توابع رنتهبور چون رانا سانگا
آن قلعه را گرفت او بدرگاه آمد لشکر خان منجمله امرای پنجاب پیش
از فتح هندستان بکابل رفته بود و در هر یساق مصدر ترددات شده و بعد فتح هند
هم در رکاب بود تا آنکه رانا سانگا متوجه جنگ پادشاه شد او را با چند امیر
دیگر بکومک سید مهدی خواجه فرستادند روزی که ز اینها نزدیک بیانه رسید
جمعی از مردم قلعه بیانه آمده با فوجی از مردم رانا پیش آمده بودند جنگ کردند
لشکر خان از آنجا کشته شد در سنه نهصد و سی و سه خواجه میر میران بعد فتح هند
از آگره بکابل مرخص شد قوچ بیگ برادر کلان تردی بیگ بعد از فتح هندستان پیش
از جنگ رانا سانگا فوت شد تردی بیگ برادر قوچ بیگ خیر تردی بیگ
جنگ رنتهبور میرزا اینک ترخان سلطانی و دیگر میرزا بیگ طغائی مرقوم شد تحقیق

بایدکرد که هر دو یکی است یا دو کس اند کوکی برادر بابا قشقه مشهور است ملک قاسم

و جای دیگر قاسم بیک میرزا خود نوشته تحقیق باید کرد که هر دو یکی است یا دو شخص اند

بابا قشقه مقتول تنگری قلی مقتول است و دیگر احوال اینها خبری نوشتن نباید

و ملک قاسم مسطور در جنگ رانا سانگا مصدر ترددات شد و در سنه نهصد

و سی و چهار در جنگ افغانان ملا دشتی کشته شد ابو المحمد نیزه باز بعد فتح

هند قلعه دار شمس آباد شد و در سنه نهصد و سی و چهار معروف فرملی بر وی

و بایزید با لشکر بسیار آمده آن قلعه را ازو گرفتند شیخ جمال باری ظاهر از

مردم هندست که بعد فتح پنجاب همراه شد و در جنگ [illegible] ولی

خازن نوشته شده که در بعضی جاها ولی قرل نوشته اند و بجای دیگر

قرملی دیده شد و معلوم شد که این غیر خازن است و قرملی تصحیف قزلباش است

یا بالعکس بهر حال بعد فتح بحکومت شهر دهلی مقرر شد و بعضی جا ولی قزلباش

نوشته اند خواجه پهلوان بخشی از اهل قلم است القاب او در فتح نامه عمدة

انور زند بین الامم مرقوم شده عبد الشکور القاب او در فتح معتمد الخواص مرقوم شده

میر هیمه از اکابر سادات است القاب او در فتح نامه سیادت مآب مرتضوی انتساب مرقوم شده خواجکی اسد جاندار و رستم ترکمان و خلیل اخته بیگی همین قدر بنظر آمده همین قدر بنظر القاب او در فتح نامه معتمد الخواص مرقوم شده نوکر میر خلیفه بود میر کیسو عبد الملک قورچی عبد الرحیم شقاول سید جعفر خواجه ولد سید مهدی خواجه پدرش بکابل بجای او حاکم الهوان شد حسین خان دریا خانی از امرای هند بعد فتح داخل بنده های درگاه شد شیخ محمد و شیخ بهکهاری و تاتار خان از امرای هند اند که بعد فتح داخل بنده های درگاه شده اند درویش علی ولد میر یوسف علی داد و خسرو خان از امرای سلطان ابراهیم بعد فتح داخل بنده های درگاه شد در محرم سنه نهصد و سی و چهار که بادشاه جهت ضبط ممالک مفتوحه از آب جون و گنگ عبور نموده سیر کول و سنبهل و سکندره در سکندره بخانه او نزول فرموده اند و او اشتها کشیده و خدمتکاریها نموده با سلطان ابراهیم رغبی خورد سلطان سعید خان کاشغری در ربیع الثانی سنه نهصد و سی و چهار که موکب منصور در کابلی بود از کاشغر آمده ملازمت نمود

در واقعات بابری او برادر عینی سلطان سعید خان نوشته و در تاریخ رشید

برادر زاده جانید گورکفته و نام پدرش خلیل سلطان کفته پسر در خدمت بادشاه بود

قوچ بیک غیر قوچ بیک سابق است جهت آنکه در فتح نامه قوچ بیک پدر شیر افکن را

مرحوم نوشته و بعد ازان در سفر چندیری باز ذکر قوچ بیک ایمن خواجه سلطان

بن سلطان احمد خان بن یونس خان کاشغری که برادرش سعید خان او را

از کاشغر اخراج نموده او بهند آمده شرف ملازمت حضرت فردوس مکانی

دریافت احمد شاه بادشاه بن محمد شاه ناصر الدین بن غیاث الدین خلجی

بعد مردن جدش محمود شاه عمش بر تخت سلطنت مالوه جلوس نموده مندو

آن حدود را متصرف شده محمد شاه چندیری را با توابع قابض شده چون

با برادر کلان ند زنت بسلطنت سکندر لودی متوسل شد و بحمایت او

ولایت محفوظ ماند تا آنکه در زمان سلطان ابراهیم درگذشت و احمد شاه چون

صغیر السن بود سلطان ابراهیم آن ملک را از او انتزاع نموده بمردم خود سپرد و در زمان

فترات سلطان ابراهیم میدنی راو نام هندوی بران دیار استیلا یافت

و در سنه نهصد و سی و چهار که حضرت فردوس مکانی بتوجه چندیری می شدند

احمد شاه بملازمت رسیده و بعد فتح چندیری آن ملک را باحمد شاه داده و چند

محال آنرا خالصه کرده بملا اپاق سپرده و او را با دو هزار بعمل داری خالصه

و کومک احمد شاه تعیین نمودند حسام الدین علی ولد میر خلیفه و دوست محمد

ولد بابا قشقه دیگر هیچ بعمل نامده توخته بوغا سلطان از سلطان زاده های کاشغر

در وقتیکه پادشاه خانداد دهی گرفتند محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا ابن سلطان

حسین میرزای بایقرا در سنه نهصد و سی و پنج حکومت جونپور از تغیر سلطان

جنید برلاس باو مقرر شده و او داماد حضرت پادشاه و معصومه

سلطان بیگم دختر آنحضرت در حبالهٔ نکاح او بود الیس تیمور سلطان از سلاطین

زاده های اوزبک است یادگار ناصر میرزا ولد ناصر میرزا ابن عمر شیخ میرزا

برادر زاده حضرت پادشاه است تتمه احوالش در ذکر امرای عهد جنت آشیانی

همایون پادشاه از عمرای عمده است عاشق بکاول و امیر شیخ علی لله و میرزا بیگ

کریم بردی دیگر خبری از اینها بنظر نیامده کوچک جان طاهر اما از سلاطین زاده های

و امرای هند است که بعد از فتح داخل بنده‌های بادشاهی شده سلطان جلال
الدین شرقی او هم ظاهرا از سلاطین زاده‌های افاغنه است او را حکومت
بنارس داده بودند در هنگام شورش افاغنه که محمود خان ولد سلطان
سکندر را سلطنت برداشته بودند بنارس را گذاشته به حضور آمد
و در کنار ۳ کروهی کره است بادشاه را ضیافت کرد و بانعامات سرفراز گشت
و پسر کلان او سلطان محمود مخاطب شده به تنبیه
محمود خان و افغانان دیگر با فوج مغل همراه شده
مرخص گردید تمت بالخیر

ذکر امرای زمان سلطنت حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه غازی
طاب ثراه وجعل الجنة مثواه

محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان میرزا بن میرزا سلطان حسین بایقرا داماد
حضرت فردوس مکانی محمد بابر بادشاه غازی است و صبیه آن حضرت معصومه
سلطان بیگم در حباله نکاحش بود و در اوایل عهد حضرت جنت آشیانی

در سنه نهصد و چهل باتفاق محمد سلطان و اغوای بخوت سلطان بغی ورزیده
در بلاد شرقی دعوی سلطنت نمود حضرت پادشاه بدفع فتنه ایشان خود
تا کنار گنگ نهضت فرموده از آنجا یادگار میرزا را با فوجی از آب گذرانده
بر سر آنها فرستاد و یادگار ناصر میرزا در جنگ مظفر گردیده حضرت جنت آشیانی
محمد زمان میرزا را مقید ساخته بقلعه بیانه فرستادند تا در آنجا محبوس باشد
و محمد سلطان میرزا و بخوت سلطان را در چشم ها میل کشیده مطلق العنان
ساختند و محمد زمان میرزا در حبس قلعه بیانه فرمان لباسی ظاهر کرده به اتفاق
نوکران طغائی یادگار طغائی که نگاهبانان او بودند از بند برآمده نزد سلطان
بهادر روانه گجرات رفت و سلطان بهادر او را اعزاز و احترام تمام نمود
و همین معنی موجب نزاع فیما بین او و حضرت جنت آشیانی گردیده سخن
باستیصال سلطان بهادر شد و محمد زمان میرزا در سفر چیتور و جنگی که سلطان
بهادر را با حضرت آشیانی روی نمود با وی بود سلطان بهادر بعد شکست
انهزام او را رخصت کرده تا در حدود ملتان و لاهور رفته انگیخته موجب

ملازمت حضرت جنت آشیانی و ملازمان عتبه اقبال کرد و میرزا چون بحدود رسیده شد
رسید میرزا شاه حسین ولد شاه بیگ ارغون والی سند که جد و پدرش
نوکر جد و پدر میرزا بودند بودن او در آن ملک موجب تزلزل و تخلل
در استقلال خود دانسته بمیرزا نوشت که لشکر قزلباش آمده قندهار را
محاصره کرده است و میرزا کامران از لاهور بمدافعه آنها شتافته الکه معموره
پنجاب خالی است الغرض توجه باید نمود که آن ولایت بی محنت و تعب
بدست می آید میرزا را این رای بدل پسند افتاده گروهی از اوباش پراکنده را
جمع نموده و باین خیال خام آمده لاهور را محاصره کرد میرزا حیدر ولد میرزا محمد حسین
گورکان دوغلات که خاله زاده حضرت فردوس مکانی محمد بابر بادشاه
و میرزا کامران وقت توجه بجانب قندهار و تعنیه قزلباش او را بحکومت
پنجاب از طرف خود گذاشته بود دامت ترمحافظت قلعه و شهر لاهور گماشته
متحصن شد و محمد زمان میرزا را در محاصره لاهور شنود کامی از پیش نرفته بود
که میرزا کامران در جنگ قزلباش مظفر و منصور شده و شتام میرسید.

آمد بعد که برادر پادشاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی را منهزم کرده
و اغوای افغانان شاملو ... که مدتی وفتی شکار سام میرزا بدست او بود زنده
دستگیر نموده گردن زده و بمهابت و صلابت تمام از قندهار مراجعت
کرده تقریبا محصوران قلعه و شهر لاهور رسید و از صیت آمد آمد میرزا
کامران جمعیت محمد زمان میرزا از هم پراکنده شده خود دشت پیمای
آوارگی شده و با جوال تباه بار دیگر بگجرات رفته بسلطان بهادر پیوست
و در همان نزدیکی سلطان بهادر گذشت و میرزا جامه ماتم پوشیده بزرا
برخی از خزاین گجرات بدست او رسید و بتقویت آن در فراهم آوردن مردم
کوشیده و نام پادشاهی بر خود نهاده روزی چند در بعضی مواضع گجرات
خطبه بنام او خواندند درین ضمن عماد الملک که از کبار امرای گجرات بود
با جمعی کثیر مبارز جنگ کشیده میرزا حرکت المذبوحی در جنگ کرده بار دیگر آواره
گردید آزوجه با شش معصومه سلطان بیگم در آگره باطلاع این احوال نزد حضرت
جنت آشیانی شفاعت او نموده و آن حضرت حسب الالتماس همشیره عزیزه

عفو جرایم او نموده و فرمان طلب بنام او مشتمل بر استمالت و عنایت فرستاده
میرزا بذریعه فرمان روانه پیشگاه حضور شده در سنه نهصد و چهل و چهار
هجری که آنحضرت متوجه بنگاله بودند بملازمت موکب معلی رسیده و میرزا عسکری
و میرزا هندال بموجب حکم باستقبال او شتافتند و با ادب و تعظیم تمام
دریافتند و آن روز میرزا در خیمه خود فرود آمده روز دیگر بملازمت
حضرت آشیانی شتافته و بعنایات بیغایات سرفراز شده و در یورش
بنگاله تا هنگام مراجعت از آنجا و وصول بمعرکه چوسا در رکاب سعادت بود
و در اواخر صفر سنه نهصد و چهل و شش که شیرخان افغان بخدعه و فریب
بر جنود اقبال ظفر یافت و حضرت جنت آشیانی خود را سواره بآب زده
از دریا عبور نمودند محمد زمان میرزا با چندی دیگر از اعیان امرا در دریای
گنگ غریق بحر فنا شدند محمد سلطان میرزا از جانب پدر نبیره بایقرا میرزا
برادر برادر کلان سلطان حسین میرزاست و از جانب مادر دختر زاده
سلطان حسین میرزای مذکور است در زمان حضرت فردوس مکانی

در کمال اعزاز و احترام بود در عهد حضرت جنت آشیانی در سنه نهصد
وچهل باتفاق محمد زمان میرزا و نجوت سلطان بغی ورزیده چنانچه گذشت
دستگیر شد و بموجب حکم همایون چشمهاء او را میل کشیدند اما آنها که
بمیل کشیدن او مامور شده بودند رعایت او نموده چنانچه باید آن کار بر داختند
که باصره اش تر انقصانی نرسید و او چندگاه خود را کور فرا نموده در زاویه
خمول بود در هنگامی که حضرت جنت آشیانی ولایت گجرات را فتح نموده
بضبط و نسق آن قیام داشتند دوری آنحضرت را از دار الخلافه فرصت
وقت دانسته جمعی فراهم آورده و باتفاق پسران خود الغ میرزا و شاه میرزا
خروج کرده پرگنه بلگرام را تاخت و از آنجا بقنوج رفت پسران خسرو
کوکلتاش که از جانب پدر در آنجا بودند امان طلبیده قنوج را باو دادند میرزا
هندال که از جانب حضرت آشیانی در اگره بود باستماع این اخبار با فوجی از
مبارزان بدفع او لشکر کشید و در حدود بلگرام در دریای گنگ گذشته
بر سر آنها رسید محمد سلطان میرزا الغ میرزا دو مرتبه با میرزا هندال جنگ کرده

در هر دو کرت شکست یافتند و در خلال این احوال حضرت جنت آشیانی از گجرات

و مالوه مراجعت کرده باگره رسیدند و محمد سلطان میرزا و پسرش آواره دشت

ناکامی شدند بعد از آنکه مدتی در ناکامی گذرانیدند در سنه نهصد و چهل و دو که حضرت

جنت آشیانی از جنگ جوسا معاودت نموده باگره آمدند محمد سلطان میرزا

بپسرانش خجالت زده و سر افکنده بار دیگر بملازمت رسیدند و آنحضرت

از کمال مروت و فتوت کرده های ایشان را ناکرده انگاشته بمراحم شاهانه

امتیاز بخشیدند و چون آنحضرت مرتبه ثانی بعزم جنگ ثانی با شیر خان

بطرف قنوج نهضت فرمودند در رکاب سعادت بودند چون تقابل هر دو لشکر

در طرفین دریای گنگ زیاده بر یکماه کشید و کشودکاری بنظر نیامد میرزایان مذکور

بار دیگر راه گریز سپرده و بسیاری از بی دولتان نمک حرام را با خود بردند

و اینمعنی منجر بشکست آنمعرکه و خرابی عالمی شد القصه میرزا خود را خود را

بملتان کشید و با پسران چندی در آن حدود ماند تا آنکه خبر یافت که میرزا

کامران و میرزا عسکری در کنار آب چناب از حضرت جنت آشیانی جدا شدند

و روانه کابل گردیدند محمد سلطان میرزا صیت این تفرقه شنیده چون
روی آمدن نزد آنحضرت نداشت روی عزیمت بسمت کابل نهاد
و بر کنار دریای سند با پسران بمیرزا کامران پیوست و میرزا کامران
بعد رسیدن کابل اینها را بطریق نظربند نگاه میداشت خصوصا الغ میرزا
را که جوان بهادر صاحب داعیه بود هر هفته بیک کس از معتمدان خود
می سپرد تا آنکه حضرت جنت آشیانی از سفر عراق معاودت نموده بقندهار
رسیدند و بمحاصره آن پرداختند و مدت محاصره بطول کشید از عرض
آن هنگام در ایامیکه حراست الغ میرزا بعهده شیر افکن ولد قوچ بیگ
بود و او هم از میرزا هراسی داشت با جمعی دیگر که آنها نیز اراده جدائی
از میرزا کامران داشتند مثل قاسم حسین سلطان و فضیل بیگ برادر
منعم خان و میربرکه و میرزا حسن پسران میر عبدالله مختاری سبزواری
اتفاق نموده الغ میرزا را همراه گرفته گریخته از کابل برآمدند و بدلالت
طالع عازم قندهار شدند و بغیر از قاسم حسین سلطان که راه گم کرده

در میان هزارها افتاد و تاراج شد دیگران همه بملازمت حضرت جنت
آشیانی رسیدند و بعواطف بدیع خسروانه سرفرازی خلعت امتیاز
پوشیدند و قاسم حسین سلطان بعد از همه بچند روز پیاده با و غارتیده رسید
و مشمول مراحم گردید و حضرت جنت آشیانی الغ میرزا نوازش تمام نموده
حکومت زمینداور نامزد او فرموده بودند و مدتی درانجا بوده در سنه نهصد
و پنجاه و پنج که حضرت جنت آشیانی در بدخشان بدفع فتنه میرزا کامران اشتغال
داشته الغ میرزا از زمینداور روانه حضرت آن حضرت شد چون بنزدیک
غزنین رسید خبر فتح و مغلوبی میرزا کامران متواتر معلوم شد خواجه معظم که
مهد علیا جناب مریم مکانی همشیره او که بانوی حرم سلطنت بود او نیز
درین همراه میرزا بود بحکم شجاعت ذاتی و فتنه دوستی جبلی باعث شد که چون
درین جنگ بخدمت حضرت پادشاه نرسیدیم اگر در عوض آن هزاره‌های
این نواحی را که هرزنی و غارتگری پیشه ایشانست تنبیه نمایم هرآینه خدمتی
کرده باشیم میرزا نیز این معنی را استحسان داشته بر سر هزارها تاخته و جنگ [illegible]

صرف کرده نقد حیات در باخت و به حسب اتفاق برادر خوردش شاه
میرزا نیز در همین سال ازین دار ملال انتقال نمود مجملش آنکه از اشترام
کردم که در جاگیر او بود عزیمت آستانبوس داشت چون بکوتل سازر رسید
شاه محمد برادر حاجی محمد خان بانتقام آنکه در هندوستان کوکی عم حاجی
محمد خان را میرزا محمد سلطان کشته بود کمین کرده در سر آن کوتل تیری
زد و میرزا بشهادت رسید یادگار ناصر میرزا بن ناصر میرزا برادرزاده
حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه غازی و پسر عم حضرت جنت آشیانی
محمد همایون بادشاه بهشت در اوایل سلطنت حضرت جنت آشیانی که محمد زمان
میرزا و غیره در دیار شرقی باغی شدند چنانچه گذشت یادگار ناصر میرزا
حسب الفرمان بادشاهی تنبیه آنها مامور شد و بعد جنگ و فیروزی آنها را
دستگیر کرده بحضور آورد و باین خدمت پایه اعتبارش بس افزود پس از آنکه
حضرت جنت آشیانی گجرات را فتح نمودند حکومت پتن را باو تفویض فرمودند
و بعد از مراجعت آنحضرت از گجرات که در آن ولایت فتن و آفات

شوران آمد یادگار ناصر میرزا از تیین باحمدآباد رفت تا میرزا عسکری [illegible]
دفع هنگامه مخالفان و ضبط و نسق آن ولایت بیرون آمد در غیبت یادگار
ناصر میرزا دوران خان و محافظ خان از امرای گجرات که اراده لحوق بسلطان
بهادر داشتند شهر را خالی یافته متصرف شدند و چون اصلاح آن فساد از میرزا
عسکری و امرای که حضرت جنت آشیانی در گجرات گذاشته بودند صورت
نگرفت و میرزایان و تمام امرا و بندگان درگاه قطع نظر از آن ولایت نموده آن
ملک مسخره شده را گذاشتند و بملازمت آن حضرت پیوستند حضرت جنت
آشیانی ایشان را عنایت فرموده ولایت کابل را بمیرزا یادگار ناصر
دادند و در سنه نهصد و چهل و پنج که آن حضرت در بنگاله بودند میرزا هندال
بی رخصت آنحضرت بجانب آگره آمده باغوای جمعی از فتنه گران [illegible]
ناعاقبت اندیش مدعی سلطنت شده خطبه بنام خود خواند و سکه زد و یادگار
میرزا بدلالت میر فقیر علی بدهلی رفته باتفاق میر مذکور در محافظت دهلی
مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و بعد معاودت حضرت جنت آشیانی

از جنگ خوستا در اکره بملازمت رسید در بعضی شیرخان سور پسر خود
قطب خان را با جمعی کثیر بر سر کالپی و اناوه فرستاد حضرت جنت آشیانی
یادگار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان و اسکندر سلطان را با گروهی بمقابله
او فرستادند و بین الفریقین جنگ عظیم رو داده قطب خان کشته شد و
بعد ازین قضایا که حضرت جنت آشیانی مرتبه ثانی متوجه جنگ شیران شدند
سرداری فوج برانغار در آن معرکه بیادگار ناصر میرزا مقرر شد و در شکست
آن هنگامه که آنحضرت بولایت پنجاب تشریف فرمودند و در لاهور اسم
استقامت میسر نشد و در رجب سنه نهصد و چهل و پنج متوجه سند شدند چند
منزل میرزا همراه بوده پس باتفاق میرزا هندال از آنحضرت جدا شده
مدت بیست روز هر دو میرزا در تیه حیرت سرگران بودند و نمیدانستند
که چه میکنند و کجا میروند پس از بیست روز بسمت بهکر میرفتند بجایی رسیدند
که حضرت جنت آشیانی هم در دو سه گروهی آن منزل داشتند و آنحضرت
از قرب میرزایان خبر یافته میر ابو البقا را نزد ایشان فرستادند و نصایح

هدایت بخش [illegible] نمودند و میرزا رفته میرزایان را هیند پذیرساخته

همراه خود بملازمت آمدند و حضرت جنت آشیانی کمال مهربانی فرمودند

و دران سفر همراه اول بعمده ناصر میرزا شده و چون آن حضرت بقصبه

لوهری که در کنار دریای سند روبروی بهکر واقع شده رسیدند و

رباعی که در حوالی آن قصبه بود نزول نمودند و میرزا هندال و میرزا یادگار ناصر

از آب گذشته بفاصله چند کروه از هم یورت اختیار نمودند سلطان محمود

ه از جانب میرزا شاه حسن ارغون در بهکر حاکم بود در استحکام قلعه بهکر

کوشیده و کشتی ها را در زیر قلعه کشید و لنگر کرد و حضرت جنت آشیانی

مدت پنجماه بتوقع امداد میرزا شاه حسن ارغون در انجا توقف فرمودند

و درین مدت از میرزا شاه حسن غیر از سخنان روی انده و بی حقیقت

چیزی بظهور نیامده و از بد مددی زمینداران آن حد قحط و غلا در اردوی

والا رو ینداد این هر دو میرزا هم جدا شده و قراجه خان که از جانب

میرزا کامران حاکم قندهار بود میرزا هندال را بآن طرف خواند و میرزا

بد مدعائی و اغوای او از راه رفت و از نوشته قراجه خان در رفتن خود میرزا
ناصر را اطلاع داد میرزا یادگار در فکر رفتن شده حضرت جنت آشیانی
آگاه شده باز میر ابو البقا را نزد او فرستادند و مقدمات نصیحت آمیز
در باب موافقت و رفاقت پیغام دادند میر از آب گذشته بمنزل میرزا
رفت و میرزا را با آنحضرت یکدل ساخت مشروط باآنکه اگر فتح هندوستان
شود چهارم حصه ملک از میرزا باشد و اگر کابل بدست آید غزنی و لوهکره
که حضرت فردوس مکانی بپدر میرزا عنایت کرده بودند باو تعلق گیرد
بعد قرار کار میر از انجا معاودت نموده عزم ملازمت بود که مردم
بهکر واقف شده جمعی را بر کشتیها فرستادند تا بر کشتی میر تیر باران کردند
و زخمی چند بر میر رسیده روز دیگر از عالم رحلت نمود و یادگار ناصر میرزا
بعد پنج شش روز موافق قرار داد خود آمده ملازمت کرد آنحضرت بهکر را
باو عنایت فرمودند و در انجا گذاشتند و خود بدولت و اقبال غره جمادی الاول
سنه ۹۴۹ رایات نهضت بطرف تته بر افراشتند و در ماه رجب سنه مذکور

قلعه سیهوان [illegible] . . میرزا شاه حسن ارغون حاکم تته پیش آمده

سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوی همایون رسد از رسیدن غله

و امتداد محاصره مردم بی حقیقت راه گریز پیش گرفتند میر طاهر صدر و جمعی

دیگر پیش حاکم تته رفتند خواجه محب علی بخشی و گروهی نزد میرزا یادگار ناصر

شتافتند و میرزا یادگار ناصر که در لوهری مانده بود میرزا شاه حسن بار قلی

مهردار خود را پیش او فرستاد که من پیر شده ام و غمخواری ندارم [illegible]

بتو نسبت میکنم و خزاین بتو میگذارم و روزی چند از حیات من باقی است

رایگان از دست نمیدهم و باتفاق تسخیر ملک گجرات خواهد شد میرزا

بمواعید عرقولی او فریفته شده قدم در وادی بیوفایی گذاشته رفت میرزا حسن آنکه

چون در اردوی حضرت جنت آشیانی عسرت رو بداد کس پیش میرزا فرستادند

که زودی خود را بر سر حاکم تته رساند تا معسکر اقبال از عسرت برآید میرزا

پیش خانه خود را کشید اما در روانه شدن تعلل داشت درین اثنا

جمعی کثیر مثل قاسم حسین سلطان و خواجه محب علی بخشی و میرانکه و میرزا حسن

و غفور علی و فقیر علی ولد فقیر علی از حضرت جنت آشیانی جدا شده بمیرزا
پیوستند و توقف او بحضرت جنت آشیانی ظاهر شده از رفاقت او
قطع امید نموده در محرم سنه نهصد و چهل و نه بعزیمت مالدیو از سر حد بهکر
بجانب اچه توجه فرمودند و میرزا بامید مواعید حاکم تته قریب دو ماه در انحدود
توقف نموده آخر براو ظاهر شد که این وعده ها از صدق فروغی ندارد
ناچار بصوب قندهار روان شد و در هنگامیکه میرزا کامران از کابل آمده
میرزا هندال را در قندهار محاصره نموده بودند بدانجا رسیده میرزا کامران را
دید و بعد فتح قندهار همراه میرزا کامران بکابل رفت و میرزا کامران پیش
حاکم تته کس فرستاده که بلقیس مکانی شهربانو بیگم و ولدان میرزا سنجر را
که از بابو کار ناصر میرزا جدا شده در حدود بهکر مانده بودند بلوازم ادب
روانه سازد و حاکم تته ایشان را با جمعی کثیر که از حضرت جنت آشیانی
جدا شده دران حدود بودند با تمکین لایق روانه و بخط یا بعد آمدند مردم را
از راه بیابان بی آب و علف فرستاد و جمعی کثیر تلف شدند و چون بموضع شال

رسیدند درین مردم تهی افتاده بلقیس مکانی رحلت نمودند و از دو شمار بود
که درین قافله بودند معدودی جان بسلامت برده بقندهار رسیدند
و یادگار ناصر میرزا چندی با میرزا کامران بوده تا آنکه حضرت جنت آشیانی
از سفر عراق معاودت قندهار را فتح نمودند چون آوازه فتح قندهار بکابل
رسید یادگار ناصر میرزا فرار نموده به بدخشان رفت و میرزا کامران
باستمالت میرزا هندال پرداخته او را بتعاقب میرزا یادگار ناصر مقرر نموده
با او بمواعید موکده قرار داد که هرچه امروز در تصرف دارم و همچنین
من بعد من هم هرچه بتصرف در آید سیوم حصه از آن تو باشد و بدین
قرار که میرزا در ابر چشم نگاه میداشت رخصت داده میرزا هندال
که از بدسلوکی او بجان آمده این معنی را فوز عظیم دانسته بزبان قبول
نموده و بدل از چنگ او خلاص شده همین که از پای منار گذشته
راه بدخشان را گذاشته طریق قندهار پیش گرفت و خود را بملازمت
حضرت جنت آشیانی رسانید و یادگار ناصر میرزا که ببدخشان رسیده اراده

داشت که دست و پای بجنباند و خود را بمرتبه برساند آن خود صورت
نگرفت ناچار راه قندهار پیش گرفت که شرف ملازمت حضرت جنت
آشیانی دریابد لیکن پیش از رسیدن او آن حضرت بعزیمت کابل روانه
شده بودند یادگار ناصر میرزا بعد احتمال شداید روزگار چون بقندهار
رسید بیرم خان در آداب مهمانداری بذل جهد نموده روانه خدمت
آن حضرت نمود و میرزا در عین جشن ختنه سوری شاهزاده محمد اکبر دولت
ملازمت حضرت آشیانی دریافته لیکن از تیرگی بخت و نادرستی درون
همان خیره سر اراده های ناسزا در خاطر آورد و بعضی از سیه بختان که
عمده آنها مظفر کوکه میرزا عسکری بود در آن داعیه های فاسد اغوای
او می نمود چون این معنی متواتر بسمع حضرت جنت آشیانی رسید
و از مخبران صادق که بعضی از آنها درین کنکاش دخیل بودند بثبوت
پیوست مظفر کوکه را بیاسا رسانیده و میرزا را طلبیده بزبان فراخ حال
سخنان عتاب آمیز پیغام نموده میرزا سر خجالت پیش افکنده کاسه

بسکوت و گاهی بانکار و تجاهل عارف میگذرانید آنحضرت بعد از مخاطبات
و معاتبات ابراهیم ایشک آقاسی و جمعی را فرمودند که او را مقید
بر بالای ارک کابل نگاهدارند و چون در همان نزدیکی در اوایل سنه نهصد
و پنجاه و سه هجری حضرت جنت آشیانی جهت تادیب میرزا سلیمان
که سر از اطاعت پیچیده بود و بغی ورزیده متوجه بدخشان شدند از
شرارت و فتنه انگیزی یادگار ناصر میرزا خاطر نگرانی داشت آخر رای بر آن
قرار گرفت که او را از شکنجه هستی خلاص بخشند محمد علی طغایی که [illegible]
کابل مقرر بود بفنای میرزا مامور شد او عرض کرد که من گنجشکی نکشته‌ام
میرزا را چون توانم بقتل رسانید بنابران این خدمت بمحمد قاسم موجی
فرمودند و او در شب بحیله کمان میرزا را خفه نموده گشت بیرم خان
ترکمان بهارلوی قراقوینلو از قدیمیان حضرت جنت آشیانیست
و خدمات نمایان از وی بوقوع آمده در فتح قلعه چانپانیر که قریب بصد کس
از بهادران نامی بمعبولی عجیب و غریب بر بود را آن عروج نمودند نیز

فتح آن شدند بیرم خان چهلم ایشان بود حضرت جنت آشیانی بنفس نفیس

بدولت چهل و یک بودند و بعد ازان در سفر بنگاله و در محاربات افغانان

نیز در رکاب بود و همه جا مصدر ترددات گردیده و در قضیه نامرضیه جنگ

قنوج بسمت سنبهل افتاد و در قصبه لکهنو براجه میر حسین که از زمینداران

معتبر آن سرزمین بود التجا برد و مدتی در حمایت او بود شیر خان افغان

اطلاع یافته بیرم خان را از راجه طلبیده راجه بیچاره شده بیرم خان را

نزد او فرستاد و در راه مالوه باو رسید و شیر خان او را زخوب دید

لیکن بیرم خان انتهاز فرصت نموده از معسکر شیر خان فرار نموده و بگجرات

پیش سلطان محمود رفت سلطان هر چند تکلیف نوکری نمود قبول ننمود

و رخصت سفر حجاز گرفته به بندر سورت آمد و از انجا از راه سورته و کهنه خود را

بملازمت جنت آشیانی در سند رسانید و در حوالی قصبه جون بشرف

ملازمت مشرف شده و آمدن او که در هفتم محرم سنه نهصد و پنجاه و پنج

واقع شده و او در هنگام که هر روز جمعی از رکاب معلی جدائی می گزیدند

موجب مزید اعتبار او گردیده و دران سفر رتبه او از جمیع امرا درگذشت

و چون بعراق تشریف فرمودند پس از رسیدن بقزوین او را پیش طهماسب

که میان ابهر و سلطانیه قشلاق داشت فرستادند و بیرم خان بتقدیم سفارت

رفته رنود مراجعت نمود و بعد از ملاقات شاه و بادشاه بیرم بیگ بخطاب

بیرم خانی نامور شد و چون حضرت جنت آشیانی از سفر عراق معاودت

فرموده بقندهار رسیدند و میرزا عسکری به پشت گرمی میرزا کامران

بمخالفت پیش آمده در قلعه قندهار متحصن شد و مدت محاصره بطول کشید

آنحضرت بیرم خان را بکابل نزد میرزا کامران فرستادند و منشور نصایح امیز

شاه طهماسب را با فرمان موعظت تبیان خود حواله او نمودند که بمیرزا رسانید

و بشاهراه موافقت دلالت کند و بیرم خان بکابل رفته اول میرزا کامران

را دید و بلاغ پیغامی پند و مواعظ نمود و بعد از ان ملازمت شاهزاده

جلال الدین محمد اکبر که دران وقت پیش میرزا کامران بودند نمود و پیشکش

اتفاق با میرزا هندال و میرزا سلیمان و پیش میرزا ابراهیم کایا دکا نامر

میرزا و الغ میرزا ملاقات کرده همه را باطاعت وا[خلا]ص جنت آشیانی
مطابق وعده که بادشاه کرده بودند رهبری نموده بعد از یکماه و نیم
از میرزا کامران رخصت یافته بملازمت بادشاه رسید و چون قندهار
فتح شد حضرت جنت آشیانی مطابق وعده که بادشاه کرده بودند آن بملازمان
شاهی سپردند و نا فی الحال که عزیمت کابل مصمم شد جهت گذاشتن
اهل و عیال و اسباب و برنال باز از آنها استرداد نمودند و حکومت قلعه
و شهر را به بیرم خان عنایت فرمودند و عذر انمیغی بشاه نوشته که قندهار
به بیرم خان سپرده ایم چون دولت خواه طرفین است الحال هم تعلق
بشاه دارد و به بیرم خان سوای فنون سپاه گری و امیری و سپهداری
و سرداری که امر موروثی او بود از اکثری حیثیات علمی و تصوف و وارستگی
مزاج و آزادگی وضع و کوچکدلیهای درویشی و فنون سخنوری و شاعری
بهره کامل و نصیب شامل داشت دیوان شعری هم مشتمل قصاید مناقب
جنابت مرتضوی کرم الله وجهه از انجمله این قصیده اش مشهور است در جواب

قصیده ملا هلالی در منقبت گفته مطلعش اینست که سه شهی که بکند رو از نه

سپهر فراو : اگر غلام علی نیست خاک بر سر او : محبت شه مردان مجو ز بی

بدری : که دست غیر گرفته ست پای مادر او : این مطلع نیز از قصیده او ست

که بتقریب قبق زدن اکبر بادشاه که در سن نه سالگی در میدان اسپ بازی

بتیر زده از سر علم پر از اشرفی را برانده اند و در حضور حضرت جنت آشیانی

مورد تحسین و آفرین شده خان مشار الیه قصیده مذکور در مدح اکبر بادشاه

گفته که سه عقد قبق ربود خدنگ تو از کجک : گرد از هلال صورت پروین

شهاب حک : بالجمله اوصاف خان زیاده از انست که تحریر آید بعد ازین

وقایع و بسرار ستقار شدن حضرت جنت آشیانی بیرم خان در تمشیت امور

سلطنت اکبر بادشاه مصدر بادشاه نشانی شده تا چهار سال در اوایل

سلطنت کوس انا و لا غیری زد آخر باغوای و در اندازی خانه برانداز اهل فساد

هیئت صحبت بادشاه دادو راست نه آمده موجب برهمی کل امید استقلال مشار اليه

و اختلال رتبه او شده منجر بمقاسر عظیمه گردیده وجوهات التعد گاه باین قوایح

با فواج پادشاهی او واقع شده وقتل وفنای عالمی رویداده وفوایح
شکستهای بسیار بحالش راه یافته و بندامت و استغفار پرداخته
بملازمت پادشاهی رسیده پادشاه نظر بسوابق خدمات وحقوق قدیم و
جدیدش که لاتعد ولاتحصی بوده درین سوانح نیز چیداتی تقصیری باو عاید نمیند
ومعذور بودنموده ورقم عفو برجرایمش کشیده زیاده برسابق مراعات
حرمت و ابروی مرتبه او نموده بوکالت مطلق سرفراز فرموده میخواستید
در حضور نگاهدارند مشار الیه که عمری بآن اختیار واقتدار گذرانیده این معنی
دون مراتب خود دانسته چون از قدیم بوارستگی از تعلقات دنیاوی ومیل
دلی بحصول مثوبات آخروی شایق وساعی بود رخصت زیارت بیت الله
و اداء حج اسلام وزیارت عتبات عالیات گرفته و از حضور برآمده روانه
مقصد گردیده وبگجرات رسیده دران حوالی بحکم سعادت ازلی بغتة
بشست افغان جاهلی که بانتظام سابق کمر تقابلش بسته ببهانه ملازمت رسیده
بلند زخم کاری و بدرجه شهادت رسید وشهید شد محمد بیرم تاریخ اتفاق گردید

رحمة الله علیه چنانچه تفصیل این مقدمات در کتب تاریخ مفصل و مشروح ثبت است

میرزا حیدر ولد میرزا محمد حسین گورکان دوغلات دختر زاده یونس خان

والی مغلستان و خاله زاده حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه میشود

مدتی در کاشغر با سلطان سعید خان کاشغری والی انجا بود در سنه نهصد و سی و نه

از طرف او براه دره لار بکشمیر آمد و آنملک را متصرف شد چون نگاهداشتن

آن ولایت خالی از اشکال نبود در سوال همان سال با امرای کشمیر

و محمد شاه که اسم حکومت کشمیر بنام او بود صلح گونه کرده و دختر محمد شاه را

را سکندر سلطان بر خود گرفته از راهی که آمده بود باز مراجعت کرده در سنه

نهصد و چهل و دو از کاشغر راه بدخشان سر کرده از انجا بهندوستان آمد

و در لاهور بمیرزا کامران ملاقی شد میرزا کامران بادمیت تمام پیش آمده

مراعات بسیار نمود و در شعبان همان سال و بدفع سام میرزای ولد شاه

اسمعیل صفوی که آمده قندهار را محاصره نموده بود متوجه میشد میرزا حیدر را

بحکومت لاهور گذاشت و میرزا ازان باز با کامران میرزا بود و چون حضرت

جنت آشیانی از جنگ جوسا معاودت کرده باگره ... ند میرزا حیدر
باسم همراه میرزا کامران ملازمت آن حضرت نمود و بنوازشهای فراوان
ممتاز گشت و چون آنحضرت را دوم باره داعیه محاربه با شیرخان سور
مصمم بود و میرزا کامران پهلو از رفاقت تهی کرده بلاهور رفت میرزا
کامران در خدمت آنحضرت ماند و در جنگ ثانی که آن حضرت را با شیرخان
سور در قنوج روی داده در رکاب آن حضرت بود و در حین معاودت
از آن مهلکه نیز تا بلاهور همراهی نمود و بعد از آنکه شیرخان متوجه لاهور شد
و حضرت جنت آشیانی را نسبت اختلاف آرای برادران و نفاق خویشان
و نوکران استقامت در انجا مقدور نشد با جمیع میرزدیان از آب لاهور
عبور نمود و کوچ بکوچ بلب آب جهناب رسیدند میرزا حیدر که با مردم کشمیر
سبق معرفتی داشت و زمانیکه بنیابت میرزا کامران حاکم لاهور بود
همیشه امرای کشمیر با خطوط فرستاده بتسخیر کشمیر ترغیب مینمودند
متکفل آن شد که اگر حضرت جنت آشیانی جمعی بکومک او دهند کشمیر را

تسخیر نمایند و آن حضرت و امرا و لشکر را مامتی ست محفوظ و خود جریده

فکر دفع اعدا نمایند آن حضرت این رای را پسندیده جمعی را همراه میرزا حیدر

ساخته از آب جنهاب او را بصوب کشمیر فرستادند خواجه حاجی و ابدال ماکری

و ریگی چک و جمعی دیگر از امرای کشمیر که با نازک شاه والی انجا مخالفت کرده

در حدود دیو شهر و راجوری در شعاب جبال بسر برده منتظر لطیفه غیبی بودند

و همیشه خطوط مشتمل بر مرغبات بمیرزا حیدر می نوشتند و آمدن میرزا مغتنم

انگاشته مخلصانه آمده دیدند و راه و روش در آمدن کشمیر و گرفتن آن را معهود

خاطر نشان نمودند میرزا تکیه بر عون عنایت الهی نموده با وجود قلت مردم

قدم لطی راه و عقبات دشوار گذار پیش نهاده با وجود آنکه در اردوی حضرت

جنت آشیانی تفرقه عظیم روی نمود و میرزا کامران و میرزا عسکری و خواجه کلان

بیک و ازاکابر خواجه عبد الحق و خواند محمود بکابل رفتند و یادگار ناصر میرزا

و قاسم حسین سلطان ابرام نمود و آن حضرت را بجانب سند بردند و بعد

از چند منزل راه مخالفت پیش گرفته جدا شدند میرزا حیدر را در رسکه متصل جبل

و هفت ماه از عقبه توجه بولایت کشمیر در آمدند و بی جنگ و جدال آن ملک را مسخر ساخت
اما بدستور همی که امرای کشمیر که با وجود مخالفت با نازک شاه و بی اختیاری او
خطبه بنام او میخواندند میرزا هم سکه و خطبه بنام نازک شاه مقرر داشت همانا مدارای
میکرد و استمالت قلوب کشمیریان منظور داشت معهذا کاجی چک پیش شیرخان
رفت و خواهر اسمعیل ولد محمد شاه را برای او هدیه برد و باین وسیله علاول خان
و حسین سرداید و جمعی دیگر را با مقدار دو هزار کس از او کومک گرفته بکشمیر آمد
در این اثنا ابدال ماکری که استظهار او بود باستسقا در گذشت و میرزا اهل
و عیال را گرفته در اندرکوت که استحکام تمام دارد در گذاشته متحصن شد و اهل
کشمیر همه جدا شدند و پیش میرزا مردم کم ماندند و تا سه ماه در شعاب جبال برده
تا آنکه بیستم ربیع الثانی سنه نهصد و چهل و هشت جنگ دست داد و بتائید الهی
فتح کرد و هر چند مخالفان چه از افغانان کومکی و چه از اهل کشمیر زیاده بر پنج هزار
سوار بودند شکست یافتند و جمعی کشمیر بقتل رسیدند و گروهی دستگیر شدند
و کشمیر باستقلال میرزا ضبط و تصرف نموده تا ده سال در انتظام آن ولایت سعی

بلیغ نمود و آن عرصهٔ دل پذیر را که حکم خرابه داشت لباس شهری پوشانیده اقوام
مختلفه و ارباب صناعات را از هر جا طلب داشته در مقام رونق آن ملک شد
علی الخصوص موسیقی را بازار گرم گشت و انواع ساز در میان آمد و بعد
از آنکه حضرت جنت آشیانی از سفر عراق مراجعت نموده فتح کابل
فرمودند میرزا حیدر هم در خطهٔ کشمیر نام آن حضرت رونق افزای خطبه و زینت
بخش سکه نمود و چون در آن ملک کمال استقلال یافته بود کشمیریان بنفاق خود را
مخلص و هواخواه فرا نمودند از تفقد و هوشیاری غافل شده کارها را
باعتماد آنها گذاشت آن بدطینتان در لباس دوستی کار دشمنی کردند و لشکر
میرزا را بحیله‌ها از او جدا ساختند و مردم کار آمدنی را از او جدا ساختند
طایفه را بجانب تبت و گروهی را بجانب پکهلی و چندی را بطرف راجوری
فرستادند و عیدی و حسین ماگری پسر ابدال ماگری و خواجه بقال کشمیری را
که سرکرده مهمات میرزا بود از راه برده بخود متفق ساختند و جمعی کثیر را
با خود هم‌داستان کرده بر سر میرزا روان شدند غافل بود که د[illegible]

آمده نیز ملحق گشتند و قریب جانپور که میان میره پور و سری نگر که اصل حاکم

نشین کشمیر است بر سر میرزا شبخون آوردند و میرزا دران شبخون شهادت

رسید بجمیع اوصاف و کمالات لازمه شجاعت و سرداری و علو همت و بلندی

فطرت و نیک ذاتی و تحیات علوم ظاهری متصف و بافنا دانشمندیها

و خوشنویسی کاریگری و صنایع نادر و تصوف و باطن منسوب بسلسله علیه حضرت مشایخ

نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بود و در فن انشا و کتابت و نظم و شعر

نیز بهره مایل داشت کتاب رشیدی مشتمل بر احوال مغولستان و سلاطین مغول

از مصنفات او مشهور است قراچه خان نامش قراچه بیک است و در زمان

حضرت فردوس مکانی نیز مرتبه امارت داشت اما در زمان حضرت آشیانی

بغایت بزرگی و خطاب خانی یافته ریش و برزد داشت در هنگامی که

حضرت فردوس مکانی بعالم جاویدانی انتقال فرمود او در کابل با میرزا

کامران بود و باغوای او میرزا به پنجاب لشکر کشید و بمکر و خدیعت او شهر لاهور را

بدست آورد و پس از چندی او را بخطاب خانی نامور ساخت و بعد از وفات

خواجه کلان بیگ بحکومت قندهار رسید تا دران ایام که حضرت جنت آشیانی
در ولایت سند تشریف داشتند و میرزا هندال با آنحضرت قراچه خان و از اغوای
میرزا کوشیده ایشان را از آن حضرت جدا ساخت و همین معنی موجب مزید
اعتبار او نزد میرزا کامران شد او را نزد خود طلبید و قندهار را بمیرزا عسکری
داد و در سنه نهصد و پنجاه و دو که حضرت جنت آشیانی از سفر عراق معاودت
نموده فتح قندهار فرمودند و بعد تنسیق و تنظیم معاملات آنجا بکابل توجه فرمودند
و قراچه خان از میرزا کامران جدا شده بملازمت آن حضرت مشرف شد
و در یورش بدخشان نیکو خدمتی ها بظهور آورد و در سنه نهصد و پنجاه و سه که
میرزا کامران در غیبت آن حضرت قلعه و شهر کابل را متصرف شد و جنت آشیانی
در سنه نهصد و پنجاه و چهار از بدخشان معاودت نموده متوجه دفع فتنه
میرزا کامران شدند و میرزا در قلعه کابل متحصن شد و آن حضرت او را محاصره
فرمودند و در تضییق محاصره باقصی الغایة کوشیدند و میرزا هر چند دست و پا زد
نجاتی ندید از سراسیمگی بر سیاست عورات و اطفال همت گماشته جمعی از

ملازمان حضرت جنت آشیانی که زنان و کودکان آنها در قلعه کابل بودند
میرزا آن بیکناهان را بانواع سیاست تعذیب نمود چنانچه زن بابوس
بیک را با اهل بازار سپرد و سه پسر صغیر او را کشته لاشهای آنها را
نزدیک مورچال قراچه خان و مصاحب بیک انداخت و سردار بیک
پسر قراچه خان را خداداد و دست پسر مصاحب بیک را بکنگره های قلعه
بسته آویخت و پیغام فرستاد که آمده مرا ببینید یا راه دهید تا بروم
وگرنه پسران شما را مثل پسران بابوس خواهم کشت قراچه خان بآواز
بلند گفت حضرت بادشاه سلامت باشند خان و مان و فرزندان ما که
آخر نابود خواهد شد چه بهتر ازین که در راه ولی نعمت فدا شوند حضرت
جنت آشیانی باستماع این معتقدات قراچه خان و مصاحب بیک بابوس را
طلبیده بلطف های نمایان نوازش فرمودند و چون از قراچه خان
درین یورش و یورش بدخشان خدمت شایسته بوقوع بود رتبه او
از جمیع امرا درگذشت اما از انجا که حوصله او را گنجایش این مایه عنایت نبود

خود را ستسبه ملازم موکب اقبال خیال کرده بعد فرار میرزا کامران و فتح
کابل تکلیف منصبی که زیاده که زیاده از رتبه تو کریست که باقرار نماید در میان
آورد از انجمله آنکه خواجه غازی را که بجایزه نیکو خدمتی به منصب دیوانی
اختصاص یافته بود درخواست نمود که بسته پیش من فرستید تا کردنش بزنم
و منصب او را بخواجه قاسم تولیه عنایت فرمایند و چون امثال این امور درجه
قبول نیافت از ترکی بخت جمعی را از راه برده با قریب سه هزار سوار
از مردم کار آمدنی که بابوس و مصاحب بیک و اسمعیل دولدی و علی قلی
اندرابی و حیدر دوست مغل و شیخم خواجه خضری و فرمان قراول از انجمله بودند
از موکب اقبال جدا شده روبه بدخشان نهاد و در کشم بمیرزا کامران
پیوست و حضرت جنت آشیانی این جمله بیوفا را القاب های مناسب مقرر نمودند
چنانچه قراچه قرا بخت و اسمعیل خرس و مصاحب منافق و بابوس بیک دیوس
بیک دیوس مشهور شد و بلحوق این جمله بمیرزا کامران کار میرزا که بتباهی
انجامیده بود از سر نو استقامتی یافت و این فتنه انگیزان با میرزا بودند

تا اینکه در اواسط سنه نهصد و پنجاه و پنج میرزا در حوالی طالقان با حضرت
جنت آشیانی جنگ کرده مغلوب شد و بقلعه طالقان تحصن نمود و حضرت
جنت آشیانی قریب یکماه بمحاصره آن پرداختند و کار بمیرزا بغایت تنگ شد
چون از جمیع جهات ناامید شد التماس نمود که تقصیرات من عفو شود و رخصت
کعبه مرحمت کرده تا از معصیت یعنی پاک شده مستعد ملازمت حضرت گردم
چون این التماس بپرایه قبول یافت درخواست نمود که یاوس را که از قدیم بیار
من است با من بگذارند که عنقریب درین سفر آنچه با او کرده ام تلافی آن بجا
آرم این خواهش نیز درجه اقتران قبول یافت و روز جمعه میرزا از قلعه برآمده
و مولانا عبد الباقی صدر خطبه بنام آن حضرت خواند و حاجی بیگ با جمعی از امرا
مامور شد که امرای عاصی را بحضور آرد شب بهنگام آن جماعه بدسرانجام را
حاضر ساختند اول قراچه خان را شمشیر در گردن آویخته آوردند چون برابر
مشعل رسید حکم شد شمشیر از گردنش فرود آرند و گناه او را بخشیده بزمین
بوس نوازش ساختند و بتبرکی گفتند که در عالم سپاه گری امثال این امور شده است

بعد از ان مصاحب بیک را آوردند و گناه بعفو مقرون شد لیکن
سر در بیک ولد قراچه خان آوردند فرمودند گناه از کلان است
خردان چه گناه دارند و همچنین سایر امرا نوبت بنوبت می آمدند و نوید
بخشش می شنیدند آخر همه قربان قراول که حقوق خدمت داشت بفرط
خجالت و سرافکندگی آمده کورنش کرد حضرت بترکی فرمودند ترا چه بلا آمد
و بچه تقریب رفتی او بترکی جواب داد که روی جمعی را که دست قدرت ایزدی
سیاه کرده باشد از انها چه بر سید نسبت حسین قلی سلطان مهردار که همه
وقت راه سخن داشت در انوقت این بیت خواند بیت چراغی را که ایزد بر فروزد
هر انکه تف کند ریشش بسوزد تمامی امرا بخصوص قراچه خان که ریش دراز داشت
شرمندگی کشیدند و قراچه خان بعد از این در یورش بلخ در رکاب بود و مصدر
شکو خدمتها و جانفشانیها گردید میرزا نظر از جمله امرا بود و چون بخت
برگشتگی در هنگامی که حضرت جنت آشیانی در بنگاله بودند باتفاق خسرو کوکل
تاش و زاهد بیک وغیره اقبال جدا شده ما کره آمد باعث بغی و طغیان

میرزا هندال شده و خانه او را چون خانه خود خراب کرد مولانا قاسم سے
بعد شیخ زین صدر الصدور شد و در سنه نهصد و چهل و شش در جنگ
چوسا در دریای گنگ غرق شد معه مولانا محمد پرغری و مولانا جلال الدین
تتوی و جمعی دیگر از علما و فاضل عصر عبد الرشید ولد شیرخان سور در سفر
اول که حضرت جنت آشیانی یورش شرقی فرمودند شیرخان از راه
گریزت بعجز و الحاح پیش آمد و این پسر خود را بملازمت فرستاد که
همیشه در خدمت باشد و آن حضرت او را بهمین قدر اطاعت مورد عنایت
داشتند و تعرضی بممالک او نرسانیدند و عبد الرشید با پانصد سوار در هنگامیکه
که آنحضرت بجنگ سلطان بهادر گجراتی متوجه شده بمالوه رسیدند
در رکاب بود و بعد از آن گریخته بپدر ملحق شد آنچه در اکبرنامه شیخ ابوالفضل
و اقبال نامه محمد شریف معتمد خان مذکور است اما در تاریخ فرشته نامه پسر
شیرخان را قطب خان نوشته و جدائی او از موکب منصور در گجرات
مرقوم نموده اما آنچه ابوالفضل نوشته بیشتر محل اعتماد است و احتمالی دارد

که همان عبدالرشید قطب خان خطاب یافته باشد بهر حال تعقب خان اگر همان

عبدالرشید است مال حال قطب خان خود بر همنوال است که بعد جنگ چوسا که

شیرخان به بنگاله رفته آن ملک را اصاف نمود و از آنجا دو خاطر جمع ساخته

مراجعت کرد جونپور و نواحی را بتصرف درآورده قطب خان را با فوجی

کلان بر سر کالپی فرستاد و برادر زاده نامزد نمود حضرت جنت آشیانی یادگار نامه

میرزا قاسم حسین سلطان اوزبک و اسکندر سلطان اوزبک را با لشکر بمقابله او

فرستادند و اینها را با قطب خان جنگ عظیم رو داده قطب خان در میدان

بقتل رسید بیگ محمد اخته بیگی در سفر عراق در رکاب بود در یورش بلخ

هنگام مراجعت او را با منشور عطوفت و ایصال خبر و عافیت نزدیک شاهزاده

محمد اکبر میرزا فرستادند میرزا عبدالله مغول ملازم میرزا کامران بوده در سنه

نهصد و چهل و شش که حضرت جنت آشیانی از جنگ چوسا معاودت نموده

باگره آمدند و دوم باره عزیمت جنگ شیرخان نمود داشتند میرزا کامران خود

توفیق رفاقت نیافته سه هزار کس را از مردم خود با شلیطی میرزا عبدالله

در خدمت آن حضرت گذرانیده بود و بلاهور رفت و میرزا عبدالله

در جنگ قنوج در رکاب آن حضرت بود و بعد شکست آن هنگامه تا رسیدن

لاهور نیز رفیق بود و بعد ازان باز بمخدوم قدیم ملحق شده همراه او بکابل

رفت و بعد از معاودت حضرت جنت آشیانی از سفر عراق باز بملازمت

آن حضرت رسید محمد خان رومی بعد از فوت رومی خان میر آتش شد

استاد احمد رومی از کارفرمایان توپخانه بود شمس الدین محمد خواسینی

از جمله ملازمان سه هزار کس میرزا کامران بوده که در هنگام توجه آنحضرت

مرتبه ثانی بجنگ شیر خان سور بنا بر شفیقی میرزا عبدالله مغول در خدمت آن

حضرت گذرانیده بود و او دران سفر مصدر خدمتی شده روشناس و بعد

رسیدن بلاهور داخل ملازمان سرکار والا شد بتدریج ترقیات نمود

و از نشان بارفاع شاهزاده محمد اکبر میرزا امتیاز یافت و در هنگامیکه در

سنه نهصد و پنجاه حضرت جنت آشیانی از حدود سند متوجه عراق شدند

و میرزا عسکری که در قندهار بالاده گرفتن آنحضرت متوجه شد آنحضرت

اردو را با شاهزاده همانجا گذاشته و میر غزنوی را در خدمت شاهزاده
باز داشته بعزیمت عراق روان شدند و چون میرزا عسکری باردوی
معلی رسید بضبط اموال سرکار مشغول شد میر غزنوی و ماهم انکه شاهزاده را
بر دوش گرفته نزد میرزا آوردند و میرزا همراه خود بقندهار برده بسلطانم
بیگم کوچ خود سپرد و میر غزنوی و زنش حجی انکه و ماهم انکه بدستور در خدمت
شاهزاده ماندند و چون جنت آشیانی از سفر عراق معاودت فرمودند
میرزا عسکری شاهزاده را با ملازمان ایشان جمعی از خود بکابل نزد میرزا
کامران فرستاد و میرزا کامران آنحضرت را بخانزاده بیگم همشیره حضرت
فردوس مکانی سپرد و میر غزنوی و انکه ها وغیره بدستور خدمت میکردند
بعد از انکه خبر رسید که حضرت جنت آشیانی قندهار را فتح کردند و میرزا عسکری
در بند افتاده میرزا کامران شاهزاده را از خانهٔ خانزاده بیگم آورده بکوچ کلان
خود حواله نمود و میر غزنوی یعنی شمس الدین محمد را مقید ساخته عقوبت
حضرت جنت آشیانی بکابل تشریف آورده و میرزا کامران فرار نموده بسند

رفت و عزیمت اطراف دیگر کرد میر غزنوی از قید خلاص شده بدوام
خدمت شاهزاده مقرب شد و در سنه نهصد و پنجاه و شش که میرزا کامران
از سند معاودت نموده بنجبر بکابل رسیده شهر را متصرف شد و محمد علی
طغائی حاکم شهر و حسام الدین علی ولد میر خلیفه و چوله نها در را در بند کرد
[illegible] در ذکر امرای سلطنت اکبر پادشاه نوشته خواهد شد
زاهد بیگ در کول جاگیر داشت در سنه نهصد و چهل و پنج که پادشاه در بنگاله
بودند باتفاق خسرو کوکلتاش و حاجی محمد بابا قشقه و دیگر نمک حرامان
از رکاب سعادت جدا شده باگره آمد و باعث بغی و طغیان میرزا
هندال شد و بعد مراجعت حضرت جنت آشیانی از سفر عراق که آنحضرت
غزنین را بمیرزا هندال دادند میرزا از جانب خود او را بحکومت غزنین
فرستاده و در آنجا بود تا وقتیکه میرزا کامران از سند آمده بیکناگاه
بغزنین رسید و مردم میرزا باتفاق عبدالرحمن قصاب بکمند بالا رفته
قلعه را مسخر ساختند و زاهد بیگ را که مست طافح بود بحکم میرزا از فراز فصیل

ند نهیب نهذ و سیتی انداختند و کان ذلک فی اوایل سنه ثلاث
و خمسین و تسعمایه دوست بیک املی دوست بیک ایشک آغاسی بابر بیت
بعد فتح گجرات کنبایت و برودره برد مقرر شد بعد مراجعت جنت آشیانی
که دران ملک شورش برخاست سید اسحق مخاطب بشتابخان از امرای سلطان
بهادر آمده کنبایت را متصرف شد از شجاعان نامی بود بعد فتح گجرات حکومت
محمود آباد برو مقرر شد امیر هندو بیک قوچین و بوجکه بهادر کیار بابر بیت
در هنگام توجه حضرت جنت آشیانی به بنگاله بعد فتح جنادره حکومت جونپور
و آن نواحی یافت ظاهرا در سلطنت حضرت فردوس مکانی اسمعیل باویمقر
در قصبه مذکور مسجدی عالی ساخته که تا امروز همان قسم قایم است نام او
ابن خواجه سلطان بن سلطان احمد خان بن یونس خان کاشغری در زمان حضرت
فردوس مکانی از کاشغر بملازمت رسید در اوایل عهد حضرت جنت آشیانی
نهصد و سی و هفت فوت شد خداوند خان گجراتی از امرای سلطانی
فضلا بود در استاد سلطان بهادر و وزیر او بود در وقتی که سلطان بهادر

مقابل حبش اقبال گریخت او اسیر شد و حضرت جنت آشیانی کمال و کمال
او را شنیده نوازشات فرمودند و در ملازمت خود نگاهداشتند شیخ
یوسف چوبانی خود را از اولاد حضرت خواجه احمد یسوی میگفت مردی وارسته
پسندیده اخلاق بود و در سفر عراق در رکاب بود رومی خان نامش
مصطفی بن بهرام است از امرای سلطان بهادر گجراتی و میر آتش او در وقتی که
سلطان از مقابل عساکر منصور گریخت و تقلعه مندو در آمد و حضرت جنت آشیانی
تعاقب او نموده دور قلعه را معسکر ساختند او از لشکر سلطان فرار نموده
بملازمت رسید و خلعت سرفرازی پوشید و عنقریب میر آتش سرکار والا شد
و در سنه نهصد و چهل و چهار در فتح قلعه چناده که قطب خان از جانب پدر در آنجا بود
سعی بیضا نمود و آن قلعه در عهد وی فتح یافت و مرحمت شد و در تصرف و اعتبار محمود
اعیان روزگار شده در همان نزدیکی یا بنا بر بعضی از حاسدان مسموم گردید
در اوایل سنه نهصد و چهل و پنج اختیار خان گجراتیه از امرای سلطان بهادر
از قاضی زاده های زیاده بود از علوم حکمی بهره داشت و از شعر و معما هم

باقر بود و بعد شکست سلطان بهادر در قلعه چانپانیر متحصن شده ناچار ماه قلعه
داری کرد و بعد از تنگی عرصه امان بر آمد و بملازمت نموده داخل مخلصان شد
درویش محمد قراشیر از قوم عرب بود شجاعت خان اکبرشاهی در سنه نهصد و چهل
و سه در جنگی که میرزا عسکری را با عماد الملک گجراتیه روداد کشته شد
درویش علی کتابدار معلوم نمیشود که همان درویش علی ولد یوسف است که از امرای بابری
یا غیر او بهر حال بعد فتح مالوه حاکم اجین شد و بآن کار قیام داشت در این ضمن
در شهور سنه نهصد و چهل و سه هجری که حضرت جنت آشیانی در ولایت گجرات بودند
سکندر خان و ملوخان از امرای ملوک خلجیه خروج کرده و هندیه را از تصرف مهتر
زنبور بر آورده باجین آمدند و درویش علی را محاصره نمودند اتفاقاً در عرض محاربه
درویش علی به تیر تفنگ در گذشت و شهر اجین بتصرف آنها در آمد مهتر زنبور
ظاهراً از غلامانست بعد فتح مالوه در سرکار هندیه جاگیر یافت و در سنه نهصد چهل و
سه هجری که حضرت جنت آشیانی در گجرات بودند سکندر خان از امرای ملوک
خلجیه در مالوه خروج کرده بر سر او آمدند و درویش علی کتابدار حاکم اجین کشته شد

و آنملک بتصرف باغیان درآمده باستماع این اخبار حضرت جنت آشیانی

از گجرات بمالوه تشریف آوردند و باغیان پراکنده شده آن دیگرباره

مسخر شد نوج بیک از امرای بابر بیست ابوالحسن بیک برادرزاده

قراچه بیک در هنگامیکه حضرت جنت آشیانی از سفر عراق معاودت نموده

قلعه قندهار را که میرزا عسکری دران متحصن شده بود محاصره فرمودند

ابوالحسن بیک باتفاق اسمعیل بیک و غیره در روغه قلعه برآمده بملازمت

آنحضرت مشرف شد بیک میرک مغول از ملازمان ما بیش از جلوس در سنه

نهصد و چهل و چهار بعد فوت رومیخان قلعه خبا ذه باو عنایت شده او در خدمت

آنحضرت بود تا وقتی که حوادث ناملایم واقع شد و آنحضرت بلاهور تشریف

برده از انجا متوجه سند شدند دران هنگام از خدمت آنحضرت

جدا شده بمیرزا هندال پیوست حاجی محمد معروف بحاجی محمد کوکی نام

برادر اوست ملک قاسم که از امرای حضرت فردوس مکانی بود و لد بابا

قشقه در سنه نهصد چهل و پنج از رکاب پادشاه که در بنگاله بودند باتفاق

خسرو کوکلتاش و دیگر نمک حرامان جدا شده بار[...]ده باعث بغی
وطغیان میرزا هندال شده چند سال از رکاب سعادت جدا بود تا آنکه
در سال نهصد و پنجاه که آنحضرت بعزم عراق نهضت فرموده داخل ولایت
سیستان شده بودند باتفاق جمعی از میرزا عسکری جدا شده بموکب عالی
پیوست و خواست که نمو بهانه باطله آنحضرت را بجانب قندهار برگرداند
آنحضرت این مشورت را قبول نفرمودند و او را منافق دانسته روزی چند
روندادند اما چون در خدمت بسیار حسب و جابک و جسپان بود در رفته رفته
راه تقرب یافته و در سفر عراق خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بعد
ملاقات پادشاه در روزی که بیرم خان خطاب خانی یافت او بلقب
سلطانی نامور شده مردانگی تفوق داشت شاه طهماسپ مکرر میگفت
که شاهان را این طور خدمتکار می باید در روز فتح زد و ارث طلبید و
گرفت و بعد معاودت از سفر عراق که قندهار فتح شد و حضرت جنت آشیانی
بر طبق وعده که بپادشاه کرده بودند آن بملازمان شاهی سپردند و تا آنکه

عزیمت استرداد قندهار رجعت کذاشتن اهل و عیال و اسباب
و بر تا بال الله سم کرده بود افتتاح این عقده بجرات و جلادت حاجی محمد
خان شده و اول کسی که داخل قلعه شد او بود و همچنین در اکثر جنگها دستش
بکار رسید چندی حکومت غزنین باو مقرر بود و در یورش بلخ نیز در کار آب
بود میر ابو القاسم از اولاد امیر جاکو برلاس ست که از امرای حضرت
صاحبقرانی بود در زمانی که حضرت جنت آشیانی بسبب عدم موافقت
دوران زمان از هندوستان قطع نظر نموده بولایت سند تشریف فرمودند
وی از جانب آنحضرت حارس قلعه گوالیار بود شیرخان بعد از تسلط
بر دهلی و اکره فوجی بر سر او فرستاد و میر ابو القاسم متحصن شده داد مردا
و داد و مدت محاصره بطول انجامید آخر الامر شیرخان بآنسو لشکر کشید و میر
ابو القاسم که از بی آذوقگی عاجز شده بود امان خواسته برآمد و در سفر مالوه
همراه او بود و در همان ایام بیرم خان را همراه متر سین زمیندار لکهنو نزد
شیرخان فرستاده بوده آخر بیرم خان و میر ابو القاسم باتفاق از معسکر شیرخان

گریخته راه گجرات پیش گرفتند ایلچی شیر خان که از گجرات می آمد آگاه گشته
کس فرستاد و میر ابو القاسم را که بصورت و جثه نمودی داشت گرفت بیرم خان
از جوانمردی و نیک ذاتی بمبالغه گفت بیرم خان منم میر ابو القاسم مردی
بجا آورده گفت این ملازم من است میخواهد فدای من شود و زنهار دست
ازین باز دارید آخر بیرم خان را گذاشتند و میر ابو القاسم را گرفته نزد شیر خان
آوردند و بحکم او مقتول شد قیل فی سنه اربع و اربعین و تسعمایه منعم خان ولد
میرک بیگ جغتای در سنه نهصد و چهل و هشت در هنگامیکه حضرت جنت آشیانی
قلعه سیهوان را محاصره فرمودند و میرزا شاه حسن ارغون حاکم تته پیش آمده
سر راه گرفت و نگذاشت که غله باردوی ظفر قرین رسد و از نرسیدن غله
و امتداد محاصره مردم بی حقیقت رو بگریز نهادند جمعی برخاسته باردوی
حاکم تته رفتند و بعضی پیش یادگار میرزا شتافتند و برادرش فضیل بیگ
و جمعی دیگر اتفاق نموده اراده کردند که خود را کناره کشیده بدر روند این معنی
معلوم حضرت جنت آشیانی شده منعم خان را که سر کرده آنها بود مقید ساختند

و بعد چهار روز گذاشتند چون آن حضرت عازم عراق شدند و اکثر ملازمان

ایشان جدا جدا گریختند منعم خان نیز بکابل رفته بمیرزا کامران ملحق شد

و بعد معاودت آن حضرت از سفر عراق معاودت نموده آمده میرزا عسکری را

در قندهار محاصره فرمودند فضیل بیگ باتفاق شیر افکن ولد قوچ بیگ و

جمعی دیگر از کابل گریخته خود را در قندهار بملازمت حضرت جنت آشیانی

رسانید و مشمول عواطف یعقوب بیگ و نهال بیگ و تولک بیگ و ارل بیگ

سوای اسامی اینها بنظر نیامده روشن بیگ و کلناس حضرت جنت آشیانی بود

و در سفر عراق با وجواهر سپرده بودند و ران خیانتی از او بظهور آمد لاجرم چند روز

در بند بود آخر بوسیله عفو خلاصی یافت علیخان مهاولی از امرای سلطان

ابراهیم بود بعد فتح هند داخل بندهای پادشاهی بابری شد و از آن وقت

تا سنه نهصد و چهل و چهار در خدمت بود در آن سال یا سال آینده در جنگی

که بندهای پادشاهی را با جلال خان و شیر خان بود در سر حد بنگاله روی

داده کشته شد حیدر بخشی هم در جنگ مذکور کشته شد میر فضل علی در وقت

توجه بنگاله در سنه نهصد و چهل و چهار حکومت بنارس باو مفوض شد
و در سنه نهصد و چهل و پنج که حضرت جنت آشیانی بدر بنگاله بودند شیرخان
سور غریبی را اوشکریده و میر فضل علی کشته شده بنارس بتصرف شیرخان
در آمد بابا بیگ جلایر پدر شاهم جلایر در سنه نهصد و چهل و پنج بعد
فوت امیر هندو بیگ توجین حکومت جونپور یافت و در همان سال
جلال خان ولد شیرخان سور بعد گرفتن بنارس آمده جونپور را محاصره کرد
بابا بیگ در نگاهبانی قلعه داد مردانگی داد و حقیقت احوال بمیرزا
هندال که در آگره بود و میرزا یادگار ناصر که در کالپی بود و امرای [illegible]
نوشت و عرایض متواتر بدرگاه فرستاد و در هنگام مراجعت حضرت
جنت آشیانی در رکاب حاضر شده نهم صفر سنه نهصد و چهل و دو
در جنگ چوسا که آن حضرت را با شیرخان افغان سور روی داد و بر
در سرا پرده مهد علیا حاجی بیگم بمردانگی جان نثار نمود یوسف بیگ
ولد ابراهیم بیگ چابوق در سنه نهصد و چهل و پنج در احوال جونپور بامدم

قلیل شد با جلال خان ولد شیر خان سور جنگ کرده و او با دو هزار کس
بود یوسف بیگ برادر کشته شد میر پهلوان بدخشی از امرای بابری
اگرچه از اهل بود اما خاتمه اش مرد و است نخی شد و در جنگ چوسا که در
سراپرده مهد علیا حاجی بیگم کشته شد میر پهلوان بدخشی از اولاد امیر شاه
ملک است که از امرای کبار حضرت صاحبقران ذو الاقتدار و در عهد حضرت خاقان
سعید میرزا شاهرخ بهادر بدرجه امیر و الامرائی ترقی نمود چنانچه در آن
زمان فرخنده او آن هیچ یکی از امرای مرتبه او نبود و خانعالم مشهور که
در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر پادشاه بایلچی گری ایران رفت
نبیره اوست و اولاد امیر شاه ملک همیشه در سلطنت این سلسله علیه امرا
بوده اند موید بیگ مذکور هم از عیان سلطنت و در زمان حضرت جنت
آشیانی از نزدیکان بساط عزت بود و موید بیگ مذکور مردی بود
بیرحم و سفاک و ظالم طبیعت چنانچه در وقت فتح چناده که حضرت جنت
آشیانی مردم قلعه را قریب دو صد و دو هزار کس بودند موجب التماس

روی خان امان داده بودند موید بیگ مذکور بتسویل و تمویه خبائث نمود که
دستهای آنجماعه را بریدند و خبائث فرا نمود که حکم بادشاهی است و حضرت
جنت آشیانی پس از اطلاع بر این معنی او را ملامت نمودند اما چه فایده
که کار از دست از کار رفته بود بالجمله در هنگام ناسازی زمانه که اوقات
نا ملایم روی نمود و استیلای شیرخان سور و توجه حضرت جنت آشیانی
بجانب سند و از انجا بخراسان و عراق واقع شد موید بیگ ایسم از رکاب
سعادت جدا شده نزد میرزا کامران بکابل رفت و در ایامیکه آنحضرت
از سفر عراق معاودت نموده قندهار را از میرزا عسکری گرفتند موید بیگ
در قلعه با میرزا عسکری بود چون ایام محاصره بطول کشید موید ریسمان
در کمر بسته از قلعه بپایان آمد و بشرف زمین بوس حضرت جنت آشیانی
سربلند شد و تا آخر عمر در خدمت بود لیکن در اواخر همان سال که سنه
نهصد و پنجاه و دو بود بعد فتح کابل وفات یافت میر ابو البقا بن میر عبد
الباقی بن میر تقی الدین محمد اگرچه نه از امرا بود بلکه مصاحبان خاص

و زبده اهل اختصاص بود لیکن اعزاز و احترامش بیش از امرا بود.
واقعه حضرت فردوس مکانی چند با میرزا کامران در کمال عزت و حرمت
بود در وقتی که حضرت جنت آشیانی بسبب ناهنجاری زمانه دون و بیرنگی
شهر بوقلمون از لاهور متوجه ولایت سند شدند و میرزا کامران از
آن حضرت جدا شده بکابل رفت میر نزد آن حضرت ماند و تا لوهری
که رود بهکر واقع شده در ملازمت بود و آن حضرت عنایتی
مفرط و التفاتی زیاده از حد بحال میرزا داشتند درین اثنا میرزا هندال
و میرزا یادگار ناصر که از آب گذشته بودند اختیار نموده بودند اراده
جدا شدن از آنحضرت و رفتن قندهار نمودند چنانچه میرزا هندال
برخاسته رفت و میرزا یادگار ناصر در فکر رفتن بود که حضرت جنت آشیانی
از همه مقدمه واقف شده روز شنبه هژدهم جمادی الاول سنه نهصد و
چهل و هشت بمنزل میر ابو البقا تشریف برده ایشان را نزد یادگار ناصر
میرزا فرستادند که به پند و نصیحت او را براه آرند و از اندیشه جدائی باز دارند

روز چهارشنبه میر خدمت رسالت تابنی که باید بتقدیم رسانید میرزا راد صدق
عقیدت راسخ ساخته مراجعت نمود مردم قلعه بیکار از رفتن میر واقف شده
جمعی را فرستادند تا بر کشتی میر تیرباران کردند زخمی چند کاری بمیر رسید
روز دیگر از دار الفنا بدار البقا رحلت کرد و بید حضرت جنت آشیانی را ازین
واقعه غم اندوز رفت تمام رو یداد و تاسف عظیم فرمودند و بر زبان
حقایق ترجمان گذشت که از مخالفتهای برادران و حق ناشناسی نمک بحرامها
دیدم دوی بایدان و دوستان که ملک هندوستان از دست رفت
و چندین کلفتها روی نموده و مینماید همه یک طرف و واقعه میر یکطرف بلک آن
حوادث طرف این نمی تواند شد نزدی بیگیخان خالس رتخلص از امرای بابر
بعد فتح گجرات حکومت جانپانیر یافت و بعد مراجعت حضرت جنت آشیانی
ازان ملک که دران ولایت فتور بهم رسید و اکثر جاهای عمده را امرای گجرات
متصرف شدند و سلطان بهادر خود متوجه احمدآباد شده او در جانپانیر قایم
ماند لیکن بعد از انکه میرزا عسکری و میرزا یادگار ناصر و قاسم حسین سلطان

و هندو بیک احمد آباد را که گذاشته در مندو بملازمت حضرت جنت آشیانی
رسیدند و در اکثر اسفار در رکاب بود لیکن در سفر سند و بعضی جول ولایت
مالدیو که در سرکار حضرت جنت آشیانی عسرت بدرجه اتم بود و تردی بیک
و بعضی دیگر مال و منالی داشتند و آن حضرت به حسب ضرورت اظهار طلب نمودند
و آنها دریغ داشتند لهذا در امرکوت باتفاق رای انجا که رانا پرساد نام
داشت این جماعه را گیرانیدند و بعضی را از اموال ایشان بجهت خرج
ملازمان رکاب برداشته قسمت فرمودند و اکثر آنها را بهمان معاف نمودند
و در وقت سفر توجه بعراق نیز خدا اسب ازو درخواست کردند و توفیق نیافت
و چون حضرت جنت آشیانی بعزم عراق قدم در جول گذاشتند تردی بیک
خان با اکثر ملازمان از ان حضرت جدا شده نزد میرزا عسکری که از قندهار
بقصد آن حضرت برآمده بودند رفتند و میرزا همه را بمردم خود سپرد و مبلغی
کلی از تردی بیک خان گرفت و بعد معاودت آن حضرت از سفر عراق تردی
بیک خان بملازمت رسیده داخل امرای حضور شده در اکثر یورشها

خصوصاً در یورش بلخ در رکاب بود تتمهٔ احوالش در ذکر اوایل جلوس
اکبر بادشاه در مذکور جنگ هیمو که در هوس تقابل سپهبداری هندوستان از
طرف عدلی افغان سور بود و بتهور و شجاعت موصوف و تمام هندوستان
از دهلی تا پورب و بنگاله بضرب شمشیر ضبط نموده و سرداران افغانان هر
ملک محکوم و منقاد خود ساخته با لشکرهای بی شمار و فیلان جنگی مردم زن
معرکه کارزار بمقابله افواج مغل بای جسارت دراز کشیده و بپای ثبات
صف قتال آراسته بعد از جنگ عظیم در میدان تردد به تیغ غازیان لشکر ظفر اثر
کشته شده بدرک اسفل شتافت عرصهٔ هندوستان از لوث وجودش
پاک شده بضبط سرکار اکبری درآمد چون تردی بیک خان که درآن وقایع
هراول افواج قاهره بود چند منزل پیش رفته قبل از جنگ سلطانی در جنگهای
قزاولی شکست خورده منهزم شده بود بعد فتح کشته شدن هیمو بمواخذهٔ
این تقصیر و ثبوت جرایم سابق بسعی تسلط بیرم خان بقتل رسیده احوالش نوشته
خواهد شد خواجه کلان بیک سابق در ذیل امرای بابری نوشته شده که بعد

فتح هند اورا بحکومت غزنین و توابع آن سرفراز ساخت پس از واقعه آنحضرت
چون ولایت کابل بمیرزا کامران متعلق شد خواجه کلان بیک در خدمت
او ماند و میرزا از میرزا عسکری در سنه نهصد و سی و چهار قندهار را گرفته
حکومت آن ولایت را بخواجه کلان داد و او باستقلال تمام حکومت آن ولایت
کرد آمدن سام میرزا ولد شاه اسمعیل صفوی برادر شاه طهماسب بر قندهار
و محصور شدن خواجه کلان بیک و فرستادن میرزا کامران بکومک او و در جنگ
شکست خورده منهزم شدن سام میرزا و دستگیر شدن اغزوار خان
شاملو و بقتل رسیدن او بحکم میرزا کامران تا آنکه سام میرزا ولد شاه اسمعیل
صفوی که از جانب برادر بزرگ شاه طهماسب حکومت خراسان داشت
فوجی کثیر از قزلباش فراهم آورده بر سر قندهار لشکر کشید و آن را محاصره
نمود خواجه کلان امیر بیک آن قلعه را باستحکام تمام مضبوط نموده حقایق
متواتر بمیرزا کامران نوشت میرزا کامران از لاهور با استعداد تمام بعزم
جنگ سام میرزا و محاربه لشکر قزلباش روانه شده پس از آنکه هشت ماه از

از محاصره قندهار گذشته بودند بدانجا رسیده و با سام میرزا در میدان جنگ
عظیم کرده ظفر یافت و اغزوار خان شاملو اله تمام میرزا زنده دستگیر شده
با مر میرزا کامران بقتل رسید و خواجه امیر کلان بیک بار دیگر کمر بحکومت
آنملک بسته و میرزا کامران مراجعت نموده بلاهور آمد در سنه نهصد و چهل
و سه هجری شاه طهماسب خود بجهت تدارک شکست طهماسب میرزا راند
متوجه قندهار شد و خواجه کلان بیک طاقت مقاومت بادشاه ایران
نیافته و قلعه را بائین و خانه را بدستور ضیافت آراسته و اطعمه و اشربه
گوناگون با جمیع لوازم مهمانداری مهیا و موجود و نطع مایده گسترده و اطعمه بساط
چیده روزی که معسکری شاه در پای قلعه شد خود از طرف دروازه که
طرف سند بود برآمده بتمکین و استقلال تمام با اسباب و نقال امرالامرا
سالها بلاهور نزد میرزا کامران رسانید و شاه بیجنگ و جدال داخل قلعه شد
بر سلیقه ظرافت و ضیافت و پاس آداب سلطنت و فدویت او تعجب
باقای خود مکرر تحسین و آفرین بر زبان رانده همیشه میگفت که نوکر در خدمت

بادشاهان چون چون خواجه کلان بیگ می باید که از لوازم رزم و بزم
اینقدر رو وقف ... طبقه باشد و میرزا کامران خواجه کلان بیگ را یکماه
کورنش نداد که چرا اینقدر توقف کردی و قلعه را نگاه نداشتی که من خود را
بجنگ شاه میرسانیدم و هما نوقت استعداد یورش قندهار نموده از لاهور
برآمده روان شد و شاه طهماسب پیش از رسیدن میرزا قلعه قندهار را
بیداغخان قاجار که از کبار امرای بود سپرده بعراق رفت میرزا کامران
آمده قندهار را محاصره نموده بیداغخان امان طلبیده برآمده و نزد شاه
رخصت شد و خواجه کلان بیگ نوبت سیوم بامر میرزا حاکم قندهار شد
و در سنه نهصد و چهل و پنج هجری که حضرت جنت آشیانی در بنگاله بودند
یادگار ناصر میرزا و میر فقیر علی که در دهلی بودند وصول کومک را از بنگاله
محال دانسته حقیقت را بمیرزا کامران خود را از لاهور بدهلی رسانیده
دفع ان فتنه نمود دران سفر خواجه کلان بیگ باو بود و در سنه نهصد
و چهل و شش که حضرت جنت آشیانی از جنگ جوسا معاودت نموده باگره آمدند

همراه میرزا کامران داعیهٔ همراهی نداشت خواجه کلان بیگ را با جمعی کثیر بلاهور روانه
نمود و متعاقب خود هم بی رضای آنحضرت روانهٔ هند شده در سنهٔ نهصد و
چهل و هفت که آنحضرت از جنگ ثانی شیرخان معاودت نموده بلاهور رسیدند
و عزم رفتن بکشمیر مصمم شد خواجه کلان بیگ قرار رفتن خود در رفاقت آنحضرت
داده بود لیکن سفر کشمیر بعزیمت سند تبدیل یافت خواجه کلان بیگ از سیالکوت
رفته بمیرزا کامران پیوست وظاهرا در همین سنوات یعنی در حدود سال نهصد و
پنجاه هجری درگذشت قبرش در کابل است و صحیح القولی نقل میکرد که بر سر قبرش
نوشته دیده که بسنگ سیاه بر سفید کنده اند نشنیده اند خواجه کلان بیگ
جارچی و جارچی ایماق معتبریست از ایماقات اتراک صحرانشین نواح بدخشان
و غیره محب علی ولد میر خلیفه از امرای بابری است در سفر عراق اگرچه در رکاب نبود
اما در یورش بلخ بسعادت حضور کامیاب بود عبدالفتاح کرکراق در سفر عراق
در رکاب بود و در همان سفر در هنگام مراجعت فوت شد سلطان جنید برلاس
از امرای بابری همشیره حضرت فردوس مکانی در حبالهٔ نکاح او بود در سنهٔ نهصد و سی

وقتیکه حضرت جنت آشیانی دو بار بفتح بلاد شرقی فرمودند دوم بار بحکومت

جونپور روان شده بود مفوض شد ... سید مهدی خواجه

از امرای بابریست و سابق احوالش نوشته آمده شیخ گهورن گوسا از امرا

هند نبیره شیخ نظام الدین ابو المؤید قدس سره میرسد بعد فتح هند بملازمت

حضرت فردوس مکانی تا آخر حیات بر جاده بندگی استقامت داشت

و در زمان حضرت جنت آشیانی در سنه نهصد و چهل و سه فوت شد دلاور خان

بن دولت خان لودی که حضرت فردوس مکانی او را خان خانان خطاب

داده بودند از ابتدای ملازمت تا آخر ایام حیات بر طریق بندگی قایم بود

حضرت جنت آشیانی بعد فتح بنگاله بهار را حکومت مونگیر باو داده بودند و او

در انجا بود درین اثنا خواص خان غلام شیر خان با فوجی سنگین بر سر او آمد

دلاور خان دران جنگ دستگیر شد و او را پیش شیر خان بردند و

بزمان شیر خان مقتول شد در سنه نهصد و چهل و پنج امیر یونس علی

امرای بابری از آواخر عهد حضرت فردوس مکانی بحکومت لاهور

یام دولت بعد از واقعهٔ آن حضرت که میرزا کامران متوجه لاهور شد قراچه بیگ

بحسب ... میرزا آزرده شده بعد ... میر یونس علی با او بطور رسم اشفاق

و معانداری جا آورده او در مقام عذر بوده و انتهاز فرصت نموده امیر یونس علی را

در بند کرده و میرزا بلاهور طلبید میرزا بایلغار رسیده و لاهور را متصرف شده

و امیر یونس علی از بند بر آورده معذرت بسیار نموده و تکلیف رفاقت کرده امیر

یونس علی قبول نکرده و مرخص شده خود را نزد حضرت جنت آشیانی رسانید

بعد ازین مقدمه در وقایعی که حضرت جنت آشیانی را از یورش بلاد شرقی

و فتح بنگاله و معاودت از انجا و هر دو جنگ با شیرخان افغان روی داد

و ظهور حوادث نا ملایم که بدان سبب چندی بودن در ولایت سند و بعد از ان

رفتن ایران اتفاق افتاد درین مقدمات اصلا نام امیر یونس علی مذکور نیست

و جمعی که در سفر عراق در رکاب بودند در ذیل انها هم نام او نوشته اند

اغلب خود آنست که در یورشهای گجرات و پورب و بنگاله و هر دو جنگ

با شیرخان واقع شد در رکاب بوده و پس از ان تا ولایت سند هم

همراهی بعد بعید ایران که نواب از عراق شده‌اند چون همت خرج و برنتافتنی
بنده های رکاب سعادت انتساب زحمت و تجملی کثیر در سند مانده‌اند و بعد به کابل رفتند
او نیز از آن جمله باشد بهر حال معاودت آن حضرت از عراق و فتح قندهار
کابل در حیات بود و در همانی نزدیکی در آگره در سنه نهصد و پنجاه
و دو به نجات یافت و او در هر دو سلطنت بابری و همایونی از بنده‌های
مخلص با اخلاص و مصاحبان بی نفاق ذی الاختصاص و از اعیان هر دو سلطنت
بابری نشینان بارگاه عزت بود قاسم حسین سلطان اوزبک نواسه میرزا
سلطان حسین بایقرا است و از جانب پدر از سلاطین زاده‌های اوزبک است
بعد فتح گجرات حکومت بروچ و نوساری و بندر سورت باو مفوض شد
و بعد از وقوع قضایای ناملایم در هنگام محاصره قلعه سیهوان که در بلاد سند است
در رکاب جنت آشیانی بود و چون در آنجا قحط غلا بمرتبه اتم و تفرقه در جمعیت
آن حضرت رو بداد او هم جدا شده نزد یادگار ناصر میرزا رفته باتفاق او بکابل
رفت و بمیرزا کامران پیوست و چون حضرت جنت آشیانی از سفر عراق معاودت

نموده بقندهار رسیدند باتفاق الغ میرزا و شاه میرزا و شیر افکن ولد قوچ بیک
و جمعی دیگر از کابل [illegible] شده در راه از تعاقب [illegible] جدا افتاده در میان
هزاره افتاد و الغ میرزا فوت شد و از آنجا با احوال تباه پیاده با و اهله دار خود را
بملازمت آنحضرت رسانید و مشمول عواطف گردید و حکومت قلات بدو
مرحمت شد میر فقیر علی از امرای بابریست و در سنه نهصد و چهل و چهار
که حضرت جنت آشیانی متوجه بنگاله شدند او را بحکومت دهلی گذاشتند
و در سنه نهصد و چهل و پنج که میرزا هندال باغی شده خطبه بنام خواند
نمک حرامان متوجه دهلی شد میر فقیر علی باتفاق یادگار ناصر میرزا در
استحکام مبانی شهر و قلعه دری کوشیده و حقیقت احوال بمیرزا
کامران که در لاهور بود نوشته برای دفع میرزا هندال از میرزا کامران نمود
و میرزا از لاهور متوجه شده چون بسونپت رسید میرزا هندال باگره مراجعت
نموده و میر فقیر علی و میرزا یادگار ناصر را در قلعه گذاشته و خود بملازمت میرزا
کامران شتافته و او را به پند و موعظه روانه آگره ساخته خود باز بدهلی آمد

وبحکومت انجا قیام نمود تا وقتی که حضرت جنت اشیانی از ممالک شفقت
سور عطف عنان نموده متوجه بجانب قندهار شدند میر فقیر سطلی در رکاب آنحضرت
بود و سیم ماه صفر سنه نهصد و چهل و نه در اثنای راه از سه چهار دو منزل
منزل گذشته عازم سفر آخرت گردید عبد الله خان اوزبک خویش نزدیک
قاسم حسین سلطان ست بعد فتح گجرات که ولایت نوساری و بروج
و بندر سورت بقاسم حسین سلطان مفوض شد او عبد الله خان را بضبط
نوساری فرستاد و بعد مراجعت جنت آشیانی که در گجرات شورش
و آشوب بهم رسید خانجهان شیرازی و روشن خان صفویانی قلعه سورت
از امرای سلطان بهادر جمعیت کرده بر سر عبد الله خان آمدند عبد الله خان نوساری را
گذاشته بروج آمد بقاسم حسین سلطان پیوست مخالفان بعد گرفتن نوساری
بندر سورت را نیز گرفتند و خانجهان از راه خشکی با جمعیت بسیار و روشن خان
از راه دریا با غراب های جنگی و توپ و تفنگ بی شمار متوجه بروج شدند
قاسم حسین سلطان سراسیمه شده از بروج برآمده بجانبپانیر رفته آنجا نیز نتوانست

قایم شد با حمدآباد نزد میرزا عسکری رفت مقدم بیک از اعیان نو
که آن میرزا کامران بوده در سنه نهصد چهل و دو که حضرت جنت آشیانی
مرتبه ثانی عزم جنگ شیرخان سور نمودند و میرزا کامران توفیق همراهی
و بلاهور رفت میرزا عبدالله مغول را با ده هزار کس از مردم خود در خدمت
آنحضرت گذاشت مقدم نیز در انمیان بود چون در آن یورش دوم باره
شکست خود اقبال نمود و حضرت جنت آشیانی فیل سوار از آب گنگ عبور
نموده سب سواری خاصه رسیده بود مقدم اسپ خود را پیش کشید
و بمواعید الطاف اختصاص یافته داخل ملازمان عتبه دولت گردید و مدت
در خدمت بود اگرچه در جماعتی در سفر عراق در رکاب بودند نام او مذکور نیست
لیکن بعد فتح کابل در ملازمت بود از راه تفاوت اراده نمود که خواجه
معظم را با خود رفیق ساخته از اردوی معلی فرار نماید و بمیرزا کامران
پیوندد و حضرت جنت آشیانی بر داعیه اینها مطلع شده خواجه معظم را از نظر
اعتبار انداختند و مقدم بیک را بجانب کشمیر اخراج فرمودند فاضی

خواجه غیاث الدین جامی بفضایل کمالات آراسته و بمکارم اخلاق متحلی بود

و انتسابی باین دودمان عالی داشت در سفر سند بتاریخ ششم رمضان

سنه نهصد و چهل و هفت بخدمت صدارت ممتاز شد و در سنه نهصد و چهل

و هشت که حضرت جنت آشیانی قلعه سیهوان را محاصره فرموده بودند

و در اردوی ظفر قرین بسبب نرسیدن غله و امتداد محاصره تنقصی رویداد

خواجه غیاث الدین با میر طاهر و بعضی دیگر برخاسته باردوی میرزا شاه

حسن حاکم تته رفتند امیر طاهر صدر او نیز از صدور حضرت جنت آشیانی

بود و بایلچی گری نزد میرزا شاه حسن حاکم تته فرستاده بودند و بعد از ان

در سنه نهصد و چهل و نه او را نزد مالدیو راجه مارواړ فرستادند و جهت

فرستادن او نزد مالدیو آن بود که دران اوقات ملالت سمات مالدیو

چند مرتبه عرایض فرستاده اظهار عبودیت نموده بود لهذا امیر سمندر بیگ را

فرستادند تا بر مکنونات ضمیر او اطلاع یافته بازگردد میر مذکور که از جمله

هوشمندان بود بدانجا شتافته بزودی معاودت نمود و حقیقت نفاق

و اراده غدر او ظاهر نمود شیخ زین خوافی صدر متخلص بوفائی این شیخ

قطب الدین محمد صدر از امرای بابری در زمان حضرت جنت آشیانی

نیز بهمان منصب قیام داشت تا آنکه در سفر شرق در حدود چناده فوت شد

در سنه نهصد و چهل ترسون بیک ولد بابا بیک جلایر برادر بزرگ شاهم

جانست بهادر نامی بود میربرکه ولد عبد الله حسینی مختاری سبزواری جوان

بهادر بود در وقتی که حضرت جنت آشیانی قلعه سیهوان را محاصره کرده بودند

و بسبب امتداد محاصره و نرسیدن غله در اردوی معلی تقیضی روی داد میر

برکه و میرزا حسن و ظفر علی ولد میر فقیر علی بخشی برخاسته پیش یادگار ناصر

میرزا که در حوالی بهکر مانده بود در رفتند و چندی همراه میرزا بوده باتفاق

او بکابل رفته بمیرزا کامران پیوستند و چون حضرت جنت آشیانی از سفر

عراق معاودت نموده بقندهار رسیدند میربرکه و میرزا حسن از کابل

گریخته برآمدند و خود را بملازمت حضرت جنت آشیانی رسانیدند میرزا حسن

هم از آن جماعت است که همراه برادر خود میربرکه از حضرت جنت آشیانی جدا شده

نزد یادکار ناصر رفت همزاد میرزا همیرزا کامران بهست بعد معاودت
آنحضرت از سفر عراق باتفاق برادر خود از کابل کریخته در قندهار بملازمت
آنحضرت مشرف شد ظفر علی ولد میر فقیر علی و خواجه محب علی بخشی هر دو نیز
بشرح ایضا شیخ علی بیک جلایر از بها دران نامی بود و در سفر سعد در جنک
سندیان کشته شد یلدم کوکلتاش در سفر عراق در رکاب بود و از معتمدان
خاص میرزا عسکری را جندی حواله او نمودند و در سنه نهصد و پنجاه و سه
که میرزا کامران از ولایت سند معاودت نموده بنجیر بیکنا و شهر کابل را
متصرف شد ندیم را با خواجه معظم گرفته در بند کرد خواجه عبد او نیز در سفر عراق
در رکاب بود خواجه سرای مقرب حضرت فردوس مکانی بود و در
زمان حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه اعتبار خان خطاب یافت
خواجه معظم جامی برادر اعیانی حضرت مریم مکانیه در سفر عراق در رکاب
بود از ابتدا شورش دماغ وگرمی مزاج داشت رفته رفته سفاکی و بیباکی
او بافراط کشید اما از شجاعت هم بخشی داشت در اکثر جنکها دستش

بکجا ر رسید از جمله بیهودگیهای او یکی آنکه با وجود نسبتی چنین بعد فتح کابل باتفاق
مقدم بیگ میخواست که از خدمت حضرت جنت آشیانی فرار نموده نزد
میرزا کامران رود و بسند این معنی بعرض جنت آشیانی رسیده و حضرت جنت
آشیانی خواجه را از نظر اعتبار انداختند و مقدم بیگ را بجانب کشمیر اخراج
فرمودند خواجه بعد چند روز بسبب نسبتی که داشت باز مورد مراحم شد اما عنقریب
باز بی اعتدالی دیگر ازو واقع شد مجملش آنکه خواجه سلطان محمد رشیدی که منصب
وزارت حضرت جنت آشیانی داشت شیعه مذهب بود خواجه معظم بسبب تعصب
در شستن کشتن او را متمر ثواب دانسته در سفر بدخشان بیست و یکم رمضان
سنه نهصد و پنجاه و سه هجری در منزل خواجه مذکور در آمده در وقت روزه
گشادن از آب شمشیر مادهٔ زندگیش بشربت و ابتدای افطار داده و از قهرمان پادشاهی
اندیشیده راه گریز پیش نهاد حضرت جنت آشیانی مردم بگرفتن او تعین
فرمودند و بمحمد علی طغائی و فضیل بیگ که در کابل بودند حکم رفت که اگر بانجا
آید دستگیر کنند چنانچه مشار الیهما خواجه معظم را با همراهانش گرفته مقید ساختند

وخواجه چندی در قید مانده آخر بالغاعت حرم مکانی رهائی یافت. آنکه
هنوز در کابل بود که میرزا کامران از سند معاودت نموده سحرگاهی
بیخبر چنانچه سبق ذکر یافت ایلغار نموده داخل کابل شد و شهر را متصرف
شده محمد علی طغائی حاکم کابل و حسام الدین علی ولد میر خلیفه و خواجه
بهادر را به قتل رسانید و خواجه معظم و شمس الدین محمد غزنوی اتکه آکبر
بادشاه و ندیم کوکه و جمعی دیگر از ملازمان جنت آشیانی را در بند انداخت
و اینجماعه بعد فتح کابل و فرار میرزا کامران از آن قید خلاص شدند بالجمله
خواجه معظم بعد ازین تا زمان سلطنت اکبر بادشاه طول زندگانی یافته
و همیشه مصدر بی اعتدالیهای قتل و سفاکی ها بوده و در قید و بند افتاده
بسبب همشیره بزرگوار خود مهد علیا حضرت مریم مکانی جان بخشی او میشد
تا آنکه در سنه اکبری که شورش جنونش از حد زیاده شده بود
منکوحه بیگناه خود را بعذابها کشت و بعدالت بادشاه رو برو بضرب لگد
بقصاص رسید و عالمی از شر و جور ظلم او و دشمن نجات یافته و آسوده یا با

دوست بخشی در سفر عراق در رکاب بود بعلم سیاق ممتاز و بحسن کفایت
موصوف و پیوسته باشتغال مهمات دیوانی مصروف کار دانی میرسانید
خواجه جلال الدین محمود در وقتیکه حضرت جنت آشیانی از ولایت سیند
بعزمیت عراق متوجه شدند او از جانب میرزا عسکری که در قندهار بود
جهت اسوال کرسرات آنجد و آمده بود حضرت جنت آشیانی بابا دوست بخشی را
فرستادند تا او را بملازمت آرد خواجه اینمعنی را غنیمت دانسته بملازمت
شتافت و هرچه از نقد و جنس در بساط داشت پیشکش کرد و آن حضرت او را
نوازش فرمودند و بعد معاودت از سفر عراق که قندهار فتح شد و اموال
میرزا عسکری و مردمش بضبط در آمد چون از خواجه دران مقدمات طمعی
بوقوع آمده بود خواجه را گیرانند و بعد چندی نوازش فرموده میر بیوتات
نمودند و در سنه نهصد و پنجاه و پنج با تحف و هدایا بایلچیگری نزد شاه طهماسب
رخصت فرمودند و در سنه نهصد و پنجاه و شش بعد مراجعت از یورش بلخ که
هنوز خواجه بسبب بعضی امور در قندهار توقف داشت باز طلب سیدند

و در کابل ملازمت بوسیله [illegible] نوکر [illegible] میرزا کامران بود

اما بدوام خدمت جنت آشیانی قیام داشت و در هنگامیکه حضرت

جنت آشیانی روانه عراق شده بودند و بسیستان رسیده مومی الیه از

میرزا عسکری جدا شده باتفاق حاجی محمد بابا قشقه بموکب عالی پیوست

و دران سفر در رکاب بود کریم طبع و خوش خلق کسی بود و برادرش

محرم کوکه در کذر چوساغوق شد و حسین مذکور در خدمت حضرت جنت

آشیانی بود تا وقتی که میرزا کامران از سند معاودت نموده بیک ناکاه

بر کابل متصرف شد درینوقت حسین بیک کوکه باسم میرزا ملحق شد

اسمعیل بیک دولدی از امرای بابریست در دلاوری و کنکاش مسلم بود

بعد آنحضرت چندی با میرزا کامران بود و بعد ازان که حضرت جنت آشیانی

از سفر عراق معاودت نموده قلعه قندهار را که میرزا عسکری دران

متحصن شده بود محاصره فرمودند چون مدت محاصره بطول انجامید

اسمعیل بیک از قلعه برآمده بملازمت رسید و حکومت زمینداور

با او مفوض شد و در سنه نهصد و پنجاه و چهار با غوای قراچه بیک از موکب اقبال
جدا شده باتفاق او نزد کامران میرزا رفت و در کشم با او ملحق شد
و حضرت جنت آشیانی او را نجرس ملقب ساختند و در سنه نهصد
و پنجاه و پنج که حضرت جنت آشیانی بدفع فتنه میرزا کامران متوجه بدخشان
شدند اسمعیل مذکور امیر مبارزان لشکر اقبال شده و بشفاعت منعم خان
جرایم او را بخشیدند و حواله خانم کورنمودند لیکن لقب خرسن تا آخر عمرش
مشهور بود بیت بنام نیکوی پنجاه سال که یک نام زشتش کند پایمال امیر محمد
بابر سلطان همان امیر سلطان محمد بخشی بابر است از معتمدان درگاه بود در سنه
نهصد و چهل و چهار که حضرت جنت آشیانی متوجه بنگاله شدند حکومت آگره باو
مفوض شد و در سنه نهصد و چهل و پنج که میرزا هندال بی اجازت حضرت جنت
آشیانی از بنگاله معاودت نموده آمده با غوای جمعی نمک حرامان در آگره
در زبده خطبه بنام خود خواند و شیخ بهول را کشت امیر محمد بخشی نزد میرزا آمده گفت
شیخ را خود کشتید درباره من چرا توقف دارید و میرزا او را استمالت نمودند

همراه کرده

همراه گرفته وامیر سلط[illegible] [illegible]ضرت جنت آشیانی رب
و منزلت داشته و سرگرم طریقه [illegible] با در شهور نهصد و پنجاه و سه
هجری که میرزا کامران از ولایت سند معاودت نموده بی سابقه خبر گرفتند
علی حین غفلة من اهلها شهر و قلعه را متصرف شد محمد علی طغائی و حسام الدین علی
ولد میر خلیفه و چولی بهادر را بقتل رسانید درین وقت امیر سلطان محمد نخشی
چون در دشت گرفتار شده بود و بمیرزا کامران ملحق شد میرزا نور الدین محمد
از میرزاده های نقشبندیه و امرای بابری و گلرنگ بانو بیگم همشیره حضرت
جنت آشیانی در حبالهٔ نکاح او بود و سلیمه سلطان بیگم ازو تولد نمود در هنگام
توجه حضرت جنت آشیانی به بنگاله در سنه نهصد و چهل و چهار هجری حکومت قنوج
و آن نواحی باو مفوض شد و در سنه نهصد چهل و چهار که امرای نمک حرام
در بنگاله از رکاب آن حضرت جدا شده باگره آمدند و باغی و طغیان میرزا
هندال شدند میرزا نور الدین محمد هم بمیرزا هندال پیوست و رفیق طریق گمراهی شد
نجوت سلطان از سلاطین زاده های اوزبک و امرای بابر بسبب او ایل [illegible] حضرت

حضرت جنت آشیانی باتفاق محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا مصدر فتنه انگیز

شده و یعقوب بیک گرفتار شده مقتول گردید ابراهیم بیک چابوق جابوق و بعضی

خان ابراهیم بیک آقا نوشته در سفر عراق همراه بود و از فدائیان درگاه بود

جهانگیر قلی بیک ابن ابراهیم بیک بیلچک از امرای کبار بود بعد فتح بنگاله که

شیر خان سور در صوبه بهار غبار فساد انگیخت و حضرت جنت آشیانی

بدفع فتنه او از بنگاله متوجه آن حدود شدند جهانگیر قلی بیک بحکومت بنگاله

نصب نموده جمعی کثیر را بمعاونت او گذاشتند خان بعد از آنکه در جنگ

جوسا بر جنود اقبال ظفر یافت این فتح را نوادر اتفاق دانسته جرات

پیش آمدن کرد و برگشته بنگاله لشکر کشید و جلال خان پسر خود را بر سر جهانگیر

قلی بیک فرستاد امرای که دران حدود بکومک او مأمور بودند اتفاق نستیه

نمودند لاجرم جهانگیر بیک قلی بعد از کشش و کوشش بسیار منهزم شده

و شکست یافته بزمینداران پناه برد و بعهد و پیمان نادرست شیرخان از آنجا

برآمده با جمعی کثیر بحکم شیرخان مقتول گردید و از جمله مردمی که با او گذاشته

بودند غیر از درویش مقصود [illegible] دیگری بسلامت از انجا نیامد و
درویش مقصود خود را بملازمت حضرت جنت آشیانی در سفر عراق همراه
بود و او را پادشاه و خاص و عام بعد ازین و تابع درویش مقصود بنگالی می گفتند
خسرو کوکلتاش از امرای بابری در اوایل عهد حضرت جنت آشیانی حکومت
قنوج یافت و در سنه نهصد و چهل و پنج از تغیری او بمیرزا نورالدین محمد نقشبندی
مفوض شد و او در رکاب آن حضرت به بنگاله رفت و در سنه نهصد و چهل و پنج
باتفاق جمعی از حرام نمکان مثل حاجی محمد بابا قشقه و زاهد بیک و غیره از لشکر
منصور جدائی اختیار نمود و اول بقنوج پیش میرزا نورالدین محمد و بعد از کول که
جاگیر زاهد بیک بود و این جماعه نمک حرام میرزا هندال را که او هم بی اجازت
حضرت جنت آشیانی از بنگاله برخاسته آمده بود اغوا نمودند تا شیخ بهول را که
از جانب حضرت باستمالت میرزا هندال آمده بود بقتل رسانید و خطبه بنام خود خواند
خسرو بیک ولد نور بیک و رهنگامیکه حضرت جنت آشیانی از سفر عراق معاودت
نموده قلعه قندهار را که میرزا عسکری در انجا متحصن شده بود محاصره فرمودند

او باتفاق جمعی از جمله برآمده مجلار رسید کل کرحضرت مرزی سید عاقل سلطان

ولد عادل سلطان بن مهدی سلطان اوزبک و از جانب والده از نبایر سلطان

حسین میرزاست در سفر عراق در رکاب بود ابو الفضل گوید اگرچه در اوایل

حال بوظایف خدمت اشتغال داشت اما در اواخر بحرمان موسوم گشت خواجه

مقصود هروی از ملازمان حضرت جنت آشیانی و خدمتیان حضرت مهد علیا

مریم مکانی در حوالی هودج انجناب التزام خدمت داشت مردی پاک طینت

پاکیزه روزگار بود با مانت و دیانت وصیانت اتصاف داشت زنش همراه

جلال الدین اکبر بادشاه را شیر داده بود و از دو پسر ماند که کوکلتاش شاهزاده

بودند سیف خان که در جنگ گجرات در رکاب بادشاه جان نثار گردید و زین خان

که در عهد اکبری ناظم صوبه کابل وغیره صوبه های دیگر بود بالجمله خواجه مقصود

در سفر عراق در رکاب بود خواجه غازی تبریزی از دقایق سیاق و حقایق

علم حساب وقوف تمام داشت و از قصص و تواریخ خبردار بود در ابتدا

چندی در سرکار میرزا کامران تصدی اشتغال بود و در هنگامیکه حضرت جنت آشیانی

از لاهور بجانب بهشت توجه فرمودند مشار الیه از میرزا کامران جدا شده

بخدمت آنحضرت پیوست و منصب مشرفی دیوان یافت و در سفر عراق

در رکاب بود و هنگام مراجعت از آن سفر در اردوی شاه طهماسب

ماند و چندی که حضرت جنت آشیانی در آن هنگام قلعه کابل را محاصره نموده

بودند باز بملازمت رسید و بمنصب دیوانی اختصاص یافت و بعد چندی

خواجه قاسم بیوتات و خواجه میرزا بیگ و غیره هما بوسیله میر برکه تقریر او

و خواجه روح الله کردند و بعد از تحقیق اینها را با چندی از نویسندهای

متغلب گیراوندند خواجه امین الدین محمود هروی در فن سیاق از سیاق

نویسان قلمرو حساب بود و خط شکسته را بغایت درست می نوشت و در

کفایت اموال و درایت محاسبات موشکافی میکرد و در سفر عراق در رکاب

بود و بعد از آن چندگاه اورا بخشی شاگرد پیشه شاهزاده جلال الدین

محمد اکبر کردند و در عهد سلطنت آنحضرت بمراتب عالیه رسید و بخطاب

خواجه جهان سرفراز شد حسنعلی ایشک آقای همان حسنعلی آقا مشهور

[illegible] بجهت حسنعلی مذکور در

وجلادت امتیاز داشت وخدمات پسندیده کرده ودر سفر عراق

در رکاب بود وبواسطه آنکه یعقوب نامی که منظوران حضرت جنت آشیانی

بود وحرفی نامناسب از زبان او ساخته بودند بعضی قزلباشان بی باق

آنجوار ادر موضع خرابه نزدیک بر ترکمین کرده کشتند وچون میان حسنعلی

واو شکرابی چنین اشتهار یافت که بسعی او این عمل شنیع بوقوع آمده

باشد باین تقریب هنگام مراجعت آن حضرت همراهی نتوانست کرد

ودر عراق ماند وچون کابل مستقر سریر سلطنت شد باستان بوس

فایز گشت علی دوست باربیگی پسر حسنعلی مذکور در هنگامیکه حضرت جنت آشیانی

عازم عراق گردیدند او از عقب آمده در مشهد مقدس بملازمت

رسید واز اول تا آخر بخدمت کاری وجانسپاری اهتمام داشت

ده بیک برادره در هنگامیکه که حضرت جنت اشیانی از سفر عراق معاودت

نموده قندهار را که میرزا عسکری درانجا متحصن شده بود فرمودند ده بیک

با خیل و حشم خود آمده ملازمت ... سلطان اوزبک از جمله مردمی است

که شاه طهماسب بکومک حضرت جنت آشیانی همراه داده بود و او از بهادران

نامی بود بعد فتح قندهار ولایت شال با و عنایت شد لیکن او در همان

نزدیکی در وقتی که حضرت جنت آشیانی از قندهار متوجه کابل بودند در راه

وفات یافت وکان ذلک فی سنه نهصد و پنجاه و دو و پسران او مورد

مراحم و عواطف گشته بهادرخان نامش محمد سعید و او برادر کوچک علیقلی خان

زمان است مشهور است که از رستمان روزگار است و بهادران نامدار و سپهدار

هندوستان در هر دو سلطنت همایونی و اکبری بوده و کارهای او کارنامه ها است

هر دو پسران حیدر سلطان اوزبک شیبانی اند که از توران بایران افتاده

و هنگامیکه حضرت جنت آشیانی از ایران معاودت فرمودند با هر دو پسر

در رکاب ایشان بکابل آمد و در همان نزدیکی ها فوت شد و پسران آن شهامت

و صرامت در خدمت آن حضرت بمرتبه امارت رسیدند و در عهد اکبری علیقلی

خانزمان و محمد سعید بهادرخان مخاطب گردیدند و حکومت بلاد شرقی باین هر دو

[illegible]

دران حدود با افغانان رزمهای صعب روی نمود و فتوحات نمایان ساخت

و او بعد هبوط بیرم خان را بالطریق نیابت دران امر دخیل ساخت چون شهاب

الدین احمد خان ایرانی بود امرای ترک چون قیا خان گنگ وغیره از وکالت

استنکاف نمودند لهذا شهاب الدین احمد خان را ازان امر باز داشته

چند روزی اسم وکالت به بهادر خان اطلاق شده بعد روزی چند

به بلاد شرقی رخصت یافت و اتکه خان در وکالت مستقل گردید آخر از غایت

زمان و بهادر خان بغی وطغیان صادر شده و مکرر پادشاه خود بر سر آنها رفت

و هر اینه بقدم عجز پیش آمده بعفو گناه سرفراز شدند با آنکه در سنه

اکبری مطلق رسیدند خواجه جهان خواجه امین الدین است معروف بخواجه

امینا از مردم هرات بود و منصب او را در اکبرنامه هزاری نوشته در ابتدا

با بیرم خان بود بعد آن به پیشکاری ماهم انگه در وکالت دخیل شد

شیرافکن ولد قوچ بیگ پدرش از امرای فردوس مکانی بود و او هم

نزد آنحضرت قدری و اعتباری پیوست و در عهد حضرت جنت آشیانی

بامارت رسید و بعد از وقوع قضایای نا ملایم که اکثر ملازمان جدائی گزیدند

او نیز بکابل رفته بمیرزا کامران پیوست و چند سال با او بود تا آنکه حضرت

جنت آشیانی از سفر عراق معاودت نموده آمده عسکری را

در قندهار محاصره فرمودند شیر افکن از میرزا کامران هراسی داشت

جمعی را با خود متفق ساخته الغ میرزا ولد محمد سلطان میرزا که میرزا کامران

در قید نگاهی داشت و از راه احتیاط هر هفته بیکیکس میسپرد در این ایام

بشیر افکن سپرده بود همراه گرفته از کابل گریخته بقندهار آمد و بملازمت

حضرت جنت آشیانی شرف اندوز و بخلعت امتیاز سرفرازی داشت

و قلات از توابع قندهار باو عطا شد و در نهصد و پنجاه و سه که حضرت

جنت آشیانی در بدخشان بودکشمه و ضحاک و بامیان باو عنایت

فرموده رخصت نمودند و بر زبان مبارک که چون بکابل برسیم

عور بند هم اضافه جاگیر تو خواهیم نمود درین اثنا میرزا کامران از سند

معاودت نموده بجز بکابل رسید میرزا محمد حکیم ... مند فی ...
شهر و حسام الدین علی ولد میر خلیفه و جوکی بهادر را بقتل رسانید و از راه
خداع با ستمالت شیر افکن پرداخت شیر افکن هم فریب خواجه میرزا بیگ
و سالار ... عزیز ... شد بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی از بدخشان
معاودت نموده جهت اطفای فتنه میرزا کامران متوجه شدند پس از
وصول بکابل که میان بهادران طرفین جنگ واقع شد شیر افکن بنابت
کفران نعمت گرفتار شد و چون او را بحضور حضرت جنت آشیانی آوردند
آنحضرت میخواستند که چندی در بند نگاه داشته با نوازش فرمایند
لیکن بالتماس قراچه خان و ابرام او و دولتخواهان دیگر در حضور اقدس
بسیاست رسید و کان ذالک فی سنه نهصد و پنجاه و نه حضر خواجه خان
از نسل فرمان روایان مغلستان بود بسعادت مصاهرت این خاندان
عالی اختصاص یافت یعنی داماد حضرت فردوس مکانی بود و در امرای
رفیع الشان انتظام داشت در هنگامیکه حضرت جنت آشیانی از سفر عراق

[illegible] بوده [illegible] محاصره [illegible] نموده و در قلعه قندهار با میرزا

عسکری بود چون ایام محاصره بطول کشید از قلعه خود را انداخت

و گریبان عجز بدست انکسار گرفته در پای حضرت جنت آشیانی [illegible] دو در

اکثر یورشهای خصوصا در سفر بلخ در خدمت بود شاه [illegible] جان با میرزا

کامران بود و از جانب او گردیز و بنگش و لقرباد تعلق داشت چون

حضرت جنت آشیانی از سفر عراق معاودت فرمودند و بعد فتح

قندهار بجانب کابل توجه فرمودند او باتفاق یونس بیگ وغیره د

اثنای راه در نواحی از قندی بملازمت رسید و مشمول عنایات شد

مصاحب بیگ ولد خواجه کلان بیگ با میرزا کامران بود چون حضرت جنت آشیانی

از سفر عراق معاودت فرمودند و بعد فتح قندهار بجانب کابل توجه نمودند

او بجمعی کثیر از مردم در اثنای راه بملازمت آنحضرت و بالتفات

خسروانه سرفرازی یافتند و بعد از چندی که کامیاب خدمت بودند

در سنه نهصد و پنجاه و چهار باغوای قراجه خان همراه او از موکب معلی

جدا شده متوجه بدخشان شده درگذشت میرزا کامران بود و حضرت

جنت آشیانی او را مصاحب منافق ملقب مقرر فرمودند و در سنه نهصد

و پنجاه و پنج که حضرت جنت آشیانی بر میرزا کامران در حوالی طالقان در جنگ

بر میرزا کامران غالب شدند و بعد از آنکه قلعه طالقان یک ماه در محاصره بود

و میرزا کامران عاجز شده التماس عفو جرایم و از روی ملازمت نمودند و این

ملتمس بدرجه قبول افزای یافته نوید جان بخشی آمد بقدم بوس سرفراز شد

و امرای عاصی را شمشیر در گردن انداخته بحضور آوردند و گناه همه بعفو

مقرون شد چنانچه در ذکر قراچه خان مفصل بقلم آمده مصاحب بیک اسم

در میان اسما بود و بعد از آن در خدمت سرگرم و در یورش بلخ در رکاب

بود میر سید علی در ولایت افاغنه و بلوخان نزدیک ددکی که از توابع و اعمال

هندوست زمینداری داشت بعد معاودت حضرت جنت آشیانی از سفر

عراق که قندهار و کابل را فتح نمودند میر سید علی در کابل سعادت آستان

بوس دریافت و مشمول عواطف خسروانه شده ددکی را باو مکرمت

فرمودند وی رخصت معاودت بوطن دادند لوتک بلوچ از اعیا

امرای زمینداران بلوچستان بعد از آنکه حضرت جنت آشیانی از سفر عراق

معاودت نموده فتح قندهار و کابل فرمودند او بارها دران بکابل آمده

شرف ملازمت دریافت و آنحضرت او را مورد الطاف ساخته ولایت

شال و مستنگ بوی عنایت فرمودند و نرودی مرخص نمودند جغتای سلطان

از سلاطین زادهای مغول جوانی بود در حسن صورت و سیرت یگانه

روزگار و بنظر التفات حضرت جنت آشیانی منظور در سنه نهصد و پنجاه و سه

که آنحضرت در کابل تشریف داشتند وفات یافته واقعه او بر خاطر اقدس بغایت

گران آمد مرآمانی در تاریخ فوت او گفته این قطعه قطعه سلطان جغتی بود گل گلشن

خوبی تا که اجلش سوی جنان راهنمون شد در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ

دلها زغمش غنچه صفت غرقه بخون شد تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم

در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد ۹۵۳ فتح الله بیگ برادر روشن کوکه

جوان مردانه بود و تولک طالقانی با میرزا سلیمان بود در سنه نهصد و پنجاه

و سنه که حضرت جنت آشیانی به بدخشان تشریف فرمودند و میرزا سلیمان
جنگ کرده منهزم شد تولک با جمعی دیگر بملازمت آنحضرت پیوست میرزا
بیگ برلاس از امرای میرزا سلیمان و بهادر نامی در سنه نهصد و پنجاه و سه
که حضرت جنت آشیانی به بدخشان لشکر کشیدند و میرزا او میرزا سلیمان
مصاف نموده میرزا بیگ در آن جنگ هراول میرزا بود و بعد شکست میرزا بملازمت
آنحضرت پیوست و حکومت غوری یافت حسام الدین علی ولد میر خلیفه
از امرای بابری است حضرت جنت آشیانی بعد معاودت از سفر عراق
و فتح قندهار حکومت زمینداور را باو عنایت نمودند بعد از آنکه کابل
مفتوح شد و میرزا کامران فرار نموده اول بغزنین رفت و مردم غزنین
در استحکام قلعه کوشیدند و در را بروی او نگشودند ناچار از انجا بخانه خضر خان
هزاره شتافت خضر خان رسوم مهمانی بجا آورده میرزا را بزمینداور برد
امیر حسام الدین علی قلعه را استحکام داده جنگهای مردانه کرد و بمردانگی
قلعه را نگاهداشت چون اینخبر بعرض جنت آشیانی رسید زمینداور را و آن

حدود را بالغ میرزا اولد سلطان میرزا عنایت فرمودند و امیر حسام الدین

علی را بحضور طلبیدند چون الغ میرزا بقندهار رسید بیرم خان بموجب

حکم حضرت جنت آشیانی یادگار ناصر میرزا را که در ایام همان از بدخشان

بقندهار رسیده با الغ میرزا رفیق ساخته بزمین داور که میرزا کامران آنجا بود

روانه نمود با استماع آمدن این افواج میرزا کامران بجانب سند رفت و الغ

میرزا بحکومت زمین داور مشغول شد و امیر حسام الدین علی روانه حضور گردید

و بعد از آنکه بکابل رسید چند روزی در آنجا مقام کرده در فکر آن بود که روانه

بدخشان که موکب منصور جنت آشیانی در آنجا بود شود درین اثنا از میرزا

کامران سحری بی سابقه خبر بکابل رسید و محمد علی طغائی حاکم شهر بقتل رسانید

و شهر را تصرف خود آورده در گرفتن اموال مردم و ریختن خون خلایق

دست تطاول کشاده و مهتر و اصیل و مهتر وکیل غلامان حضرت جنت آشیانی

را میل در چشم کشید و امیر حسام الدین علی را با استحکام زمین داور بحیال

انتقام بنا خوش ترین وضعی بقتل رسانید و کان ذلک فی سنه نهصد و پنجاه و نه

خواجه سلطان محمد رشید از مردمی است که شاه طهماسب بکومک حضرت جنت
آشیانی مقرر نموده بودند و شاه خود او را بمنصب وزارت آنحضرت سرافراز
ساخته بود چون شیعه مذهب بود و خواجه معظم در تسنن تعصب داشت
شب بیست یکم رمضان سنه نهصد و پنجاه و سه خواجه معظم در منزل خواجه مذکور
بار آمده در وقت روزه گشادن از آب شمشیر نادانی شربت واپسین افطار
داد از قهر پادشاهی اندیشیده راه فرار پیش نهاده بکابل رفت و آنجا
مقرر شده بحضور رسیده محبوس شد و بعد چندین شفاعت مهد علیا مریم مکانی
همشیره بزرگوار خود رهائی یافت اسکندر سلطان اوزبک در سنه نهصد
و پنجاه و سه که حضرت جنت آشیانی در بدخشان بودند و میرزا کامران
از ولایت سند معاودت نموده چنانچه گذشت بنجیر بکابل رسیده و شهر را
متصرف شده محمد علی طغائی را که حاکم شهر بود با حسام الدین علی ولد میر خلیفه
و جوی بهادر بقتل رسانید حضرت جنت آشیانی بجهت اطفای نایرهٔ این
فتنه از بدخشان متوجه کابل شدند چون موضع چاریکاران مخیم بارگاه اقبال شد

جمعی کثیر با احتمال علیه میرزا کامران از آن حضرت جدا شده نزد میرزا

رفتند و بمرحایت ترقی که در معنی درکات تنزل بود رسیدند اسکندر

سلطان هم ازانجمله بود بعد ازانکه در سنه نهصد و پنجاه و پنج بتقصیرات میرزا

کامران عفو شد باز بخدمت رسید و در یساق بلخ همرکاب بود میرزا سنجر

ولد سلطان جنید برلاس خواهرزاده حضرت فردوس بابر بادشاه است

در سنه نهصد و پنجاه و سه که حضرت جنت آشیانی در بدخشان بودند و میرزا

کامران از ولایت سند معاودت نموده بجبر بر کابل متصرف شده و آن

حضرت جنت آشیانی بایره این فتنه متوجه کابل چون بموضع چاریکاران منزل شد

جمعی کثیر با احتمال علیه میرزا کامران از موکب اقبال رو تافته بمیرزا پیوستند

میرزا سنجر هم ازانجمله بود بعد ازانکه حضرت جنت آشیانی بکابل رسیده

و میرزا کامران را محاصره نمودند روزی میرزا سنجر از قلعه بر آمده بر مردم

بادشاهی تاخت اسپ شیخ جلوی کرده او را بر داشته تا باغ بنفشه آورده

قوی بازو زن حقیقت و زر را در دستگیر کرده بحضور اقدس آوردند و آنحضرت

جان بخشی فرموده بزندان تادیب درسپارند غیر علی از عمده های
میرزا کامران بود و بمردانگی و سرکاری کار ها انصاف داشت در سنه
نهصد و پنجاه و پنج که میرزا بر بدخشان مستولی شد او را با جمعی بقندوز تعین
کرده بود آنجا رفته بدست میرزا هندال گرفتار شد و میرزا تحفه مجلس آنحضرت
ساخت بر اعمال ناشایسته او نپرداخته عفو تقصیرات فرمودند و خلعت خاصه
مکرمت فرموده غوری را باو عنایت نمودند و بهمراهی میرزا هندال مقرر
داشتند شیخم خواجه خضری کلان تر خواجه خضر خان در سنه نهصد و پنجاه و چهار
باغوای قراچه خان در رفاقت او از موکب اقبال حضرت جنت آشیانی
رو گردان شده نزد میرزا کامران رفت در کشم و در اواسط سنه
نهصد و پنجاه و پنج که حضرت جنت آشیانی به بدخشان تشریف فرمودند
و میرزا کامران بعزم محاربه برآمد شیخم خواجه خضری اسیر مبارزان موکب
اقبال شد و چون او را در ضبط آنحضرت آوردند حکم شد که این مردک گریز
پای را بند چندان بمشت و لگد زدند که مرگ او یقین ناظران شد اما او

از سخت جانی نمرد و زنده ماند [illegible] از بهادران نامی بود و در
سفر بلخ در رکاب بود میر محمد منشی باتو بیک توا جی بیگی و قوجی بیگ و مقصود بیگ
احمد و پهلوان دوست از نزدیکان بطغرت و در یورش بلخ در
رکاب بودند تردی محمد خان ظاهراً همان تردی محمد جنگ جنگ است بعد واقعه
الغ میرزا ولد محمد سلطان حکومت زمینداور باو مقرر شد عباس سلطان
از سلاطین زاده های اوزبک است در اواخر سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری
بملازمت حضرت جنت آشیانی رسید و منظور نظر عاطفت و تربیت گردید
و مرتبه او را بلند ساخته باعقب قباب گلچهره بیگم همشیره خورد آن حضرت
عقد ازدواج بستند آن کم خرد با وجود اختصاص این نسبت در سنه نهصد
و پنجاه و شش که حضرت جنت آشیانی بعزیمت یورش بلخ از کابل بر آمدند
و چون بالستالیف رسیدند عباس سلطان از موکب معلی فرار نمود مهدی
سلطان در سنه نهصد و پنجاه و سه که حضرت جنت آشیانی از بدخشان
آمده میرزا کامران را در کابل محاصره فرمودند مهدی سلطان با حلیمه بیگ

خویش خود از معسکر اقبال گریخته نزد میرزا کامران رفته بابا سعید قبچاق

در سنه نهصد و پنجاه و سه که حضرت جنت آشیانی از بدخشان آمده میرزا کامران را

در کابل محاصره فرمودند بابا سعید هم از موکب اقبال فرار نموده نزد میرزا کامران

رفت شاه قلی سلطان از اقربای بیرم خانست قربان قراول حقوق خدمت بسیار

داشت در سنه نهصد و پنجاه و چهار باغوای قراچه خان و رفاقت از موکب اقبال

جدائی گزیده رفته در کشم بمیرزا کامران پیوست و در سنه نهصد و پنجاه و پنج

که میرزا کامران طایفان مغلوب شد و بسر ازان بعفو جرایم اینهام بعفو آن قران

یافت حسین قلی سلطان مهردار برادر احمد سلطان شاملو حاکم سیستان از جمله

مردمیست که شاه طهماسب همراه حضرت جنت آشیانی بکومک داده بعد از آنکه

کومکیان بعراق مراجعت نمودند او در خدمت آنحضرت و بحسن خدمت و چرب

زبانی تقرب تمام بهم رسانید و معتبر و معتمد گردید و بهمه وقت و همه جا راه سخن داشت

چنانچه در سنه نهصد و پنجاه و پنج که میرزا کامران در جنگ طایفان مغلوب گردیده

از در عجز در آمد و طالب عفو جرایم گردیده و رخصت حرمین شریفین درخواست

و حضرت جنت آشیانی اجابت ملتمسات او فرمودند و مجلس عالی آراستند
و میرزا متوجه ملازمت آنحضرت شد و آن حضرت جمیع امرا را باستقبال
فرستادند و بوفور شفقت و فرط عاطفت میرزا را در دریافتند و میرزا
در جوانغار آنحضرت نشست و میرزا سلیمان را در برانغار حکم نشستن شد
و دیگر میرزایان و امرا هر یک بقدر رتبه منزلت خود در دست راست
و دست چپ نشستند و خواننده های نغمه پردازی مشغول شدند و از هر
نوع سخن در انمیان آمد در ان مجلس حسین قلی سلطان از میرزا کامران
پرسید که شنیده ام که در حضور شما مذکور می شد که بخش بیرم خان والی
بلخ میگفته اند که بقدر یک نارنج بغض مرتضی علی ندارد او را دشمان دین نموا
گفت شما فرموده باشید که خدای رانده باشد برابر هند و انه بغرض
داشته باشد میرزا بسی درهم شده گفت پس مردم مرا خارجی
تصور کرده باشند بهر حال سلطان حسینقلی سلطان از وقتی که بملازمت
حضرت جنت آشیانی آمد همه وقت در رکاب بود و در یورش بلخ بشرف

بحضور کامیاب محمد علی طغائی از امرای عمده بود در سنه نهصد و پنجاه و سه
که حضرت جنت آشیانی جهت تادیب میرزا سلیمان که سر از اطاعت
پیچیده بغی و تمرد ورزیده بود متوجه بدخشان شدند او را بحکومت کابل گذاشتند
و او در ان نهایت کمال غفلت و بیخبری مدتی با آنخدمت قیام داشت میرزا کامران
چنانچه سابق نوشته شد بیخبر بکابل ایلغار کرده و بر شهر متصرف شده خبر یافت
که محمد علی طغائی در حمام است جمعی را درون حمام فرستادند تا او را برهنه
از حمام برآورده بنظر میرزا رسانیدند و میرزا در روبروی خود بآب شستن غسل
داد و کان ذلک فی سنه ثلث و خمسین و تسعمائه سلطان حسین خان از
بهادران نامی در اکثر یورشها خصوصا در یورش بلخ در رکاب بود محمد خان
ترکمان جوان بهادر بود و میرزا قلی چلابی و دیگر میرزایان هر دو از جوان بهادر
مشهور اند اویس خان از نژاد سلاطین مغولستان با میرزا سلیمان بود
در سنه نهصد و پنجاه و سه که حضرت جنت آشیانی بتادیب میرزا سلیمان به بدخشان
رفتند و میرزا سلیمان جنگ کرده منهزم شد اویس سلطان با میرزا بیگ

برلاس و توکل طایفه‌اند بملازمت آن حضرت بمهمات محمد خان جلایر که
در هنگامیکه حضرت جنت آشیانی از سفر عراق معاودت نموده قلعهٔ قندهار را
که میرزا عسکری دران متحصن شده بود محاصره فرمودند و بعد طول محاصره
میرزا عسکری عاجز شده از قلعه برآمد و بیرم خان میرزا را شمشیر در گردن
انداخته بملازمت آنحضرت آوردند و تقصیرات عفو شد بعد ازان سی کس را
از امرای عامی که در قلعه با میرزا بودند شمشیر و ترکش در گردن کرده بکورنش
آوردند محمد خان جلایر منجمله آن سی کس از بهادران نامی بود و بعد ازین در اکثر
یورشها مثل یورش بلخ وغیر آن در رکاب بود شاهم خان جلایر پسر بابا
بیک جلایر است که در جنگ چوسا بر در سراپرده های مهد علیا حاجی بیگم جان
نثار شد اما شاهم خان درین فترات از خدمت حضرت جنت آشیانی جدا
افتاده چندی با میرزا کامران بود و در هنگامیکه حضرت جنت آشیانی از سفر عراق
معاودت نموده قلعهٔ قندهار را که میرزا عسکری دران متحصن شده بود محاصره
فرموده و میرزا عسکری از طول محاصره عاجز امان خواسته از قلعه برآمده و از مردم

نموده که با او در قلعه بودند سی کس را چنانچه نوشته شد شمشیر و ترکش در گردن انداخته

بر طبق ضابطه و یاسای چنگیزی بملازمت حضرت جنت آشیانی آوردند شاهم خان جلایر

منجمله آن سی کس بود و بعد از آن در اکثر یورشها خصوصا در یورش بلخ

در رکاب بود مقیم خان او نیز منجمله همان سی کس است و درباره او حکم شد

که زاد لانه در پای او و تخته در گردن کرده نگاهدارند شاه سیستان او نیز

منجمله همان سی کس است و جانبخشی او فرموده زاد لانه در پای و تخته در گردن

کردند بابوس بیک سرگرده تمک چراغان قابوچی است همراه میرزا کامران بود

و نزد او در بهادری خیلی اعتبار داشت چون حضرت جنت آشیانی از سفر

عراق معاودت نموده بعد فتح قندهار متوجه کابل شدند برادر خورد

جمیل را بخدمت آنحضرت فرستاد که عفو جرایم او نمایند آنگاه خود با جمعیت

از میرزا کامران جدا شده در نواحی از قندهار بملازمت آنحضرت رسید و مشمول

عنایت بیکران شد و در سنه نهصد و پنجاه و سه که میرزا کامران از یلغار

نموده بغته کابل را آمده متصرف شد و حضرت جنت آشیانی از کابل بدخشان

آمده میرزاها را در قلعه کابل محاصره نمودند و میرزا هر چند دست و پا زد
راه نجاتی ندیده همت بر سیاست اطفال و عورات گماشته زن
بابوس بیک را که در قلعه بود با اهل بازار سپرد و سه پسر او را که یکی
هفت ساله و دوم پنجساله و سیوم سه ساله بود بعذاب تمام کشته لاشهای
آنها را از قلعه نزدیک مورچل قراچه خان و مصاحب بیک انداخت. و با وجود
این سلوک بعد فرار میرزا کامران و فتح کابل بابوس بیک باتفاق قراچه خان
از موکب اقبال جدا شده نزد میرزا کامران رفت و با او ملحق شد
و حضرت جنت آشیانی او را بابوس ولوس لقب فرمودند
و بعد از مغلوب میرزا کامران که امان خواسته بملازمت رسید و
گناهش بعفو مقرون شد بالتماس میرزا جان بخشی بابوس بیک هم
فرموده همراه میرزا تعین شد جمیل بیک برادر بابوس بیک ندکور است
همراه میرزا کامران بود و میرزا او را اتالیق آق سلطان داماد خود کرده بود
در غزنین گذاشته در هنگامیکه حضرت جنت آشیانی بعد معاودت لشکر

از سفر عراق قندهار را فتح نموده متوجه کابل شدند در اثنای راه جمیل بیک
بملازمت و اعتقاد جرایم پابوس نمود و از ان وقت در خدمت بود
تا در ایام محاصره کابل کشته شد و کان ذلک فی سنه نهصد پنجاه و چهار
علیقلی اندرابی در سنه نهصد و پنجاه و پنج باغوای قراچه خان و رفاقت او
از کوکب اقبال جدا شده در کشم بمیرزا کامران پیوست و پس از آنکه در سنه
نهصد و پنجاه و پنج میرزا کامران در جنگ طالقان مغلوب شد التماس عفو
جرایم پابوس نمود و ملتمس او با جابت پیوست و امرای عاصی را شمشیر
و ترکش بتوره یاسای چنگیز خانی بحضور آورده و معاصی آنها معفو شد
چنانچه مکرر نوشته آمده علی قلی نیز از انجمله بود مولانا نورالدین جامی از هند
و هیأت و حساب و اصطرلاب جزوی داشت در زمان حضرت فردوس
مکانی همراه قاضی برهان خوانی بشرف ملازمت انحضرت رسیده بود
و در خدمت حضرت جنت آشیانی از مجلس نشینان بود و در سفر عراق در رکاب بود
در زمان عرش آشیانی اکبر پادشاه او را ترقی تمام دست داده

خطاب ترخانی یافت محمد قاسم موجی خویش میر محمد جاله‌بان بود در بدخشان
خدمت جاله‌بانی داشت و در سفر عراق در رکاب حضرت جنت‌آشیانی
بود و در زمان حضرت عرش‌آشیانی اکبر بادشاه میر بحری یافت در سنه
نهصد و پنجاه و سه که میرزا کامران از ولایت سند آمده کابل را متصرف شد
و حضرت جنت‌آشیانی از بدخشان آمده قلعهٔ کابل را محاصره فرمودند میرزا
محصور شده هرچند دست و پا زد راه نجاتی ندیده بستیزه همت بر سیاست
اطفال و عورات گماشته پسر صغیر بابوس را کشته زنش را با اهل
بازار سپرده و زن محمد قاسم موجی را به پستان ریسمان بسته از دیوار قلعه
آویخت که نشانهٔ تیر و بندوق لشکر ظفراثر باشند بعد ازین وقایع اعتبار
و اعتماد محمد قاسم خان افزود چنانچه در سنه که حضرت جنت‌آشیانی متوجه
بدخشان شدند چون شاهزاده محمد اکبر را با والدهٔ ایشان مهد علیا
حضرت مریم مکانی در کابل گذاشتند محمد قاسم خان را در خدمت
ایشان بداروغگی شهر گذاشتند و در یورش بلخ در رکا[illegible]

صدر محمد اخته بیکی از خدمتکاران قدیم این درگاه بود و از ندیمان بساط
عزت بود در سفر عراق در رکاب بود و در معرکه بلخ در سنه نهصد
و پنجاه و شش که اسب سواری آنحضرت بزخم تیر افتاد او اسب خود
پیشکش نمود حیدر دوست مغل در سنه نهصد و پنجاه و چهار با غوای قراجه خان
در قاقت از موکب اقبال جدائی گزیده بمیرزا کامران پیوست و بسبب آنکه
در سنه نهصد و پنجاه و پنج میرزا کامران در جنگ طالقان مغلوب شده
و کنانش با امرای عاصی معفو گشت این حیدر دوست هم از آنجمله بود
سید محمد بکنه در سفر عراق در رکاب بود جوان مردانه صاحب قضیه
قادر انداز بود در هرات در میدان اسب تازی قزلباش قیق را
بتیر زده بود و در اکثر جنگها دستش بکار رسید میرزا بیک بلوچ که پدرش
در خراسان هزاره بلوچ بود در سفر عراق در رکاب بود مهتر سنبل
میرانش از غلامان وفادار و در سفر عراق در رکاب بود بعد مراجعت
از عراق سنبل خان خطاب یافت محمد سلطان قراول بیکی عبدالوهاب

ب[illegible] لو دانی در سفر عراق در رکاب بود و در اکثر یورشها خصوصاً
در یورش بلخ از فدویان بودند محمد قلی شیخ کمان در اکثر یورشها
خصوصاً یورش بلخ در رکاب بود و هنگام مراجعت از آن یورش
از موکب معلی جدا شده بعد چند منزل خبر یافته ملحق شد لطفی سهرندی و خواجه قاسم
میرزا بیگ و خواجه میر روح الله و خواجه سلطان علی از اهل دفتر و صاحب
خدمات دیوانی بودند و گاه گاهی بشغل وزارت نیز ممتاز میشدند
شاه بداغ خان چندی با میرزا کامران بود و بعد از آنکه شرف ملازمت
جنت آشیانی دریافت در یورش بلخ در رکاب بود در آن جنگ داد
مردمی و جلادت داده بقید غنیم افتاده چون باقی خواجه اتالیق در یورش
بلخ در رکاب بود پیر محمد خان والی بلخ بالجا با جمعی دیگر از امرای او مثل
ابن میرزا و حسین سعدو و محمد قلی میرزا و چوچک میرزا در فتح قلعه ایبک
بدست مبارزان موکب اقبال گرفتار شده بودند و حضرت جنت آشیانی
بعد مراجعت از بلخ همه را مشمول عواطف ساخته از قید رهائی بخشیدند

ونزد پیر خان به بلخ فرستادند پیر محمد خان ازین حسن سلوک در تعجب
مانده شاه بداغ را با جمعی مثل میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی
مستوفی و میر محمد منشی و میر جان بیک داروغه عمارت و خواجه محمد
امین گنگ که دران جنگ بدست اوزبکیه گرفتار شده بودند از قید خلاص
نموده بسلوک ادمیانه روانه کابل ساخت باقی محمد پروانچی و خالدی
و میر شریف بخشی و خواجه ناصر الدین علی مستوفی و میر محمد منشی و میر جان بیک
داروغه عمارت خواجه محمد امین بیک همه اینها در جنگ بلخ بقید اوزبکیه
افتادند و باتفاق شاه بداغ خان در بدل قیدیان سرداران اوزبکیه
چنانچه مسبوق ذکر یافت رهایی یافته سلامت بملازمت حضرت جنت
اشیانی رسیدند محمد قاسم خان برلاس در اواسط سنه نهصد و پنجاه و هفت
که حضرت جنت آشیانی بدفع فتنه میرزا کامران متوجه از بدخشان شدند
و شاهزاده محمد اکبر را در کابل گذاشتند حل و عقد کل مهمات کابل
و خدمت شاهزاده را باو مفوض فرمودند بهادر خان در سنه نهصد و پنجاه

در جنگ میرزا کامران مذکورست جلبی بیگ برادران مذکورست

شیخ بهلول خود را از نسل مشایخ ترک میگفت و از خدمت کامران بستنا[illegible] بود در سفر عراق در رکاب بعد معاودت انجا اورا ترقی روی نمود

حیدر قاسم کوه بر در سنه نهصد و پنجاه و هفت در حصار معرکه جنگ

میرزا کامران بود تمت تذکرة الامراء مخفی نماند که سوای این اشخاص

امرای دیگر نیز دران سلطنت همایون و دولت روزافزون بوده اند

که تا زمان حیات حضرت جنت آشیانی بسعادت اندوزنده بود و بعد از ان

در سلطنت ابد مدت حضرت آستانی جلال الدین محمد اکبر

بادشاه در امرای کبار داخل شده اند چون ذکر

بعضی از انها بتقریب اکتفا بنام نموده و بعضی را

قلم انداز کرده درین اوراق بهمین قدر کفایت

نموده شد تحریر فی التاریخ هشتم

شهر ذی قعده سنه ۱۱۹۹ هجری

تمت تمام

وتمم بسم الله الرحمن الرحیم بالخیر

این نقل فرمان شاه جمجاه شاه طهماسب ابن شاه اسمعیل صفوی در باب لوازم
استقبال سعادت اشتمال و مراسم ضیافت و مهمانداری پادشاه عالیجاه حضرت
آشیانی نصیرالدین محمد همایون پادشاه غازی بمحمد خان شرف الدین اغلی تکلو بیگلربیگی
خراسان صادر شد فرمان همایون شرف نفاذ یافت که ایالت پناه شوکت
دستگاه شمس الایاله والاقبال محمد خان شرف الدین ابو علی تکلو اله فرزند
ارجمند در شد حاکم دار السلطنة هرات و میر دیوان با نواع اعطاف
و الطاف شاهی سرفراز گشته بداند که مضمون واجب العرض او که درینولا
مصحوب کمال الدین شاه قلی برادر امارت پناه قراسلطان شاملو روانه
درگاه دولت پناه نموده بود بتاریخ دوازدهم ذی حجه رسید و مضامین

فرخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و لایح شده آنچه در باب توجهی
نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب گوهر دریای سلطنت و کامکاری
دوحه چمن آرای نور عالم افروز ایوان سلطنت و جلال سرو سرفراز
جویبار سعادت و اقبال شجره طیبه خلافت و نصفت پادشاه بر و
و بحرین نیر عالم تاب فلک کامکاری بدر بلند قدر اوج خلافت و جهانبانی
قدوه و قبله سلاطین عدالت آیین مهتر و بهتر خواقین صاحب تمکین
شهریار عالی نسب تخت سروری پادشاه والا حسب ملک عدل گستری
خاقان سکندرنشان جم جاه عالیشان سلیمان تخت نشین سلطان
صاحب هدایت و یقین جهانبان صاحب تاج و تخت صاحب قران
دولت قرین عالم اقبال و نخبت نور چشم سلطان روزگار تاج فرق
خواقین المؤید من عند الله نصیر الدین محمد همایون پادشاه خلد الله تعالی
غره حسب الآمال نوشته بودند چه گوید که چه مقدار سرور حضور روی نمود
مژده ای پیک صبا کز خبر مقدم دوست : خبرت راست بودی همه جا

محرم دوست باشد آن روز که در بزم وصالش بکدم بنشانیم بمراد دل خود
همدم دوست اقدام بی ملال و توجه آن بادشاه فرشته احترام را غنیمت
عظمی دانسته بداند که بمتعلق آن خجسته اثر ولایت سبزوار را از ابتدای
حمل توشقان ئیل بآن ایالت پناه مقرر و مرحمت فرمودیم داروغه و وزیر
خود به آنجا فرستد که مال واجبی و وجوهات دیوانی آنجا را از ابتدای
سال حال تصرف نموده بمواجب لشکر ظفر اثر و خدمت خود صرف نماید و
بدستوری که در این نشان مذکور شده فصل بفصل و روز بروز عمل نموده
از مضمون عالمطاع تخلف ننماید باید که پانصد کس از مردم عاقل روزگار
دیده که یک اسب کتل و استر رکاب و یراق در خور آن داشته باشند تعین
نمایند که باستقبال آن بادشاه صاحب اقبال رفته با صد راس اسب بدو که
از درگاه اعلی معه زین طلا بجهت آنحضرت فرستاده شده آن ایالت پناه نیز
از طوایل خود شش راس اسب بد و آسوده و خوش رنگ قوی جثه جوان که لایق
سواری آن شهسوار معرکه دولت و کامکاری بوده باشد انتخاب نموده

و زینهای طلای بجاردی منقش با عبائیهای زربفت و زردوزکه لایق سواری

آن پادشاه جمجاه باشد بر بالای اسبان مذکور نهاده هر اسب را بدو نفر

ملازم خود داده روانه کرده و کمر خنجر شریفه که از نواب کامیاب مغفوری

مرحومی علیین آشیان شاه بابا ام انار الله برهانه بنواب همایون ما رسیده

و بجواهر نفیس لطیف مکلل بوده مع شمشیر طلا و کمرخنجر مرصع جهت فتح و نصرت

و شکون آن پادشاه سکندر آئین فرستاده شده و موازی چهار صد توب

مخمل و فرنگی و بزدی مرسل گشته که یکصد و بیست جامه جهت خاصه آنحضرت

و تتمه جهت ملازمان رکاب ظفر انتساب آن کامیاب و قالیچه مخمل دو خوابه

طلا بافت و نمدکیری کرکی اسنبر اطلس و سه زوج قالی دوازده ذرعی

خوشقانی خوش قماش و دوازده چادر قرمزی و سبز و سفید فرستاده شد

بطریقی احسن رسانیده روز بروز اشربه لذیذه سر براه نموده با نانهای

سفید میده که با روغن و شیر خمیر کرده باشند و رازیانه و خشخاش و سیاه

دانه داشته باشند بکمال نموده جهت آنحضرت میفرستاده باشد و جهت مقربان

مجلس عالی و دیگر ملازمان فرادا فراد ارسال مینموده باشند و انجاب قرار

دهد که در هر منزلی که فرود آیند و نزول فرمایند امروز جاها ی سفید بصفای

لطیف و منقش و سایبانهای اطلس و مخمل در کارخانه و مطبخ و جمیع کار

خانه های ایشان را قریب ساخته نصیب نمایند که در هر کارخانه ضروری آن مهیا باشد

و چون ایشان بدولت و اقبال نزول فرمایند شربت و آب بیموی خوش

طعم ساخته و ببرف و برنج سرد کرده بکشند و بعد از شربت مرباهای سیب مشکان

مشهدی و هندوانه و انگور و غیره با نانهای سفید بدستور که مقرر شده

حاضر سازند و سعی نمایند که اشربه تمامی در نظر آن سلطنت پناه در آید و کلاب

و عنبر اشهب داخل نمایند و هر روز پانصد طبق طعام الوان با اغذیه و اشربه

خوشگوار مقرر دارد که میکشیده باشند و ایالت پناه قراق سلطان والا

پناه جعفر سلطان فرزندان و اقوام خود را با هزار کس بعد از ۳ روز

که آن پانصد کس رفته باشند باستقبال فرستد و آن ۳ روز امرا

و لشکریان مذکور را رنگ برنگ بنظر در آرند و آسیان نجاق تازی

را بهای سبز زینت [illegible] کرده بدهند که بملازمان خود [illegible] قرار داده‌اند و به‌جای

ساخته و پاکیزه رنگین و زر نرگس هزار آن پای و سر و باشد عالی خوب اسب از به

بر سند حضرت آن بملازمت امرا این چون که دهند قرار چنین و باشند

نمایند خدمت یک یک و بوسیده ادب بلب عزت و خدمت زمین

آنحضرت ایشان ملازمان میان گاه گاه غیره و سواری در که کنند تاکید و

پادشاهی نوکران بیکدیگر آزار الوجوه من بهیچ و نبود واقع بجهالت گفتگوی

کنند خدمت بسته صف دو از امرا لشکر کوچ و سواری وقت در و نرسد

قرار که محلی های چوکی در نزد باشند مذکور امرای از یک هر کشک نوبت و

پیش در که نوعی بنوعی گرفته بدست خدمت دگنگ و نمایند تردد باشد یافته

باشد ملاحظه نهایت آنچه و کنند خدمت نماید خدمت کسی خود پادشاه

بوالی را فرمان همین رسند که ولایت بهر و آرند بعمل داشته منظور این

بدستور مهمانی و نماید خدمت امیر آن که دارند مقرر نموده ولایت آن

خدمت و نباشد طبق پانصد یکهزار از کمتر اشربه و حلاوه مجموع که آرد بظهور

و ملازمت آن سلطنت پناه تا مشهد مقدس معلی مزکی اتفاق افتد آن

ایالت پناه دررسد و چون امرای مذکور بملازمت برسند هر روز یک هزار و

دویست طبق طعام الوان که لایق خوان پادشاهان باشد در مجلس آن

پادشاه گرامی کشیده شود و هر یک از امرای مذکور در روز مهمانی خود

نه راس اسب پیشکش نماید که ۳ اسب خاصه آنحضرت باشد و یکی با میر معظم

محمد بیرم خان داده شود و پنج دیگر با مرای مخصوص هر کس لایق باشند بدهند

و نه اسب تمامی را از نظر خجسته اثر گذرانیده ذکر نماید که کدام کدام اسب

از نواب کامیاب است و هر یک که قبل ازین قرار یافته باشد که از فلان و فلان

امیر باشد بگویند که آن حکایت هر چند بدنماست لایق خواهد بود و بد نخواهد نمود

و بهر دستور که مقدور باشد ملازمان رکاب ظفر انتساب را مسرور دارند

و آنچه نهایت غمخواری و یکجهتی باشد بظهور آرند و خاطر آنجماعه را که از گردش

روزگار ناهنجار بقدر غباری دارد بدلداری و غمخواری که درین اوقات لایق و خوشتر است

مسرور گردانند و این دستور همه وقت منظور باشد بعد از آن هر چه مناسب

[illegible] ایلچی [illegible] از جانب ما معمول خواهد گشت بعد از طعام متصرفات
وحلاده و پالوده که از قند و نبات طبخ نموده و مرباهای متنوع و لطایف
خاصه که بگلاب و مشک و عنبر [illegible] شربت معطر باشد بمجلس برند و حاکم ولایت
بعد از مهمانی و خدمت مذکور مردم آن ولایت را جمع نموده تا بدار
السلطنت هرات رفیق باشند و خدمت و ملازمت مینموده باشند و دقیقه
از دقایق آن تا مرعی نگذارد و چون بدوازده فرسنگی ولایت مذکور برسند
آن ایالت پناه یکی از ایماق کاردان خود را در خدمت فرزند اعز ارشد سعادت
یار بگذارد که از شهر و خدمت آن فرزند خبردار باشند با تمول لشکر ظفر اثر را
از شهر و لایت و سرحدها از هزاره بگذری و غیره تا میئی هزار کس که بشما صحیح رسد
از ملازمان کومکی آن ایالت پناه آن را همراه برداشته استقبال نماید
و آنجا در و سایه بان و شتر و اسب گذرانند و مقرر دارند که چون فرزند والا
کامیاب سوار شوند اردو بشتر کوچ کند و ایالت پناه فراق سلطان
مشار الیه بدرقه باشد و چون فرزند مذکور از شهر بیرون آید قدغن

نمایند که جمیع لشکریان لسان مقرر سوار باشند و متوجه استقبال آن فرزند

چون نزدیک آن پادشاه عالیجاه عظمت دستگاه برسند چنانچه میدان

میانه آن ان یک تیر پرتاب بوده باشد آن ایالت پناه پیش رفته التماس

نماید که پادشاه از اسب فرود نیایند اگر قبول کنند در ساعت باز گردد

و فرزند برخوردار را از اسب پیاده ساخته وبتعجیل روانه کنند تا آن ارکان

آن پادشاه سلیمان نشان بوسیده بعد خدمت و حرمت و عزت

انچه مقدور باشد بظهور آرند اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند و پیاده

شوند اول فرزند مذکور از اسب فرود آیند و خدمت کنند و اول آنحضرت

را سوار کرده دست پادشاه را بوسه داده فرزند را متوجه سواری سازند

و بدستور کردانند و متوجه اردوی خود شوند و مقام نمایند و آن ایالت

پناه خود نزدیک فرزند مذکور در خدمت پادشاه باشند

که اگر پادشاه سخنی و حکایتی از فرزند اغراز بسد استفسار نمایند

و آن فرزند بواسطه حجاب خورد سالی چنانچه باید جواب نتوانند داد آن

ایلات پناه [illegible] اب لایق عرض نمایند و از منزل مذکور آن فرزند

بادشاه را مهمانی نماید بدین دستور چون جا نشستگاه نزول فرمایند

فی الحال سیصد طبق طعام العلان بطریق ماحضر بمجلس بنسبت آئین

آرند و بین الصلوتین یکهزار و دویست طبق طعام الوان بر لنگر بیای که

مشهورست به محمد خانی و دیگر اطباق چینی و طلا و نقره و سرپوشهای

طلا و نقره بر روی آن خوان نهاده بمجلس آرند بعد از آن مربیات لذیذ

انچه ممکن باشد و حلاوه و پالوده بکشند پس هفت راس اسب لایق

رعنا از طوایل آن فرزند ارجمند برگزیده و جدا نموده جلهای مخمل و اطلس

پوشانیده و تنگ قصب باقی ابریشمی بر جل مخمل منقش و تنگ سفید بر جل

مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل سبز بکشند و باید که حافظ صابر قاق

مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد سرنایی و حافظ دوست محمد خافی

و استاد یوسف مودود و دیگر گوینده و سازندهای مشهور که در شهر

باشند همه وقت حاضر بوده هرگاه پادشاه بخواهند بی توقف و ترنم

پرداخته آن حضرت را خوشوقت سازند هر کس که قابل آن منصب تواند
بود در خدمت دور و نزدیک بوده باشند که در وقت طلب حاضر آیند
و اوقات خجسته ساعات ایشان را بهر نوعی که توانند شگفته داشته باشند
و دیگر شنقار و باز و جره و شاهین و جرغ و باشه و بحری و آنچه در سرکار
آن فرزند و آن ایالت پناه و اولاد بوده باشند پیشکش نمایند و ملازمان
ایشان را خلعتهای ابریشمی از هر جنس و هر رنگ که علیحده علیحده فراخور انکس
از الوان مخمل و خارا و تکمه کلابتون و طلاباف بپوشانند و چون خود روند ملازمان
ایشان را بنظر خجسته اثر فرزند ارجمند در آرند و آن فرزند بخلق کریم که
میراث آبا و اجدا دست بدلیشان معاش نموده هر یک از ایشان جدا جدا
سر و پا و اسب فراخور هر کس بدهد و انعام زیاده از ۳ تومان نباشد
و دوازده تقوز پارچه ابریشمی از مخمل سبز و اطلس و کیمخای فرنگی و کاشانی
و نافته شامی و غیره که بغایت لطیف و نفیس باشد و سیصد تومان زر نقد
درستی کیسه قماشهای مذکور بکنند و بلشکر بهر نفری ۳ تومان تبریزی

که مسقط ... شد به هند و سه روز در سر خیابان و کارزگاه سیر فرموده

باشند و درین سه روز چهار باغ شهر که منزل بادشاهانه ست تا سر خیابان

که در باغ عیدگاه ست بفرمایند که محترفه اصناف چهار طاق لبیدی های

و آئین شرنگاری بندند و هر صنعتگری از امرای مذکور را شریک سازند که

که بتعصب یک دیگر هر صنعتگری و شرنگاری که دانند بعمل آرند و البته

که چون بادشاه آن مرز بوم بقدوم فرخنده لزوم مشرف ساخته اول شهر

که نور چشم عالمیان بوجود خود آنرا مشرف خواهند ساخت آن بلده معمور

خواهد بود می باید که بنظر کیمیا آثر ایشان از مردم خوش طبع و شیرین گو

که در شهر هستند در آورند که باعث سرور باشد روز سیوم که ازین چهار

طاق و خیابان شهر و صفا دادن چار باغ فراغ خاطر حاصل نموده چار چاریرا

در شهر و محلات و حدود و مواضع نزدیک شهر مقرر دارند که جار نمایند تا تمامی

مرد و زن صبح روز چهارم در سر خیابان حاضر گردند و در هر دوکان

و بازاری که آئین بسته قالی و نمد و پلاس فرش انداخته باشند

و عورات و بچه‌ها بنشینند و چنانچه قاعدهٔ آن شهر است عورات آینده و رونده
در مقام شیرینکاریها و اختلاطهای هوش‌ربا می‌آیند و هوس آوازهای نشاط‌انگیز
درآیند و از هر محله و کوچه صاحبان نغمه بیرون آیند که در بلاد عالم مثل آن نباشد
تمامی آن مردم را استقبال فرمایند بعد از آن پادشاه را بعزت و ادب گویند
که پای دولت در رکاب سعادت نهاده سوار شوند و فرزند در پهلوی آن
حضرت چنانچه سر و گردن اسب پادشاه پیش باشد براه بروند و آن ایالت
پناه خود از عقب ایشان نزدیک میرفته باشند که اگر از عمارت
و منازل و بساتین هرچه پرسند جواب دانسته و سنجیده عرض نمایند و چون
بسعادت بشهر درآیند چارباغ را سیر فرمایند و در باغیچه که در هنگام
سکون نواب همایون ما بدولت در آن بلدهٔ طیبه جهت بودن و خواب
کردن و مشق و خواندن تعمیر یافته بود و الحال بباغ شاهی مشهور است
ایشان نزول فرمایند و حمام چارباغ و حمامات دیگر را سفید سازند
و بگلاب و مشک و خوشبو کنند که هرگاه میل فرمایند محل آسایش بدنی باشد

و روز اول کسان ... ند طعام و از مهمانی نمایند و چون ایشان متوجه جوانب
شوند آن ایالت پناه خود بدان دستور که مذکور خواهد شد تمهید مهمانی
کنند و چون بشهر در آیند همان روز عرضداشت کند و ... روانه درگاه نماید
و مقرر شده که معز الدین حسین کلان تر دار السلطنه هرات مردی
خوش نویس صاحب وقوف تعین نماید که از روی که آن پادشاه کس
باستقبال فرستد تا آن روزی که بشهر در آید روزنامچه منقح نوشته
به ثبت و مهر آن ایالت پناه رسانیده و جمیع حکایات و روایات بد و نیک
که در مجلس بهشت آیین گذرد بقلم گرفته بدست معتمدی روانه درگاه
معلی نمایند که به جمیع اوضاع نواب همایون ما را اطلاعی حاصل شود و مهمانی
آن ایالت پناه بدین دستور که طعام و حلاوه و شیره و میوه سه هزار طبق نود
و یراق ضروری مذکور بدین دستور سرانجام نماید که اول پنجاه چادر و نوبت
سایبان چادر بزرگ الایه که جهت خاصه شریفه ترتیب نموده عرض کرده بود
با دوازده زوج قالی دوازده درعی و ده درعی و هفت هشت درعی

وهفت زوج قالی پنج درعی و نه قطار رود و بیست و پنجاه طبق آشی کوچک و بزرگ
و دیگر اطباق و دیگها تمامی سفید قلعی کرده پاکیزه داشته باشند و قطار
اشتر دو تقوز در روز مهمانی خود پیشکش نماید و امرای مذکور که امر شده
مهمانی نمایند برین طریق که طعام و حلاوه و پالوده یکهزار و پانصد طبق کشند
و سه اسپ و یک قطار شتر و یک قطار استر که آن ایالت پناه روز اول
دیده و پسندیده باشند پیشکش نماید و حاکم غور مانی و قوشنج و کوسو
و غیره در ولایت خودها مهمانی نمایند و حاکم جام و باخرز در جام مهمانی
کنند و حاکم خواف و ترشیز و زاوه
و محولات در محال سرای فرهاد که درین
پنج فرسنگی مشهد مقدس است
مهمانی نمایند و در عهده شناسند
تمت فرمان بروز پنجشنبه

بسم الله الرحمن الرحیم

عزیمت همایون حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه
غازی بصوب عراق و وصول آنحضرت بدار السلطنه هرات و باستقلال
کامیاب قدمبوس شدن محمد خان شرف الدین اوغلی تکلو الله شاهزاده
محمد مراد میرزا و بعد از قبول ضیافت و غیره لوازم مهمانداری بسیر
متنزهات آنجا عازم زیارت مشهد مقدس رضویه علی ساکنها الصلوة
والتحیة گشتن و از آنجا شوق ملاقات میرزا و بعد از قبول شاه جمجاه
گیتی شاه طهماسب صفوی روانه کردیدن و در ابهر و سلطانیه اتفاق ملاقات
آن دو بادشاه والا جاه رو دادن و کیفیت اختلاطها و انبساطهای
ایشان با همدیگر از اول روز تا حین تودیع و ترخیص آنحضرت بصوب مقصد همت

چون آنحضرت بدولت وسعادت بعزم جزم متوجه هرات شدند درین
راه اکثری از مشاهیر واعیان خراسان باستقبال شتافته واز اکثر قصبات
مانند جام وتربت وخرس واسفراین بهرات جمع امده انتظار مقدم
عالی داشتند وچون محمد خان از خبر وصول موکب اقبال بنواحی زیارتگاه
اطلاع یافت با اعیان امرا مثل ولی سلطان واکابر فضلا مثل میر مرتضی صدر
ومیر حسین کربلائی وسایر اهالی وموالی بشرف استقبال شتافته ودر
سر پل مالان وسیرگاه مقرر بر آنست بعزم رکاب بوس مفتخر گشتند ومحمد خان
انجناب شاه دعای شوق آمیز رسانیده لوازم آداب مراسم خدمت بتقدیم رسانیده
مقرر شده بود که از پل مالان تا باغ جهان آرا راه را آب زده وجاروب کشیده
بزرگان وظرفای شهر از هر دو طرف بایستند وچون رایات پادشاهی
بمنزل پادشاهی بمنزل درمزار رسید سلطان محمد مراد میرزا باستقبال
آمده آداب اعزاز واحترام ظاهر ساخته وآئینی که در فرمان مامور بود شاهزاده
کامکار مسبوق الذکر ودیگر امرا ملازمت نمودند واز زیارتگاه پل مالان

از انجا تا باغ جهان آرا چهار فرسخ مسافت است مردم شهر و قصبات تمام

و کوه را فرو گرفته تماشای بودند غره ذیقعده نهصد و پنجاه در باغ جهان آرا

نزول فیض ورود اتفاق افتاد محمد خان جشن بادشاهانه ترتیب داده

پیشکشهای لایق کشیده در مجلس اول حافظ صابرقاق که خواننده بی عدیل

و نظیر بود در مقام سه گاه غزل امیرشاهی را خواند و سخت مناسب و موثر

افتاد و مطلعش اینست   مبارک منزلی کانخانه را ماهی چنین باشد

همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد   و چون باین بیت رسید

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم   که آیین جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد

حضرت جنت آشیانی رقتها نمودند و آثر رقتهای تمام ظاهر شد و انعامهای

بادشاهانه در دامن امید او ریختند و چون هرات و سیرگاه او لعبات نیت

گوش آمده بود جشن نوروز نزدیک رسیده و روزی چند در انجا

توقف اتفاق افتاد هرگاه آنحضرت بسیر و سواری میل میفرمودند محمد خان

در ملازمت بوده لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانیده و زرها نثار میکرد

و بتماشای کارگاه تنفس میفرمودند و گاه بباغ مراد و باغ جهان آرا و باغ

زاغان و باغ سفید و در هر کدام صحبتهای رنگین میداشتند و در همین ایام

زیارت اولیای عظام خصوصا بر هرات خواجه عبدالله انصاری قدس سره

السامی فرمودند و هر جا که تعریف درویشی گوشه نشینی می شنیدند از صحبت

منقبت او مستفید می گشتند و همچنین فضلا و شعرا و ارباب فطرت و اصحاب

عزت همواره در مجلس بهشت آئین فراهم آمده و از انعامات و ادرارات

آن حضرت بهره وافی و نصیبه کافی میربودند و بعد از نوروز از راه جام بجانب

مشهد مقدس نهضت عالی اتفاق افتاد و درین روز احمد سلطان حاکم سیستان

که بدوام خدمت و حسن عقیدت ممتاز بود مشمول الطاف و عنایات

پادشاهی شده رخصت انصراف یافت و پنجم ذیحجه این سال بجام رسیده

زیارت مرقد منور حضرت زنده فیل احمد جام قدس الله سره العزیز فرمودند

و چون نزدیک به مشهد مقدس رضوی رضی الله تعالی عن ساکنها نزول

جلال واقع شد شاه قلیخان استاجلو که حکومت شهر و آن ملک داشت

بانقیا و سادات عالیدرجات و اکابر و اهالی بدولت استقبال
مشرف کردیدند و پانزدهم محرم سنه ۹۵۱ نهصد و پنجاه و یک به مشهد
مقدس معلی مزکی رسیده بزیارت روضه شریفه رضویه علیه الصلوة و السلام
و التحیه فایز گشتند و چند روز در حوالی آن بقعه متبرکه اقامت فرموده
متوجه نیشابور گشتند میر شمس الدین علی سلطان که حکومت آنجا بدو
متعلق بود با اهالی و موالی باستقبال آمده انواع خدمات بتقدیم
رسانیده التماس ضیافت نموده خود را بقبول آن سعادت سربلند کردانید
از مردم صحیح القول استماع افتاده که در روز ضیافت از جمله اطعمه هزار
کاسه آش ماهیچه حاضر ساخته بود آن حضرت از روی استبعاد و غرابت
استفسار نمودند که در یک روز اینهمه آش چون سرانجام شد بعرض رسانید
که درین شهر از اقربا و خویشان بنده هزار خانه دار هست هر کدام یک کاسه
آش سامان نموده مجملا سیر کان فیروزه فرموده از انجا بسبزوار و از
و از انجا بدامغان رسیدند و از غرایب روزگار در انجا چشمه ایست

که در سوالف ایام طلسمی تعبیه کرده اند که هرگاه نجاستی و خاره ورائی در آن
سرچشمه افتد طوفان حادث میشود و از شورش گرد و باد و خاک عالم
تاریک میگردد نیز تماشا کرده از دامغان به بسطام تشریف بردند تا آنکه
روضه مقدسه حضرت بایزید بسطامی سر راه نبود عطف عنان نموده از آنجا
بسمنان شتافته عنان دولت منصرف ساخته زیارت نمودند و در سمنان
بصوفی آباد که مرقد شیخ علاء الدوله سمنانیست ادراک انوار حضور نمودند
و آن پادشاه صورت و معنی در سفر و حضر زیارت اهل الله توسل جسته دریوزه
همت از دلهای خدا آگاه مینمودند و منزل بمنزل شهر بشهر حکام و اکابر آنجا
بسعادت ملازمت شتافته در لوازم مهمانداری و آداب خدمتکاری
اهتمام بجامی آوردند و همواره از جانب شاه مراسلات و مکاتبات
مبنی بر اظهار شوق و خاطرجوئی میرسید و لطایف و نفایس تقربیات
ارسال میداشتند و چون دار الملک ری مخیم سرادقات عزت گردید
حضرت شاه بعزم ییلاق از قزوین که پای تخت بود بجانب سلطانیه و سورلیق

کوچ نمودند و حضرت جنت آشیانی در قزوین نزول فرمودند اکابر و اعیان

آنجا بشرف استقبال شتافته سعادت ملازمت دریافتند و آنحضرت

در خانهای عبدالغنی که کلانتر آن شهر بود در اوایل شاه هم در ایام مبارک

میبودند فرود آمدند و بیرم خان را پیش شاه فرستادند شاه بمقصد

قریب رسیده بود که بیرم خان به سعادت ملازمت مستسعد گشته

و از همان منزل رخصت معاودت یافت و آن حضرت از قزوین

کوچ فرموده به سلطانیه تشریف بردند و حضرت شاه میان ابهر و سلطانیه

تشریف داشتند چون موکب عالی بآن حوالی رسید اول اکابر امرا طبقه طبقه

به سعادت استقبال مبادرت جسته بملازمت فائز گردیدند بعد از آن بهرام

میرزا و سام میرزا برادران گرامی شاه تشریف آوردند در جمادی الاول

سنه نهصد و پنجاه و یک شاه خود باستقبال تشریف فرموده شرایط محبت

و اخلاص و ضوابط اعزاز و احترام بتقدیم رسانیدند و بانواع مهربانی پرسش

و خاطر جوئی فرمودند و در عمارتی بغایت خوش و عالی که مدت مدید مصا

[illegible]

پادشاهانه داشتند و میرزا قاسم گونابادی در کتاب مثنوی خود که بنام شاه در سلک

نظم کشیده و به شاه نامه موسوم ساخته و داد تزاکت و لطافت سخن در آن داده

در باب ملاقات آن هر دو پادشاه والاشان و آن دو خسرو جمجاه سلیمان

مکان چنین گفته مثنوی دو صاحبقران در یکی بزمگاه : قران کرده با هم

چو خورشید و ماه : دو نور از نظر چشم اقبال را : دو عید مبارک مه و سال را :

دو کوکب که ازشان فلک راست زین : بهم در یکی عرصه چون فرقدین : دو چشم

جهان بین بهم همعنان : بهم چون دو ابرو تواضع کنان : دو سعد فلک را یکی برج جای :

دو والا گهر را یکی درج جای : شاه فرمودند که حضرت گیتی ستان فردوس مکانی را

که فتح هندوستان میسر شد نیروی شمشیر جهانگشای شما بود و در نوبت خود چشم زخمی

که بحسب سرنوشت نصیب شد که از ناهمساعدی برادران بی اخلاص و امرای

حق ناشناس بود و در عالم اسباب موافقت برادران نعمتی است عظیم است

مصراع آری باتفاق جهان می توان گرفت : خصوص در جهانگیری و ملک کشائی

اکنون

اکنون ما را برادر موافق خود تصور فرموده ممد و معین دانند که منت

بر جان داشته انچه شرایط امداد و لوازم اعانت بوده باشد بر وجه دلخواه

صورت خواهد بست و سوابق حقوق منظور داشته آنقدر کومک که در کمال

سرانجام نموده خواهد شد و اگر ما را خود باید رفت بطریق کومک همراه خواهیم بود

وازین قسم مقدمات در خاطر جوئی آنحضرت بسیار فرمودند و چند روز جشنهای

خسروانه و مجلسهای پادشاهانه داشته حضرت پادشاه هر روز خود بهمه کارها

وا رسیده مجالس غیر مکرر می آراستند و در اظهار تکلفات و عوض تحملات

افراط تمام بکار می بردند و از اسپان عربی و عراقی و استران بروعی

بازینهای مطلا و شترهای نر و مایه با پوششهای فاخر و چندین کمر خنجر و شمشیر

مکلف بجواهر نفیس و قماشهای لطیف و پوستینهای کیش و جلقدهای

زربفت و کیمخای فاخرانه از اقسام اقمشه نادر و الات و ادوات طلا و

نقره و خرگاههای عالی و فرشهای لایق و سایر اسباب سلطنت درخور

سرکار آنحضرت بنظر اشرف آن حضرت گذرانیدند و جمیع ملازمان رکاب سعادت را

در حور حالت از نقد و جنس رعایتها فرمودند و حضرت جنت آشیانی الماسی

که در فتح هندوستان بدست افتاده بود با دویست و پنجاه قطعه لعل آبدار

شانی برسم ارمغانی گذرانیدند اگرچه از جانب شاه در هیچ مرتبه از مراتب

ضیافت و تکلیفات ذره کوتاه دستی نشد و چنانچه باید و شاید مراعات رسم

و مکافات بفعل آمد اما از تاریخی که مواکب عالی دران ملک در آمد تا هنگام

مراجعت آنچه از سرکار شاه و منسوبان ایشان خرج شده بود از جانب آنحضرت

زیاده بران اضعاف مضاعف ما درش شد چنانچه الماس مذکور که اعظم تحف

روزگار و نوادر زمان جواهر قرون و ادوار بود و مقومان مبصر خرج الیوم

هفت اقلیم قیمت آن مشخص و مقرر کرده بودند معه جواهر و اسباب دیگر

از جمله آن تواضعات است بالجمله از انجا هر دو بادشاه والا جاه اقلیمین و هر دو

خسرو صاحب تاج و تخت ولایتین باتفاق همدیگر بسلطنت کرده دیدند دو

واره بعیش و کامرانی گذرانیده نزهتهای بادشاهانه میداشتند اگرچه روز

چند با غوای بعضی از اهل فساد غبار خاطر از جانبین طاری شده بود اما بامتداد

و به صیقل درخشان دو چهل... صورت جمعیت و معنی آینه دلها از آن کدورت مستعد

عارضی صفا و انجلا پذیرفت حضرت شاهی بجهة مشغولی و انبساط خاطر آن حضرت

طرح شکار قمرغه افکنده از ده روزه راه جانداران صحرائی را رانده در سر چشمه

که لب ارق ییلاق مشهور است مجتمع ساختند نخست حضرت شاه و حضرت

جنت آشیانی باهم در شکارگاه درآمده خوبهای شکار کردند بعد از آن

بهرام میرزا و سام میرزا برادران شاه بعد محمد بیرمخان و حاجی محمد کوکه

و شاه قلیخان محرم و حسین قلی سلطان مهردار درویش کوکه و حسن کوکه

امرای آنحضرت را رخصت شد و از امرای شاهی مثل عبدالله خان استاجلو که

بدامادی شاه والا گهر شاه اسمعیل صفوی شرف اختصاص داشت و ابو القاسم

خلفا و سوندک سلطان قورچی باشی و بدرخان استاجلو و چندی دیگر حسب

حکم شاهی در رفتن قمرغه آمدند بعد از لحظه رخصت عام شده در اثنای گرمی

شکار بهرام میرزا با خلفا نقار خاطری داشت و در هجوم عام تیری براو زد

او بهمان تیر صید اجل شد بملاحظه خاطر میرزا هیچکس به شاه آنحرف نگفت

حوض سلیمان بار دیگر قمرغه رانده‌اند چون جرکه بهم برآمد در انجا بز شکار خاطرخواه

فرمودند و در عرض راه چوگان باز بهادر قبق انداز نیا شد و امرای جغتای

خوبها تبق زدند و درین روز حاجی محمد کوکه قبق را بسیار بقاعده و قاعده انداز

زده و حضرت شاهزاده‌ها و امرای و جوانان قزلباش محظوظ شده

یکبارگی نعره تحسین و آفرین از میدان باسمان رسید و حضرت شاه حاجی محمد را

بجلدوی این تیراندازی ملقب بسلطان و محمد بیر مخاق را که او هم برابر بمشار الیه

قبق را تیرزده بود بخطاب خانی در جلدوی این چابک سواری و میدان داری

سرفراز و عنایت فرمودند و در آخر مجلس طومار دوازده هزار سوار بسرداری

فرزند ارجمند شاهزاده محمد مراد میرزا که بکومک آنحضرت قرار یافته بود با طومار

اسباب کارخانها بنظر حضرت جهانبانی درآوردند ذکر اسامی امرای شاهی

که بکومک حضرت جهانبانی جنت آشیانی مقرر شده بودند بدین تفصیل

ول شاهزاده ارجمند فرزند سعادتمند شاه بداغخان چاقار الله میرزا

شاه قلی

سنجاب سلطان افشار حاکم فرح یار علی سلطان تکلو سلطان علی افشار

سلطان قلی قورچی باشی خویش محمد یعقوب خان خواجه میرزا ابغائی

سلطان محمد خدای بنده خربوره حضرت شاه جمجاه سلطان

شاملو برادر احمد سلطان حاکم سیستان ادهم میرزا ولد دیو سلطان

تهمتن میرزا ولد دیو سلطان [illegible] سلطان اوزبک شیبانی علی قلی

وبهادر برادران حیدر سلطان مذکور مقصود میرزای اخته بیگی وزین الدین

سلطان شاملو محمدی میرزا نبیرهٔ میرزا جهان شاه ترکمان قراقوینلو

شاه بردی بیک کچل استاجلو علی سلطان چولاق خواهرزاده محمد خان

ابو الفتح سلطان افشار حسن سلطان شاملو یادکار سلطان موصلو احمد

سلطان الاش اغلی استجلو ولی سلطان ولد صوفیان خلیفه روملو علی بیک

ذو الفقار کش محمدی بیک کتابدار قاجار وسیصد قورچی با نام

نیز تعین شدند و مرتبهٔ سیوم دران زیارت که آخرین منزل ییلاق

سارقی ... شکار قمرغه فرموده ... مقام میانه که بلطافت آب
وهوا مشهور آفاق است شاه جمجاه بمنزل حضرت بادشاه بطریق
متابعت تشریف آورده وداع کردند و حضرت ابنت آشیانی
بقصد سیر و زیارت اماکن متبرکه متوجه تبریز شدند و باردبیل رسید
و هودج عزت حضرت مریم مکانی با سایر ملازمان به جانب قندهار
روانه فرمودند و حاجی محمد خان را بخدمت مریم مکانی مقرر داشته
سردار آنمردم کردید و دوازده هزار سوار کومکی را بجهة سامان و تهیه
سفر حضرت فرمودند که چون رایات اقبال آیات بآب هیرمند رسد
شاهزاده محمد مراد میرزا با لشکر مقرر آمده همراه شوند و آنحضرت
اول بسیر تبریز عنان توجه معطوف داشته چون بحوالی تبریز رسیدند
حکام و اکابر آنجا تا بندی که میرزا امیرانشاه بسته اند باستقبال آمده
عز بساطبوس دریافتند حاکم شهر بموجب حکم شاه شهر را آئین بسته
باستقبال رسیده لوازم خدمتکاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده

و کرک

[illegible]

از اندیشه شورش و بی اعتدالیهای مردم ممتنع شده بود بجهة انبساط

خاطر بظهور آمد حضرت جنت آشیانی سرکارات و عمارات عالیه

آنشهر را که آثار سلاطین ماضیه است تماشا فرمودند و ملا قطب الدین

خلجوی بغدادی درین بلده فاخره بشرف ملازمت مستعد گشته تا مشهد

مقدس رضویه علی ساکنها الصلوة والسلام والتحیة ملازم رکاب عالی بود

خواجه عبدالصمد شیرین قلم تیز درین شهر بشرف ملازمت مشرف گشت

تصویر خواجه و کاربرد زیبای او بغایت پسند خاطر اشرف افتاد ولیکن

بجهة بعضی مقدمات دران وقت نتوانست سعادت همراهی اختیار نمود

و از بدایع وقایع آنکه چون توجه خاطر اشرف باسطرلاب و کره و سایر آلات

رصدی درجه کمال داشت به بیک محمد اخته بیکی حکم شد که درین شهر تفحص

نماید ان ساده لوح چند کره اسب با مادیانهای آنها آورده از نظر گذرانید

آنحضرت انبساط تمام فرمودند و بجهة تفاول رسیدند و از سیر تبریز فارغ

شده بصوب اردبیل عطف عنان نموده چون موکب معلی بقصبه شماسی
رسید جمیع خویشان و خوبشاوندان که نسبت و قرابت خویشی بشاه
داشتند و سایر اکابر و اعیان آنجا آمده ادراک ملازمت نمودند و یک هفته
در اردبیل توقف فرمودند از انجا بطارم و خلخال و از انجا بجزربیل رسیده
چون هوا و میوه انجا بغایت مطبوع بود سه روز توقف نموده در سبزوار
باردوی معلی ملحق گشتند درین منزل از حضرت مریم مکانی صبیه متولد شده
وحید د امیر شمس الدین علی سلطان خدمات شایسته بجای آورده
مهمانداریهای لایق کرد و چون موکب معلی باز بمشهد مقدس رسید
بجهة جمع شدن لشکر شاهی روزی چند توقف فرمودند و ازین نواحی
عبد الفتاح کرکیراق را بجهة طلب یاوری که به هرات رقم شده بود
فرستادند و او در وقت مراجعت بعالم بقا پیوست و ازینجا مولانا
مولانا نور الدین محمد ترخان را بجهة شیخ ابو القاسم کرکانی و مولانا الیاس
اردبیلی که بفضایل صوری و معنوی آراسته بودند فرستادند و آن دو عزیز

چون [illegible] بخشش [illegible] گردیدند و در مدتی که در مشهد

مقدس تشریف داشتند همواره با فضلا و فصحا و شعرا صحبتهای بادشاهانه

داشتند روزی مولانا حیرتی این غزل خود بنظر اصلاح ایشان آورده که

که دل از عشق بتان که جگرم میسوزد ؛ عشق هر لحظه بداغ دگرم میسوزد ؛

همچو پروانه بشمعی سر و کارست مرا ؛ که اگر پیش روم بال و پرم میسوزد ؛

آن حضرت در خور سخن فهمی و علو همت دلی خود و عزم خود تصرف نموده

فرمودند که ؛ میروم پیش اگر بال و پرم میسوزد ؛ مولانا از کمال انصاف

سنجیده سجده اخلاص بجای آورد و موکب از مشهد مقدس که آداب

طواف و زیارت روضهٔ شریفهٔ جناب امام همام ثامن ضامن سلطان خراسان

رضی الله تعالی عنه و عن آبایه الکرام بتقدیم رسانیده به سیستان نزول اجلال

فرموده در یخدو دشاهزاده محمد مراد میرزا با امرا شاهی با آن حضرت و از آنجا

بگرمسیر و زره داتفاق افتاد میر عبد الحی گرمسیری از قلعه لکی بیرون آمده ترکش

بگردن آویخته زمین بوس نمودند و عذر تقصیرات گذشته و خجالت سابق

که در وقت رفتن از دریافت ملازمت تقاعد نموده بود بزبان عجز وانکسار
اظهار کرد از انجا که خطا پوشی شیمهٔ کریمهٔ بادشاهان والا شکوه دست معذرت نمای
او را بسمع رضا اصغا فرموده و بعنایات بادشاهی مشمول ساختند
چون سخن باینجا رسید اسامی جمعی که درین غربت ملازم رکاب دولت بودند
نوشتن ضرور نمود بتحریر می آید ذکر اسامی ملازمانی که درین سفر دولت اثر
اقبال ور در رکاب آنحضرت بودند سر حلقهٔ حقیقت گذاران وفا کیش
که چون سعادت همه جا و همه وقت ملازم رکاب اقبال انتساب بود محمد
بیرم خان مشهورتر از انست که احتیاج که به بیان در رشته باشد اگرچه سابق
هم در فهرست تذکرة الامرا چند سطری از احوال وفا اشتمال آن خان عالیشان
نوشته آمده درینجا هم بتقریب کلام بتحریر می آید مجملا مشار الیه پسر سیف علی
بیگ بن بارینک بیگ بن پیر علی بیگ بن علی شکر بیگ از کبار امرای سلاطین تر
کمان اق قوینلو و بنی اعمام انها بود و الوس علی شکر بیگ را بهارلو میگویند
ن میرزا جهان شاه بن قرا یوسف قراقوینلو که بادشاه عراقین بود و اذربایجان

و فارس نیز ذات در سنه هشتصد و هفتاد و شش هجری بدست
امیر حسن بیک المشتهر باوزون حسن آق قوئیلو که نبیره قرا عثمان است
داو ترکمان بود و همیشه در خدمت امیر کبیر و خاقان گیتی ستان جهانگیر حضرت
صاحبقران امیر تیمور گورکان انار الله برهانه کمر عبودیت و اخلاص بر میان خدمتگذاری
و خدمتکاری بسته داشت کشته گردید و سلطنت این بلاد با میر حسن بیک
مشار الیه منتقل گردید اولاد علیشکر بیک بجهة مخالفت و مخاصمه قدیم
که مابین این هر دو قبیله ترکمان قایم بود دران بلاد نتوانستند ماند بیرعلی
بیک مذکور با برادران و خویشان خود از همدان عازم خراسان گردید
میرزا ابابکر بن میرزا سلطان ابو سعید عم حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه
دران وقت در خراسان در طلب ملک و دست و پائی میزد بیرعلی بیک
با جماعه خود با و پیوست و در همان نزدیکی در شهور سنه هجری میرزا
ابابکر را با میرزا سلطان حسین که پادشاه خراسان بود جنگ روی داده و حسب
تقدیر شکست بر میرزا ابابکر افتاد و با جمعی از امرا که بیرعلی بیک از انجمله بود

اسیر سرپنجهٔ تقدیر گردید و میرزا ابابکر و پیر علی بیک هردو بفرمان میرزا سلطان
حسین مقتول گردیدند آریک بیک ولد پیر علی بیک با بقیة السیف آن
قتلگاه از مردم خود اهل و عیال ببدخشان آمد و نوکری سلطان محمود میرزا
ولد میرزا سلطان ابوسعید که او هم عم حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه است
و سلطنت بدخشان داشت اختیار نمود و خواهرش پاشا بیگم بشرف فراش
میرزا مشرف گشته و بعد از یاریک بیک پسرش سیف علی بیک نیز در آنخانه
صاحب اعتبار بوده تا آنکه سلطنت ماوراء النهر از اولاد صاحبقران با وزبک
منتقل شد و سیف علی بیک بخدمت حضرت فردوس مکانی پیوست و پسرش
بیرام بیک در کابل متولد شد و از خورد سالی با حضرت جنت آشیانی محمد
همایون بادشاه مخصوص گردید و سیف علی بیک هم در زمان حضرت فردوس مکانی
پیش از فتح هندوستان فوت شد و بیرم بیک همراه آنحضرت بهند آمد و در
زمان حضرت جنت آشیانی بامارت رسید و در سفر عراق روبروی شاه
جمجاه شاه طهماسب صفوی ، چنانچه سبق ذکر یافته قبق را بتیر زده در جلدوی

[illegible]ی و اجا و راندازی بخطاب بیرم خانی سرفراز گشته بعد فتح

ثانی هند وعنایات خانخانان و اتالیق شاهزاده جلال الدین محمد اکبر شد

وبعد از جلوس آنجناب بر تخت سلطنت که بحسن سعی محمد بیرم خان باستقلال

واستحکام آن امر خطیر روی داد وکیل مطلق و بادشاه نشان صاحب

اختیار مهمات جزو کل گردید و تا مدت چهار سال کسری در کمال استقلال

ونهایت اقتدار بآن کار قیام داشت تا در سال پنجم جلوس اکبری تفصیلی

که در اکبرنامه وغیره تاریخ مذکور است میان او و بادشاه صحبت برهم شد

وبعد از وقوع مقدمات بسیار حسب الحکم روانه مکه گردید و در ملک گجرات

درهمان سال که مطابق سنه   هجری بود بدست افغانی درهلی

شهادت یافت و پسرش میرزا عبدالرحیم را که دران زمان چهار ساله بود

ملازمان او برداشته بخدمت بادشاه آوردند و در خدمت آنجناب

پرورش و تربیت یافته تا بمراتب خانخانانی و سپه سالاری رسید و شد

انچه شد منعم خان از امرای جغتای بود و در زمان حضرت جنت آشیانی

محمد همایون بادشاه رتبه بزرگ داشت و در زمان اکبر بادشاه بعد هبوط
کوکب اقبال بیرمخان او بخطاب خانخانانی سربرافراشت اگرچه بسبب بعضے
واهمهٔ ناممصد ربرخی از اعمال ناصواب که دید و بآن سبب شکستی بحالش
راه یافت اما بادشاه بوفور عنایات او را ازان خجالت برآورد و نه رتبهٔ
او را از جمیع امرا برگذرانیدند و در سنه جلوس مطابق سنه ۹۷۳ هجری بعد قتل
خانزمان و بهادرخان که بسبب بغی و طغیان سر بباد دادند حکومت بلاد شرقی
بعهدهٔ منعم خان خانخانان قرار یافت و او را دران ولایت فتوحات
دست داد تا آنکه در سنه اکبری مطابق سنه هجری در بنگاله فوت شد
خواجه معظم که نسبت برادری اخیافی بحضرت مریم مکانی داشت از ابتدا
حال خالی از شورش دماغی نبود رفته رفته بافراط کشید چنانچه در خاتمه کار او در
تذکرة الامرا رقم پذیر شد عاقل سلطان اوزبک پسر عادل سلطان که از
جانب والده از نبایر سلطان حسین میرزاست اگرچه در اوایل حال توقف
خدمت اشتغال داشت و در اواخر بحرمان ملازمت مبتلا شد

حاجی محمد کوکه او برادر کوکه که از امرای عظام حضرت فردوس مکانی
بابر بادشاه بود حاجی محمد مذکور در شجاعت و مردانگی تفرد داشت
درین سفر در رکاب بود و بهمه خدمات شایسته کردید چنانچه شاه جمجاه
مکرر میفرمود که بادشاهان را اینطور خدمتکار می باید در روز رفتن اندازی
روبروی شاه و سپاه قزلباش که عالمی تماشائی و نظارکی بود قبق را
بقاعده و ضابطه که معمول آنست حکما بتیر زده براند و از شاه جلدوی آن
قادر اندازی خطاب سلطانی یافت و سرافراز شد و مشهور است که روزی
شاه جنت مکان با حضرت جنت آشیانی در شکار تشریف داشتند
بحسب اتفاق شاه از اسب فرود آمد و اراده نشستن کرد و از فراشان
شاهی قالیچه هشت درعی را هشت ته کرده در زیر شاه فرش کرد و جوان
فرش دیگر نرسیده و حاضر نبود که حضرت جنت آشیانی بر آن نشینند
در لحظه حاجی محمد سلطان مذکور قربان ترکش مغلی مخملی خود را که در کمال زینت
و تکلف و تقطیع نو تیار کرده در کمر داشت بکارد از میانه چاک کرده

و مراعات آداب طرفین پسند خاطر دقیقه رس هر دو بادشاه عالی جاه
گشته مدتها مورد تحسین و آفرین صغیر و کبیر بود و بی تکلف که خویش
بموقع حرکتی کرد بلکه کار دست بسته بظهور آورد روشن کوکه آنحضرت بود دیگر
حسن بیگ برادر محرم کوکلتاش میرزا کامران بود دیگر خواجه مقصود هروی
که پیوسته خدمت هودج حضرت مریم مکانی داشت و مردی
پاکیزه روزگار نیک نهاد بود و فرزندان او سیفخان و زین خان
که نسبت کوکلتاشی حضرت عرش آشیانی حضرت اکبر بادشاه
سعادت پذیرفته بمدارج عالی و مراتب والا ارتقا نمودند سیف خان
در جنگ گجرات شربت شهادت چشید و زین خان مدتها در خدمت
آنجناب بمرتبه والای امیر الامرائی رسید خواجه غازی تبریزی که بمنصب مشرفی
دیوانی امتیاز داشت دیگر خواجه امین الدین محمود هروی خواجه امینا مشهور همین
از نویسندهای زبردست بود و خط شکسته بعبارت درست مینوشت و در

سر بلندی یافت دیگر بابا دوست بخشی او نیز از اهل قلم و ارباب سیاق است

دیگر درویش مقصود بنگاله از زیارتگاه هرات مردی درویش نهاد از خود

گذشته بود و آنحضرت توجه خاص نسبت باو داشتند دیگر حسن علی آقای

اینک آقا و برادرش علی دوست باربیگی و دیگر ابراهیم اینک آقا دیگر شیخ یوسف

چوت و شیخ بهلول ترکستانی از خدمت کاران شایسته دیگر مولانا نور الدین محمد

جامی که از علم سیاق و هندسه و ریاضی و اصطرلاب بهره وافی داشت

و از مصاحبان مجلسی آن حضرت بوده در زمان دولت جاوید اکبری

بمنصب و خطاب خانی اختصاص یافت دیگر محمد قاسم موجی تخلص داشت

که در بدخشان خدمت جابهانی داشت و در هند که حضرت اکبر بادشاه

ترقیات نموده بخدمت میر بحری سرافرازی یافته روز رق امید شس سیاحل

مراد رسید دیگر حیدر محمد آخته بیگی و سید محمد بکیته که جوان شجاع صاحب

قبضه بود دیگر سید محمد که منصب میر عدلی داشت و از اهل نسب بود

حافظ سلطان محمد رخنه که دوبیت خوش میخواند و در لباس تجرد ملازمت

مینمود باغی در بلده سرهند واقع است و به نولکها شهرت دارد بحسن سلیقه

او صورت سرسبزی گرفته باغ کلانیست که دیوارهای چهار طرفش از مد نظر زیاده است

و فرش خیابانها تمام از سنگهای سفید مدور و بیضه تراشیده قدرتی که در اکثر

دریاچه ها و ناله های هندوستان در زیر آب می باشد و بزور آب از کوهستان

سوالک که شمالی هندوستان واقع غلطیده و صاف شده درین دریاچه ها میرسد

و در آن باغ بانواع بند رومی و اسلیمی و ختایی و غیره ترکیبها که تحریر اطراف آن

و بندهای آن از سنگ سیاه تراشیده است ساخته فی الواقع وضع لطیف است

که دیگر در جایی این اختراع دیده و شنیده نشده و درین باغ عمارتهای عالی

و حوضهای لطیف است و نهرها و آبشارها دارد که منبع اینهمه از چاه پخته است

از یک گوشه درهمین باغ چاه مذکور آن قدر کلان و مدور است که در ضلعی از اضلاع

آن سی و پنج چرخ دولاب است که هر یکی بگید و جفت گاو میگردد و آب میکشند

و آتش مطلق رد یکمی نمی آرد بلکه هر قدر که میکشند آب زیاده میجوشد و فاصله

ماهین هر دو برج البته کم از سه چهار گز نخواهد بود که گاه ماهی ابکشی با همدیگر تجدید

و بفراغت کار کنند و همدرین باغ حمامی است به لطف و پاکیزگی و لطف [illegible]ست

که تاریخ فوت حافظ رخنه مذکور که باغ بهشت طریقی را چنین بخاطر رسیده بطریق تعمیه که

مصراع رخنه در باغ شد و آب نماند مقبرهٔ حافظ هم در همان باغ است دیگر

میرزا ابک بلوچ و میر حسین قدیم و روشناس پادشاه اند خواجه عنبر ناظر

مشکوی عصمت که از مقربان خلوت سرای دولت بود و بهمین تربیت آنحضرت

و قدر دانیهای حضرت خاقانی بخطاب اعتبار خانی سربلندی یافت دیگر

عارف توشکچی آنحضرت بخطاب بهار خانی سرفراز فرموده بو

و غلامان خاص یکی مهتر خان است که بوفاداری و بهادری موصوف و بطرح

بلاهت و حماقت معروف است نقلهای حماقت او دفترهاست دیگر مهتر [illegible]

توشکچی دیگر ملا بلال کتابدار و مهتر تیمور شربتچی و مهتر جوهری وفادار آفتابچی و

مهتر دکیله خزانچی و مهتر واصل و مهتر سنبل میر آتش و سلطان محمد قراول بیگی

و عبدالله صاحب یتاق و ختای بهادر و تولک نالش نویس این سعادتمندان

در جهان سفری خدنما ... نالیسه بجا اورده سرمایه دولت نیکنامی بجز بید ابد و

وسوای اینها بعضی کثیر از امرای دیگر هم هستند که ذکر آنها در

ذیل فهرست تذکرة الامرای همایونی مفصلا نوشته

شده مکرر نوشتن لطف نداشت

بهمین قدر درینجا اکتفا نموده شد

تمت تمام بتاریخ دهم ذیقعده کتاب

هفت رساله تقویم البلدان

در ۱۱۹۶ هجری در بلده لکهنو

صورت اختتام یافت

خط خام محمد افضل ۱۳



